

يخرج من تحتها الاموال والمرحان فباقي الاموال كما ذكرنا ان

الحمد لله الشكور الذي انزل في كتابه من انوار الهدى بيان

للامور الحياتية من طرائف الادب ومنه من خزانة

تصنيف ميرزا حسين النوري في الاموال في الامام مصباح النظام

نور الياقوت والايام فقيه الالميت عليهم السلام في السنة النبوية ومجد واثار الائمة

غواص البحر الاخبار وتقاوي عن المائنة الاطهار ملاذ الشريعة

ونظير شريعة نادرة الادوار وبقاوة الادوار صاحب التصانيف

الجليلة اجتهاد والمناظر المعظمة المهمة حجة الرواة والعجوبة

المحدثين الوعاة الفرد الواحد والمؤيد

بقية السلف وقائمة خلف بركة العصر

وحسن الدهر مرجع الفقهاء والمجتهدين

نتيج اصحاب الشرع

والدين ناسب الحج

لصطفين شوق

القطب

الفيض

القسي احسن ميرزا حسين النوري الطبرسي في حلال حجة متواه

الحسن انما كان في الاموال من طرائف الادب ومنه من خزانة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والدين هدى

الحمد لله المنعم المنان كدوين زمان بركت اقتران رساله براعت عنوان هدايت بيان

الكتاب في بيان
الدين في بيان
الدين في بيان

تصنيف منيف سركار شهيدته ارتقى الاسلام علم الاعلام اتيه المسند في الانام مصباح نظام

نور الدنيا والايام فضيلة الميراث في السلام محي السنة النبوية ومجد دار الاثنى عشرية

عواصم البحر الاخبار ونقاد ما روى عن الائمة الطاهرة اذا شجرة

ظهير الشريعة نادرة الادوار وباقة الادوار صاحب التصانيف كليله

ابجته والمآثر المعظمة المهمة حجة الرواة واعجوبة الحاشية الوعاء

القرن الاوحد والمؤيد المسند دقية اسلف وخاتمة خلف

بركة العصر حسنة الدهر مرجع الفقهاء الجاهدين

نتيج اصحاب الشرع والدين

نائب الحج المصطفى

مستودع اسرار شفايا فيض القدي الحاج ميرزا حسين الباق الطاهر طاب الله ثراه وجل الجنة مشواه

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والدين هدى
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والدين هدى

فهرست رسال الاول و دو جوان

نصفه مضامین	نصفه مضامین	نصفه مضامین
مقام بیستم در بیان مراد از صدق دوم	مقدمه و تواب گریها و باینها و گریستن مصداق امام نظام	۲۷
نقل اخبار و انقضا که اصل سرمایه بود	اولی در شی روضه خوانی دو شرط و شرح آن در ضمن فصل	۱۰
تنبیه در ذکر چند شبهه که سبب بخری اینها	فصل اول در اخلاص	۱۳۸
بلکه بعضی از اناریا با تالیف شده در اصل	موانع اخلاص روضه خوانان	۱۲
اخبار و حکایات بی اصل	اول آنکه خود را بجهت نشر فصل کمال خود از او بیاورد و خود را بجهت	۱۳
خاتمه	دوم آنکه داخل شود در اجتماع کمال آنکه از سرمایه تجارت خود را بدهد	۱۴
در مذمت گوش دادن یا بخار کا و به حکما	بیان صورت مکنه جوارا جرت روضه خوانی	۱۵
قصص در ورع و تقویست مشهوره گمان	سیم آنکه داخل شود در اجتماع که آخرت خود را فروخته و دنیا	۱۶
محاسن تزیین داری در گوشن	چهارم آنکه داخل شود در صنف که در آنجا بنشیند	۲۵
داون پایین صنف از چنان	عظیمه شده -	
جمله از روضه خوانان پیغمبری	تنبیه بر چند نام	۲۹
بی سیالات در مقام	اول آنکه بعضی از این طائفه بجهت وارج بازار خود	
سخن گفتن	شرط اخلاص را درین عبادت برداشته	
	و اگر محبت ریا گریه و بیان حسنه بتا که	
	دوم آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی	۳۰
	است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن	
	و بعضی امور محرمه و شنیعه که روضه خوانان	۳۱
	از کتاب ان میکنند	
	سیم آنکه مقصود ازین فصل بیان تقیید شخص	۳۲
	روضه خوان است و مذکور است درین تنبیه	
	سیرت آنکه در باب شهر او و احین	
	فصل دوم بیان شرط پله دوم بنیر روضه خوان که	۳۳
	صدق است و توضیح آن در ضمن چند مقام	
	مقام اول در مدح صدق	۳۴
	مقام دوم در مذمت دروغ گفتن و تفاسد	۳۵
	آن در دنیا و آخرت -	
	مقام بیستم در ذکر بزرگی معصیت دروغ	۳۶
	بتن بر خدا و رسول و آنکه علیه السلام	
	مقام چهارم در اشارت اجمالیه با مقام	۳۷
	در دروغ و حکم آنها درین دو مطلب است	
	مطلب اول در بیان اقسام آن	
	مطلب دوم در اشارت اجمالیه با حکام مقام	۳۸
	مذکور -	



ابرار التقاد الصلیم الوقاد البصیر السند الوید المجتبی مولوی سید محمد مرتضیٰ جوهری
 ہندی علیہ اللہ تعالیٰ مکررا انجاء حقیر کا کثرت از ذکرین دروضہ خوانان آن صوبہ کردہ کہ در
 گفتن دروغ حریص و بی باک و اصرار تمام در نشر کاذب و مجولات دارند بلکہ نزدیک بآن سید
 کہ آن را جانزدانند و مباح شمارند چون سبب گریانیدن مومنین است از دیرہ عصیان و
 قبح اورا بیرون دانند و امر فرمود کہ چند کلمہ در این باب بطریق موعظہ و مجادلہ حسنہ نوشتہ شد تا بدین
 دست برداشتن از این قبالح شود و ظاہر احباب ایشان گمان دارند کہ در عقبات عالیات
 و بلاد مقدسہ ایران این طائفہ از این فائدہ آسودہ و دامن عفت ایشان بپوش گذارتہ
 الودہ نیست و این خرابی و بیخبرست در ہمان بلا و غافل از آنکہ شرخراہی از حشر چہ در ہر جا
 منتشر شدہ فتنی بر علم و حوزہ اہل شرع احتجاب علیہ است چہ اگر اہل علم سامعہ نمیکردند و مرقب
 تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب را این طائفہ نمیشدند و از گفتن کاذب نہی میکردند کا خرابی
 باہنجائیر سید و باینجہ بی باک و تجہری نمیشدند و این قسم کاذب و اضحہ معلومہ نشر میکردند و
 نزد ماہرین حقہ امامیہ و دیگران باین درجہ مورد سخریہ و استہزا نمیشدند و این مجال شریف
 باین اندازہ بے رونق و بی برکت نمیشد بہر حال این حقیر بجهت اشتغال بکتاب مستدرک التوہم
 مسئول ایشان را اجابت نمایم تا در این ایام کہ بجد اللہ تعالیٰ از این خدمت خود فارغ
 شدم حسب الامر مختصر سے در کیفیت سلوک این طائفہ و دخولشان در این شغل نوشتم
 و نام ان را **لؤلؤ و مرجان در شرط پلک اول و دوم منبر روضہ**
خوانان گذاشتم و جاء و اثن از الطاف غیبیہ الہیہ و نظر لطف و رحمت دلی عصر
 و امام زمان صلوات اللہ علیہ کہ منصبہ قبول رسیدہ لامحالہ سبب دفع و جبر بعضی از ایشان
 شود و دست از تمام یا عمده ان کاذب و فساد اعظم دیگر کہ بآن اشارہ خواہ شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7556

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بیرون از اندازه و حساب نروا و ار قادی است که از سوزش برق حافظه و الیه
 قاصف ایتیه را بگریانید و از قطرات تیرسان اشک دیدگانش قلب زمین را بشکافد و دنیا را
 بادقار و تمکین و کرسیهای نباتات لطیف نگین شبنم جهان آرایش نماید و بواسطه انوار باد ستار
 گوناگون و ذاکران گلهائی رنگارنگ بپایین و از گون زمزمه توحید و استسجانه بجان بند
 کل من علیه صافان را بگوش هوش عالمیان رساند و خلعت رسائی در دوامحد و دشمنیه
 آن فامتی است که در رضائی محبوب تیرا بے یار و ایجان خرید و ستخان رشت ناگوار از پیشین
 شنید و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آنکه روح انسانی در سیکل نبی آدم و مید و آل اطهار
 بخوم ثواب و انوار غیاث هد فمائے سهام مسموم مصائب و لعل چنین گوید بنده مجرم
 مستحق حسین بن محمد تقی نوری طبرسی علیه السلام تعالی علل الصدق و البقین و جعل
 لسان صدق فی الاخرین که جناب عالم العال بحلیل و الفاضل الکامل النبیل حامی
 خوزة الدین و حاجی بدع المشرکین و السیدین صاحب التصانیف الرشیده و المؤلفات

و ما را مدح میکنند و مرثیه میخوانند برای ما و قرار داد دشمن ما را کسانیکه طعنه میزنند بر ایشان
از خویشان ما یا غیر ایشان و تهدید می نمایند ایشان را و زشت می شمارند کارهای ایشان را
و در اینجا در کتاب عجمون شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست که حضرت ضاع علیه السلام
فرمود حسین بن علی بن فضال من ذکر مصائبنا فیک و ابکی لم یتک عینه یوم شبکه
العیون هر کس یاد کند مصائب ما پس بگرید و بگریاند و دیده اش گریان نشود و در آن روز که
دیده ما گریان شود و در کمال و ثواب الاعمال و آمانی مروی است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود یا ابی عثمان شدره یعنی شمر خوان منشد فی الحسین علی صلوات الله علیها فابک خیر من الخجة
و من انشد فی الحسین شعر افکله ثلثین فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابک عشرين
فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابک عشرة فله الجنة و من انشد فی الحسین
علیه السلام فابک واحدا فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فیک
فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فتابا فله الجنة هر که بخواند شری
در مصیبت حسین بن علی علیه السلام پس بگریاند یا بخواند نفر را پس برای او ست بهشت
بخواند در مصیبت حسین علیه السلام یک بیت پس بگریاند سی نفر را پس برای او ست بهشت
هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شری پس بگریاند سیست نفر را پس برای او ست بهشت
و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شری پس بگریاند ده نفر را پس برای او ست بهشت
و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شری پس بگریاند یک نفر را پس برای او ست بهشت
و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید پس برای او ست بهشت و هر که شری
بخواند در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه وادارد پس برای او ست بهشت و هر
در کمال الزایده مرویست از حضرت صدوق علیه السلام که فرمود یا ابی هر کس که

یعنی نابینا یا بالهرون من انشد فی الحسین علیه السلام فایکے عشرۃ شمر
جعل یتقص واحد او احدا حتی بلغ الواحد فقال من انشد فی الحسین علیه السلام

فایکے واحد اقله الجنة امی ابو هرون ہر کہ بخواند شعری در مصیبت حسین علیہ السلام

پس بگریزد و نہ نذر ایں پیوستہ کم میکرد تا رسید بیکصد پس فرمود ہر کہ بخواند در مصیبت حسین علیہ السلام
شعری پس بگریزد یک نفر ایں برائی او است بہشت و پیر در انجام و در ثواب الاعمال مروی
از حضرت علیہ السلام کہ فرمود بایں ہر اودن نہ انشد و انحصار علیہ السلام فایکے عشرۃ کتبت لہم الجنة من

انشد و انحصار علیہ السلام فایکے عشرۃ کتبت لہم الجنة و من انشد فی الحسین علیہ السلام فایکے

ایک واحد فلام الجنة ہر کس بخواند شعری در مرثیہ حسین علیہ السلام پس بگریزد و بگریزد و نہ نذر
نوشته شود برائی ایشان بہشت و ہر کہ بخواند شعری در مصیبت حسین علیہ السلام پس بگریزد

و بگریزد پنج نفر ایں نوشته شد برائی ایشان بہشت و ہر کہ بخواند در مصیبت حسین علیہ السلام

شعری پس بگریزد و بگریزد یک نفر ایں برائی ایں ہر دو است بہشت و پیر در انجام بخندند

و در ثواب اعمال ممدوق علیہ الرحمہ مروی است کہ آن حضرت فرمود بصلح بن عقبہ من

انشد فی الحسین علیہ السلام بیتا من شعر فایکے عشرۃ فلام الجنة و لہم الجنة

و من انشد فی الحسین علیہ السلام بیتا من شعر فایکے عشرۃ فلام الجنة و لہم الجنة

الجنة فلم یزل حتی قال و من انشد فی الحسین علیہ السلام بتبایکے

واظنہ قال او بتباکی فلام الجنة ہر کہ بخواند یک بیت شعر در مصیبت حسین علیہ السلام

پس بگریزد و بگریزد و نہ نذر ایں برائی او آن گریہ کند گانت بہشت و ہر کہ بخواند یک بیت

شعر در ثنا و حسین علیہ السلام پس بگریزد و بگریزد و نہ نذر ایں برائی او و انما است بہشت

پس پیوستہ کم میکرد تا آنکہ فرمود و ہر کس بخواند در مرثیہ حسین علیہ السلام یک بیت پس

بگیرید و گنم که فرمود یا خود را بشیبه گریه کنندگان کند پس برای او دست بشت و سپید
خلیل علی بن طاووس طاب ثراه در موقوف فرمود روی عن الی السوال
علیهم السلام انهم قالوا من یبکی و ابکی فینا ما نغفله الجنة و من یبکی فکان
خمسین فله الجنة و من یبکی و ابکی ثلثین فله الجنة و من یبکی و ابکی
عشرة فله الجنة و من یبکی و ابکی واحدا فله الجنة از الی رسول الله
روایت شده که فرمودند کس بگرید و بگریاند یا نه ما نغفر الیه الی او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند
پنج نفر را پس الی او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند سی نفر را پس برای او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند
و نه نفر را پس برای او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند یک نفر را پس برای او دست بشت و در رجال
شیخ کسی روایت که حضرت صادق علیه السلام فرمود بحضرت عوفان بعد از آنکه در محضر
شرقیش اشار می در مصیبت خواند و انتخاب گریاند و لقد اوجب الله تعالی لك
یا جعفر فی ساعته الجنة یا سرها و غیر الله لك فقال یا جعفر لا ازیدك
قال نعم یا سیدای قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شطر
فبکے و ابکے به الا اوجب الله له الجنة و غیر الله هر آینه تحقیق که خدا می تعالی و ا
نمود برای تو ای جعفر در این ساعت شست را با تمام نعمتهای آن و خدا می تعالی گناهای تو را
آمرزید انگاه فرمود ای جعفر آیا زیاد کنم برای تو عرض کرد آری ای آقا می من فرمودست
احدی که بگوید در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند یا نه مگر آنکه واجب گنبد
خدا تعالی برای او دست بشت را و پیام زد او را و برای صدق و عوامی مذکور نه مقید
اخبار کافی است و مستفاد میشود از تمام آنها آنکه گریاندن غیر در مصائب الهیست علیه السلام
بخاندن شعر و غیر آن از سبب تقرب و مغفرت و ولایتی در قیامتش جاودانی و عزت

است و این از عبادات سابقه قدیمه بود و در عصر ائمه علیهم السلام و بعد از آن و قصص و حکایات
آن در کتب اخبار و مقاتل موجود است و این صنف از مؤننین سنی مخصوصند آشتند تا در عصر
ملاحسین کاشفی که در حدود سده نهصد بود چون کتاب روضه الشهداء را تالیف نمود مردم غیبت
نمودند در خواندن آن کتاب مجالس مصیبت و بجهت خلاق آن کتاب هر کسی از عهد خواندن
آن بر نمی آمد بلکه اشخاص مخصوص بودند که آن را درست انوحه در مجالس تفریه داری میخواندند
و ایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خواننده کتاب روضه الشهداء پس از آن کم کم از آن
کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند و از آن بخواندن از حفظ و آن اسم اول بر ایشان ماند و کار
این طایفه اندک اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدّماتی پدید آمد
از قصص و حکایات و اشعار و فضائل و زوایج و مسائل فزعیه و غیر آن و قتی شد مخصوص و
متمم و کار ترقی آن با بخار سید که یکی از علماء اعلام میفرمود در مقام مطایبه و مزاج که در آن
اعصار روضه خوانی داخل در علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت
علم بیعت فیه عن عوارض اجساد الشهداء و ما يتعلق بها و در این فن از
علمای اعلام و بی بهرگان از علم کتب و مسائل بسیار تالیف شده بنظم و تثریر زبان عربی و
فارسی و ترکی و هندی و کافه شیعیان در بذل اموال و خدمت گذاری بآبدان و جاه و رافقا
مجالس مصیبت و ترتیب مکرده آنحضرت که اصل و قوام آن لشخص معظم روضه خوان است
بی اختیاریانند چه علاوه بر مشوایا حبس رویه در این دنیا از آن برکات و خیرات بی حصار
جان و مال و اولاد خود دیده اند و لهذا کسانی که در سایر مقامات نفیاق و صدقه حتی و جانت
آنها سماح دارند و اگر دهند از روی شوق و غیبت نیست در این مرحله با نهایت میل و محبت
و بطبع و رغبت بال و جان خدمت کنند و لکن خدمت روضه خوان که رکن عظم این

مجالس شریفه است از خدمت سائرین که این مجالس را برپا کنند اعلیٰ و اشرف است
 چه روضه خوان خود در زمره آنان است که در اخبار گذشته وعده حضرت جنت بانیان
 دادند و نیز محسوب است از طائفه که احاطه میکنند بر اینک و بر پیگیری و گردن مال
 خیریه که خداوند تبارک و تعالی بآن امر فرموده در کلام شریفش که تعالوا علی البر و التقوا
 پس بقضائی اخبار بسیاری در ثوابت بهم شنوندگان و در کینندگان خدمت گذاران
 شریکیم خواهیم بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز حضرت شده میشوند باین
 منصب عظیم و مقام جلیل فائز و مغز و مکرم و رواست که بر سائر شیعیان اقتضای کنند و لکن
 رسیدن باین رتبه جلیله در آیدن در سلک آل الطوائف مذکوره مشروط است بشروطی که هم
 آنها و مشروط است که بانبودن هر یک از اینها جهت بانی فائده و بر بهایی ثمر و ششتمانی نتیجه
 خواهد بود و نامها از دست برائی ان گرده محوشده یا گاهی در ان ثبت شده بلکه اسامی
 ایشان باند اشتن ان دو شرط العیاذ بالله یاد و ذکر کسبه و تجارت یا در دیوان کاظمین
 و غادرین و خاصین و مشرکین درج خواهد شد و در این عبادت محبتیه خطی از بندگی خداوند
 و خدمتگذاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند داشت پس بر هر
 روضه خوانی که عزم نموده بر داخل کردن نفس خوشتن در این صنف و رسیدن بمقامات
 عالیه و درجات ساینه و ثوابهای بی نهایت و کرامتائی بی منت و اذیت که برای این
 زمره مهیا نموده اند و وعده داده اند لازمست پیش از اشتغال در این فن دست
 کردن این دو شرط و داراکی آن نحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن باین
 اثر اینهمان عدل که در کف کفایت سخنین و اسناد شرع مبین است تا آنکه شیطان
 و تسویل نفس که بسیار شده و میشود که باطل را بصورت حق و خطا را در لباس حواب

پیرمان آورده آسوده شود و کوران خود را در ممالک عظیمه نیندازد و آن دو شرط
 یکی اخلاص است و دیگری صدق که بجائی دو پله میری است که بر آن بالا میرد که
 اگر هر دو یا یکی از آن دو صحیح و بی عیب نباشد بر او خواهد افتاد و از فیوضات عرشه
 منیرالمرحوم خواهد ماند و شرح این شرط در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فصل اول در
 اخلاص است و نمائند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و صحف شریفه آسمانی
 گشتادن خلایق است بسوی خداوند تبارک و تعالی و نشان دادن ایشان است
 بآیات باهره و معجزات قاهره باینجا است ذات اقدس گمانه دانائی توانائی بی نیازی
 که آفریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و سیراننده و زنده کننده تمام جهانیا
 است و احدی غیر از ذات مقدس راهبره نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیاء و عظام
 و اوصیاء کرام صلوات الله علیهم به بیانهای شافیه و براین کافیه مراتب بطوره را واضح
 و هویدا نمودند و در آورند خلایق بریر یا بر باد کردن و تصدیق نمودن و تسلیم شدن
 آنچه فرمودند و بپا داشتن بر فرمان برداری آنچه بان امر نمودند و بجا کشیدند و ناشایسته
 نشینند و صیتهها دیدند و جان و مال نخشیدند بامید آنکه خلق پروردگار خود را شناسند و خود
 بنده فقیر عاجز ذلیل دانند و غیر ذات مقدس خالق و رازق و دافعی نه بگویند و نه دانند
 حاجت دارند از او و بخواهند از بلا ترسند و دشمنی را از او مسکنت نمایند سرگشته شوند
 عفو و صغح آرا از او طلبند و برای آنانکه باور کردند و پیروی نمودند اعمال و آدابی مقدر
 نمودند بعضی قلبی و بعضی جوارحی که بوسیله آنها اظهار بندگی کنند و اعتراف بجز و اطاعت
 و فقر خویش نمایند و بآنها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را دانند و این رقم
 عمل را در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی کردن است

تمام نشود و درست نیاید تا آنگاه که خود را بنده و اندو عبادت را از روی عبودیت خویش
بجائی آورد چه بسا شود که انسان عبادت کند و پسند آنچه را خدائی برائی او خواسته و بکن
معنی عبودیت در کون نفسش نباشد و خود را بر کسیتی بنده نداند و از آن جهت سرگشتی کند
و از معاصی کناره نگیرد و گاهی بعکس میشود که خود را بنده داند و لکن در پرستش مسامحه نماید
و این مطلب محل خود شمر و جا ذکر شده و در مقام فرق میان عابد و عابد عبادت و
عبودیت و در هر دو مرحله باید برائی داشت پس حضرت احدیت جل جلاله شیر کی قرأ
ند بهر معنی پرستش نکند مگر خداوند را و خود را بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او
معبود دیگر و جهرا و مولا فی نداند غیر او و در تلاوت آیات مبارکه **اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ** یا
ملفت شود بهر دو مقام و بجهت کاذب نبودن در این دعوی باید آنچه بزبان گفته در سوید
قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با آنچه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق باشد
پس اگر کسی پرستش کند مخلوق را باینکه داعی و محرک او در کردن آن عبادت مخلوق باشد که
تا در قلبش جای گیرد و او را از این عاید خوش آید یا با زار آن عمل بآلی باود دهد و عبادت
برائی پروردگار خود شمر یا قیام داده و داخل در یکی از اقسام مشرکین شده و این مطلب
باشهادت وجدانی عقل صافی بران در سطاوی کتاب و سنت بغایت واضح و هویدا است
بلکه بعد از تامل معلوم میشود که اذن در عملی باین خود را و او را نشستن آن معقول نیست زیرا که آن
سنائی است با غرض اصلی از ارسال رسل و انزال کتب مقاصد انبیاء علیهم السلام و احکام
علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض جواز معقول نیست که برائی آن عمل را بی
باشد و مستحق اجری شود پس از تهید این مقدمه میگوئیم بر هیچ دانائی بصیری پوشیده
نیست که ابکا و شیعیان و گریانیدن مومنین بر صاحب آل محمد علیهم السلام مثل گریستن

از عبادات موکده و مستحبات مرغوبه است که بآن امر فرمودند و بران تخریص و ترغیب
و برای آن اجسام و ثوابها می نمودند و همه مکلفین مشمول این امر و قابل فرمان بر نیاید
استعداد و قوه و مستحق آن ثوابها بعد از امتثال آن فرمان شل گریستن بر آن مصاب که
اعظم عبادات و اجل ثوابات است که کافه انام مکلفند بآن و این دو از یک صنف عباد
و از یک منبع منشعب میشوند چرا که گریستن برای هر کس میسر است و اما گریستن چون
برای همه میسر و خالی از مشقت نیست لهذا این طائفه مخصوصه موسوم بر وضو خوان
و ان همت بر کزند و علم این سنت سنیه را بر پا نمودند و برای تعظیم این شعر عظیم نفوس
خوش را مبذول داشتند و البته باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت مانند سایر عبادات
است و این عمل نگاه عبادت شود که در هر گام بجا آوردن آن خبر رضائی خداوند و خوشنودی
رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد همان مجرد
یا حقن ثوابهاست موعوده و پاک شدن از گناهان جمله باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد
چه عمل باز برای فرمان برداری حضرت یا ریتعالی است که بوسیله آن بآن ثوابها رسیده
و از شر گناهانش امین شود و این بمنزله پله اول مشیروست که چون پائی بر آن گذارد پست
خیار ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند کیسرا نه بنده کسی را
نخوید چه رسد بآنکه برای جذب قلبش با جذب مالش یا بجا بالارود و سخن گوید و از مصائب
شمر و خلق را بگزاید پس لغو ذبانه اگر شیطان او را از این پله لغزاند و هوای نفس او در دام
و این لغوشت دنیا کشاند و برای تحصیل مال یا فریفتن مال یا نشر فضل و کمال در اقطار مصفا
و بلا و رسیدن محاسن گفتارش در اسماع عیاد بر میز آید و سخن گوید و روضه بخواند خود را
بملاک عظیم انداخته که امید نجات در آن نیست و بعضی از آنها اشاره باید نمود و اول آن

خود را بجهت آن غرض فاسد از فیوضات و ثوابهای موعوده که برای این طائفه میانمند
 محروم کرده و حکمت اندک از حقیقه گنبدیه دنیا و غرض فاسد بعد و زیاد است از نعمتهائی
 بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از و انجات دین مبین است و اجمالاً گذشت که ثواب
 در مقابل عبادت است و آن نعمتها بازاریزنگیست و عبادت بوی اخلص عبادت نیست بلکه
 محسوب شرک خفی است ثقه الاسلام کلینی قدس سره در جامع کافی و در المستدرک علی
 و المباحی به روایت نموده از ابی عبداله الصادق علیه السلام که فرمود من اراد الحدیث
 لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب من اراد به الاخرة اعطا الله
 خیر الدنیا و الاخرة هر کس که قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل آن برای دنیا
 منفعت دنیوی را که بوسیله آن ثوابی بدست آید برای او در آخرت خط و نصیبی نخواهد بود و هر که
 قصد کند از تعلیم و تعلم آن خیر آخرت را خداوند باو عطا میفرماید خیر دنیا و آخرت را نیز فرقه
 اول را در اینجا ان جناب ندیدیم روایت کرده و شیخ فقیه محمد بن ادریس علی در کتاب سرائر
 از کتاب ابی القاسم محمد بن محمد بن قولویه نقل کرده که او از جناب ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که
 فرموده من تعلم علما من علم الاخرة یرید ان یعرضها من عرض الدنیا لم یصل الیه
 الجنة هر که بیاموزد علمی از علوم آخرت را و غرض ادا آن یاد گرفتن تحصیل متاعی باشد از
 متاعهای دنیا بوی جهشت را نخواهد یافت و شیخ ابن ابی جمهور حسانی در کتاب غرر الحقا
 روایت کرده از امیر المومنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اخذ العلم
 من اهله و عمل به یحیی و من اراد به الدنیا فهو حظه هر کس بتباد علم را
 از اهله و بان عمل کند نجات یافته و هر که قصد کند بان تحصیل دنیا را پس بهره او از آن علم همان
 است که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از آخرت خط و نصیبی ندارد و سلیم بن قیس طبرانی

از اصحاب ائمه المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از اجتناب باین بابت نقل کرده که
 ومن اراد به الدنيا هلك وهي خطه وحاصل زيادى انك علاوه بزيادة
 الضمى واخرت هلك نيز شده بجهت اينجا كه علم دين داده و مال دنيا گرفته چنانچه شش پياييز
 اني مضمون اخبار بسيار است و هم انكه داخل شود در اينجا كه آل محمد عليهم السلام با سبب بابت
 خود كرده اند و بان كه سبب بمعايش خود را بان ميگذرانند شيخ معظم كليني در كافي روايت
 كرده از حضرت امام محمد باقر عليه السلام كه فرمود باني الهان در ضمن وصايا كه با او كردند و لا تستاكل
 الناس بنا فتنو غور مال مردم را بسبب و سبيله فقير خواهى شد و ظاهر امر فقر در دنيا و آخرت
 هر دو باشد چنانچه افضل آيه معلوم شود شيخ مفيد عليه السلام اين خبر را در امالي روايت كرده باین عبارت يا
 ابا النعمان لا تستاكل بنا الناس فلا يزيدك الله بذلك الا فقرا حاصل كه غرور بسبب مال مردم را كه خدا تعال
 بيفزايد باین كه سبب آن تو فقر و پرشاني را و شيخ كشي در حال خود روايت از قاسم بن عوف كه حضرت امام
 زين العابدين عليه السلام با او فرمود و لا تستاكل بنا فيد لك فقرا و مضمون آن هم مثل كافي است و
 شيخ جليل حسن بن علي بن شيبه در كتاب تحف العقول روايت كرده كه مفصل بن عمر با صحابه خود صحبت ميكرد و گفت
 لا تاكلموا الناس با آل محمد عليهم السلام فالتسمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول افترو الناس
 فينا احللت فرقة احبنا فاعتزلنا ليمسوا من دنيانا فقالوا و حفظوا كلامنا و قهر و
 غفلنا فسميتهم الله الى النار و فرقة احبنا و سمعوا كلامنا و لم يقهر و اعين فضلنا
 ليستاكلوا الناس بنا فيملا الله بطونهم فالتسلط عليهم الجوع والعطش
 و فرقة احبنا و حفظوا قولنا و اطعموا صرنا و لم يحبنا لقوا فعلننا
 فاولئك منا و نحن منهم غزير مال مردم بسبب آل محمد عليهم السلام
 زيرا كه من شنيدم از حضرت علي عليه السلام كه ميفرمود مردم متفرق شده

در باره مالیه فرقه فرقه دوست داشتند ما را با انتظار قائم که برسد بدینانی مایعنی غرضشان
از محبت مائیش و خوشگذرانی است و سلطنت مائیش گفتند یعنی اظهار تشیع و محبت کردند و
سخنان ما را حفظ کردند و لکن کوتاهی کردند در افعال مایعنی متابعت نکردند ما را در کردار پس
بر انکیزاند ایشان را خداوند بسوی دوزخ و فرقه دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و
در کردار مائی ما کوتاهی نکردند بجهت اینکه بسبب اموال مردم را بخوند پس بخواهد که خدا تعالی شکایت
ایشان را از تشیع و سلاطین بر ایشان تشنگی و کرسنگی را و فرقه دوست داشتند ما را و کلمات
ما را حفظ نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال ما را یعنی رفتار ما را
مانند رفتار کردار ما است پس این گروه از ما تید و ما از ایشان و مردم خود را خود مسلما
محمد صالح ما زدنانی و غیر او و شرح این کلام شیخ کلینی که فرمود بالبتا کل العیله و اخباری
در ذم ایشان روایت کرده چنین ذکر کرده که ما را و کسی است که علم را آلت قرار میدهند از
برائی خوردن اموال مردم و اندر سر مایه میکنند که بان کسب کنند و وسعت دهد در محاش خود
و با کجمله شراره آتش فرقه دوم دامن بسیاری از اهل علم گرفته و از افراد و اصحاب و مصادیق معصوم
ایشان است جماعتی از طائفه جلیله روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن
و اسوختن آنچه متعلق بر روضه خوانی است از اخبار فضائل و مصائب و خطب و واعظی و بعضی
از مسائل دینی که با اصطلاح ایشان در آن جائی گزیر است از آنها یا اصل مقصد بکسب
و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه مثل سائر اهل کسب تجارت معامله کنند و
زیادتی و کمی ماکسده گفتگو نمایند و براسه اذن در رفتن بحال مسرعه عرض متلع خود بترتیبان
و اسطفا فرستند و رفته نولیند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا با اذن بی تعیین مقدار
عوض اگر از آنچه قصد کرده از عوض بازار انخواندن نقصی شود خشم کند و بدگوید و صاحب

رسوا و فسخ کند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در بالای منبر سوال کنند و از بانی طلبند
 و با آنچه خوانند معامله کنند و از عجا^ب مصححه^ب آنکه با این کاسبی تجارت و معاوضه دنیا
 با آخرت در مجالس و محافل و بالائی بسیار افتخار کنند و خود را از جا کران خاص حضرت^{الشیخ محمد بن علی}
 شمرند و خوشنیتان را صاحب حق عظیمه^ب و مستحق^ب هر گونه توقیر و اکرام و تعظیم و احترام دانند و از آنچه^ب
 در بالائے منبر میگویند اقامت امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین فرمود و با شما چنین گفت بجهت
 جاهل غافل از آنکه میان او و آنحضرت ابد اعلایه نیست بین ایشان و در تراست مابین
 و آسمان و قدر و رتبه اش پست تراست از پست ترین کسیه مانند جمال و منبری فروش و تاش
 در دفتر کسب و پست و باید شال ایشان هر ساله بحساب منافع خود از این تجارت برسد
 خمس آن را بنحو مقرر در شرع بجلش برساند و با خیال کارش از همه آنها خرابی زیرا که کسب
 از صنف عبادت نیست پس صحت آن مشروط با خلاص و قصد قربت نیست همان
 قدر که سرمایه از تمام محرمات شرعیه پاک شد و در عمل کاسبیش نیز مخدوری شرعی نباشد کار مباحی
 کرده و خسروانی بر او نیست بلکه اگر قصد کند کسب خود تحصیل بانی بجهت زیارت بیت المقدس
 و زیارت آنکه امام علیهم السلام و اعانت سادات و علماء و فقرا و وسعت بر عیال و امثال این
 از مستحبات مالیه و اعمال خیریه با جور و مشاغبه بود و اما مشغول و ضمه خوان شل شغل
 طالبین علوم دینی که محسوب از عبادات و مندرج در قربات است مرد دهرست میان
 و و خیر یا خیر عظیم اگر دارائی اخلاص و قربت باشد یا خسران عظیم اگر قصد خیر تحصیل مال و جا
 دنیوی نباشد چه این سرمایه گران بهار با و مرحت فرمودند بجهت تجارت آخرت و تحصیل
 رضای حضرت احدیت و رسیدن به نعم خیرت نه بجهت کسب استماع دینیه و جلب استماع
 منقش و حطام دنیوی و ازین بیان منکشف شد که بجز ذکر فضائل و مناقب طالات

و مصائب حضرت سید الشهدا علیه السلام کسی سمت چاکری و منصب نوکری آنحضرت پیدا
 نخواهد کرد و اگر نه هر که کتب فضائل و مقال را طبع کند و نشر دهد بجهت تجارت بلکه بکاری که آنها
 نقل کنند از بلدی ببلدی برای تحصیل کرایه و خطای که حل کند آنها را از دکان بجانیه برای گرفتن
 در هیچی همه از چاکران و خدمت گذاران آنجناب محسوب میشوند و لکن روضه خوان
 انگه در قطار چاکران آنحضرت در آید که آنچه گوید برای حق عزوجل و ادای حق اولیایش
 علیه السلام باشد و الا کاسبی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرمایه نموده و بان فروش
 تجارت شده ابد احتیجی بر کسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و برای اقبال فرمان آن بزرگوار
 علمی از او سزوده پس این سمت چاکری از کجا پیدا شده و سبب این افتخار از که ام ماضدست
 آمده بلکه روضه خوان یا تقوی و دیانت یا بد راه جواز این قسم تجارت و عیلت آنچه میگوید بعض این خوانند
 بجهت پیدا کند تا آنکه بقیه تعلیم آنرا برگردن خود نهاده سوال کنند قسم چاکران اران صوری که در آن
 اشغال آن از حیات تصور نموده اند بدست آورد که آیا در محال برین عمل و اشغال این استیجابات
 اجرت و مقابل عنوان نیابت از صاحب است چنانچه در اجاره بزرگ یا حج از غیر فرموده اند
 که اجرت در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت
 و حج پس بنابر این وجهی باید اجیر در ابتدا شروع در عمل قصد کند که نائب باشد از
 جانب آنکه او را اجیر کرده و اجرت داده بقصد نیابت از او زیارت کند یا حج نماید
 یا روضه بخواند پس فی الحقیقه آنچه میگوید در مقابل این عمل خواهد بود که خود نائبان غیر در
 عمل حج مثلاً قرار داده که پس از قصد نیابت چنان است که گویا اجرت دهنده خود زیارت
 یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است توسط نائبان او و بنابر این وجه میباید قصد قربت
 عمل زیارت یا حج یا ابکار که عنوان عمل روضه خوان است از چه نائب محقق باشد تا عملی که نیابت

بیان صورت ممکنه چنان
 روضه خوانی

غیر کرده علی وجه العبادۃ از او واقع شود مستحق اجرت گردد که هرگاه آن علما را چیزی از این مرتبه عبادت
و بقصد قربت واقع نشود هیچ مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت روضه خوان در مقابل نفس آن محلی
است که در مقام تمثال مشایخ مقدسین بجا بجا می آورد و بقصد نیابت از صاحب باشد یا نباشد و یا
اینکه جواز اخذ اجرت بر این محل مطلق عظم از صورت سابقه نیز خواهد بود باینکه هر چند بی قصد قربت باشد و
مقام تمثال از مشایخ باینکه نباشد هیچ قدر که قدرت مخصوص را بخواهد کافی است و اجرت و در این نفس
خواندنیست که بسیار باشد سبب آن غیر گردیدن و ملاحظه اینکه فعل محسوب عبادت باشد و یا بکار دیگر
این مقامات سخن بسیار و کلام طولانی است شباه آن محل تشکوی فقهاء اعلام است چنانچه شطری از کلام
در این مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان مستحبات نظیر عمل روضه خوانی است مشروحا
ذکر فرموده اند و اگر چه در این مسئله بعضی بعضی صور آن تصریح بجواز فرموده اند ولی قول مشهور میان علمای
اعلام حرمت اخذ اجرت است و در آن باب اخبار بسیار نیز وارد است ثقه الاسلام کلینی علیه الرحمه
در کافی و شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب بسند بسیار معتبر روایت کرده اند از حضرت ابی جعفر عینی (امام
محمد باقر علیه السلام که فرموده اند که در پیشگاه و در پشت ستر که سطلید یا گفتن اذان و کردن نماز در آنجا
مقبول نیست و شیخ صدوق نور الله مرقدہ در فیه من جمیع صحیحین خبر از نقل کرده ولی در اینجا مذکور است
نماز را بشان که مراد اوست است و نیز شیخ صدوق و در الشریعه و کما فی تحقیق روایت کرده از امیر المؤمنین
علیه السلام که در جمعی است آن حضرت رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین که نزد اوست و دست راست او را
چون امیر حضرت با فرمودن من تو را شمن دارم برای خدا و عرض کرد و فرمود زیرا که تو را اذان طلب
سبکی کسی را یعنی اذان میگوید برای طلب مال و شیخ طوسی عظم الله مرقدہ همین خبر در تهذیب نقل کرده
باز یاد آید که فرمود در تعلیم قرآن و در سیکری شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که تعلیم قرآن فرمود
خدا او را قیامت بجان است که گرفته و نیز شیخ علیه الرحمه همان از اخبار را روایت کرده که فرمود آخر چیزه بفار

کردم بران حمید قلم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن بود که فرمود یا علی هرگاه نماز
 کردی نماز کن نماز ضعیف ترین آنانکه در پشت سر تو اند یعنی ماموین و موفی نگیر که بر اذان گفتن
 اجرت میگیرد و در کتاب **جمع فرائط** از آنجا بروی است که اجرت مؤذن را از
 اقسام سخت شمرند مثل قیمت مینه و نظائر آن و غیر آنها از اخبار بسیار که در مجلس ثبت شده و تا
 روضه خوان با مؤذن واضح است زیرا که مؤذن اعلام میکند مومنین را بحضور و وقتی که ایست
 حاضر شد در آن وقت در محضر خداوند تبارک و تعالی و بر رسیدن وقت بهترین اعمال که
 سبب رستگاری و خاموش کردن آلتی است که سبب گناهای برای خود فروختند و غیر آنها
 از فضائل و آثار و خواص دینی و اخروی نماز که معراج مومن است و همچنین روضه خوان
 اعلام میکند مومنین را بفضائل و مناقب مصائب ائمه و رسیدن موسم عملیکه سبب
 تقرب بخداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شدائد در دنیا و آخرت
 و خاموش شدن دریاها از آتش است یعنی گریستن بر آل محمد علیهم السلام و چنانچه
 اذان بر همه صحیح است و لکن بر فای شاق چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله بان خبر داد
 که اما الله لن یعد و ضعیف انکم پس جمله از مومنین در مقام ادای این مستحب
 برآمدند و دیگران را آسوده کردند همچنین است گریستن ایشان چنانچه سابقا توضیح دادم
 بهر حال تکلیف روضه خوان کاتب تدین این است که در باب اخراجت بر کسب عمل
 خود رجوع نماید بان عالم که بنائی عمل خود را بر تقلید از او گذارده و قسم حلال اینگونه کسب را
 از او اخذ نماید و همان قسمی که فرموده عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام آسوده باشد
 و حال که خود را بهمه این کاسبی بسیار از قیوضات اخروی محروم کرده بنکال و خدا
 آن خود را گرفتار نکند **سیم از مهالک** آنکه داخل شوند در انجاعت که آخرت خود را

فروختند دنیا شیخ جلیل جعفر بن احمد قمی علیه الرحمه در کتاب غایات روتب
 کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود بشر الفاس من باع آخرته بدنیاً
 و بشر من ذلک من باع آخرته بدنیاً غیره بترین مردان کسی است که فروخت
 آخرت خود را بچون دنیائی خود و بدتر از این کسی است که فروخت آخرت خود را بدنیاً
 دیگری که دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید و انیمضون در اخبار عذیده موجود
 است و قریب آنهاست آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عقایب الاعمال روایت
 کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آخر خطبه که خواندند فرمودند و من عرضت
 له دنیا و اخره فاختار الدنیا و ترک الاخرة لقی الله ولیست له
 حصة یقی بها النار هم که عرض شود بیا و دنیائی و آخرتی پس برگزید دنیا را و اگر
 آخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت بادی تعالی را در حالتی که برای او حنة نیست
 که بسبب آن خود را از آتش و زرخ نگاه دارد و در پنج البلانعه و ارشاد شیخ مفید
 و امامی و غیره مروی است که امیر المومنین علیه السلام فرمود بکیل در حدیثی شریف
 که در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند بلی اصبت له لفتنا غیر ما مومن
 یستعمل آلة الدین فی طلب الدنیا اری برای علم یا قتم خورش فهم خائنی که استعمل
 میکند آلت دین را در طلب دنیا و مفاد این اخبار شریفه و نظایران یکی است
 پوشیده نماید که فروختن آخرت بدنیاً گاهی بفتن مالی یا جاهی است و برداشتن دست
 از کیش و آئین خود مثل پاره ضغاکه بجهت تقرب با عاظم خارج مذهب یا گرفتن مالی
 از ایشان از مذهب خود دست برداشته و مذهب کفر را اختیار میکنند مثل ابن عاص که
 بجهت ولایت مصر از ولایت و حضرت حضرت امیر المومنین صلوات علیه دست برداشت

و اورا باین فروختن دین بدینا مکر تویج و ستر نشن کردند و در شرح حال او مذکور است
 و امثال او و آن عصر بسیار بودند که پسری سفیان ایشان را بدادن مال و منصب
 بدر و سپر عاص مبتلا کردند شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود بعد از ذکر زهد امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود از او چه بربیع است این و امثال این او را مولائی بود از موالیان او را
 ابو الاسود و نامی گفتند پس از آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بجواب
 رحمت ایزدی پیوست معویه خواست تا او را استمالت دهد باشد که ازدوستی علی
 علیه السلام برگرداند و هر وقت تحفه و بزی و لطفی کردی و چیزی فرستادی بیک فرد
 هدیه فرستاد و او انواع حلوا را در او بود چون بنانه ابو الاسود بر دندنبند او داند و در آنجا
 شهر مختلط بن جعفران بود و ختری کوچک داشت ابو الاسود پنج شش ساله بدو بد
 و از آن پاره گرفت و در دهن نهاد پد را در گفت ای دختر کن بفیگن که زهر است
 چه گفت نمیدانی پس من دوستاده است با ما ما را از دوستی الهیبت علیهم السلام برگردان
 و دختر آنچه در دهن داشت بفیگند و گفت اتخذ عنا بالشهد المزعفر
 عن السيد المطهر انک این بیتها الشاکر و -

اب الشهد المزعفر یا بن هند علیک بیع اسلام و دینا
 معاذ الله لیس یكون هذا و مولانا امیرالمؤمنین
 و لکن در تعبیر از عمل سپر عاص و امثال او و فروختن دین بدینا فی الجمله مسامحه در عیارت
 شده چه او دست از دین برداشت و دنیا گرفت اما دینی کسی نداد و از آخرت
 او چیزی بمجوه نرسید در مقابل مالی که باو داد بلکه آنچه از او باور سید بی دینی بود پس
 حقیقت مقابل و معاوضه صورت نگرفت و گاهی فروختن دین بدینا بدادن چیزی است

از آخرت یعنی از اسباب و وسیله نجات در آنجا و رسیدن به جنت و گرفتن مالی بوضوح آن
 که خود می توانست بهین عمل تحصیل آخرت کند و کرد و آن تحصیل دنیا کرد مثل آنکه کسی بدین
 تعلیم قرآن کند یا مسائل دینی که از عبادات عظیمه مرغوب است و آن توان تحصیل ثوابهای
 بسیار کرد پس تحصیل آخرت اعراض میکنند در مقابل تعلیم مالی میگردند از اینجا صدق حقیقت
 معامله و داد و ستد واضح و دخول در اجاره گشته بودید است و در تفسیر حضرت امام
 حسن عسکری علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ثواب عظیمی از برای
 قاری یک آیه قرآن و کوشش کننده آن ذکر فرموده نگاه فرمود آیا میدانید در چه وقت
 این ثوابها را باین مستمع و قاری میدهند اذ الحریح فی القرآن احه کلام مجید
 و احدیست که بگوید و لم یدر اعبه نگاه که در قرآن غلو نکند باینکه بگوید مخلوق نیست
 چه آنکه آن کلام رب مجید است یا کلامی است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است به وسیله
 آن بآل مردم را بخورد باینکه با کسی بکند و در خواندن و گوش دادن مرانی نباشد و
 با بجهت قرآن کاوسی نکند و بر هر دانی بفرستی پوشیده نیست که این مطلب اختصاصی
 بقرآن مجید ندارد هر چه وسیله تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریک است
 و بایدست از آن احتراز نمود و آنکه علیه السلام برای محض مبتلانشدن باین بلیه اهتمامی تام
 داشتند تا آنجا که معامله با آنانکه ایشان را با ما است و بزرگواری پیشناختند نمیکردند از خوف
 آنکه فروخته شده بکافران بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس گویا قدری از قیمت
 آنچه خریدند از اسباب و آلات آخرت شده با آنکه نفوس شرلیفه ایشان منزه بود از قصد
 کردن چنین چیزی و در سیر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مکرر این مطلب ذکر شده
 این شهر آشوب و غیره از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المومنین

علیه السلام روزی بدکان بزاز رفت پس بر وی فرمود و جامه بن فروش پس آن بد
 گفت یا امیرالمومنین آنچه باین حاجت دارید در نزد من هست چون شناخت آنجناب
 از او گذشتند و بدکان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بد و در هم و یکی بسید در هم
 و هر دو ایستادند و بدکان گذشتند که هر دو شناختند آنجناب را بدکان سیم بغلامی رسیدند
 که با آنحضرت خطاکیدای شیخ پس از او خریدند و برگشتند چون پدر یا آقایی غلام اند بدکان
 فهمید که مشتری آنجناب بود و دفع گرفته زیاد را آورد و دست آنحضرت و عذر خواست بگفتند
 و فرمودند معامله بود بر ضایع هر دو گذشت و شیخ شهید ثانی قدس سره در شرح
 بعد از ذکر آنست تفاوت گذاشتن میان شترهای فرموده مگر آنکه میان شترهای فرقی باشد
 بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن عیبی ندارد و لکن مکرده است برای گیرنده
 یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول آن و پیشینیان یعنی از علماء و اعیان چنین بودند
 که وکیل میکردند دیگران را که بخردند از کسانی که ایشان را باین ثوکهاراتناست بجهت
 فرار از ابتلاء و بحد و رگدشته که بجهت فضل و دین ایشان بائع چیزی کم کند و ازین کلمات
 کشف شد که از قباخ اعمال یا بایست شمر و آنچه شائع و مشهور است که سید یا طلبه یا حاجی
 یا زائر در وقت خریدن چیزی گفتگوی در قیمت آن برای کم کردن قیمت آن توسل
 پیشه و بسیار است و علم و حج و زیارت خود که آخر من رسیدم یا طالب علم یا زائر زیارت
 بیت الله و زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله یا زیارت آئمه هدی صلوات الله علیه و آله
 چیزی کم کن و بسیار شود که فروشنده باین ملاحظه کم کند و بنیوضات عظیمه برسد و لکن خنده
 جاهل با ادب و دینیه بجهت این نفع خیرتی خود را داخل کرده و زمره آنها که فروختند دین
 پدینا و استعمال نمودند آلات دین را در دنیا و خسارت کلی کردند در این معامله و مخفی نیست

که آن علم که وسیله شود از برای کم کردن قیمت یا اندازه قرآن یا کمتر از آن معدود است از آن
علمی که در ادعیه بسیار از شران پناه بردند بخداوند تبارک و تعالی و فرمودند **اللهم**
اعوذ بک من علم لا ینفع و از آنچه گفتیم واضح و روشن شد که این دسته روضه خوانان
مانند طائفه از طالبین علم داخلند در این صنف از احوار زیرا که روضه خوان با آنچه میگوید
از فضائل و مناقب مصائب و آفات دین و از وسائل عظیمه تحصیل دار آخرت است
می توانست مانند مؤذن و مستم قرآن و مسائل دینی و تفهیم دایمه و ثوابهای غیر متناهی
بجز در بوصول آنها برسد و بجهت پستی نطق و تصور بهمت و اشتغال آتش حرص و رغبت
و خوف فقر و فاقه از آن معامله مبارکه راجحه اعراض کرده و آن سرمایه گرانبهارا بدار
معدوده معاوضه نموده و العجب که هرگاه بازار این کسب خسران مال خود را بجهت کثرت
مشتریان و فراوانی طالبان بار و نفع و رواج بیند بخواهی گرد آورده و در زمین و در
خلعتهای ثمنه در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشد و بالعکس از کساد بازار امتاع
خوش و قلبش بترسان و راجحان در فایت خزن و اندوده و شکایت و در مقام جلبت و
مشتریان خود را گرفتار مفاسد و محاذیری نماید که هر یک از آنها در تیا کردن دین و اکتساب
او سبب مستقله مثل ذل سوال از خود مشتری و اصحاب بلکه خادمانش با انواع تملقات
و دخول در معامله اهل قطار خود و نشر معاصی آنها و فحص و تحیس معاصیان و گرفتن
بعض و حسد اینجاست در دل اگر بر او مقدم شدند و افتخار و میامات اگر انشیان را که
و از میدان بیرون کرد چنانچه گوئی فتحی در دین کرده و آرزو در صاحب محبوس را با انواع آذ
بجهت نرسیدن مقدار مقصود چه غالباً معامله مجهول و مقدار عوض خواندن معین نمیشود
و از طرف حکایات آنکه یکی از علمای اعلام طاب ثراه نقل کرد برای حقیر که در یکی

واعظم معرفی وارو شد قبل از ماه مبارک رمضان یکی از آقایان عظام اورا مسجد خود که یکی از
 مساجد معروفه آنجا بود دعوت نمود هر سه را اسم بردند و لکن ذکر آن را مناسب ندیدیم و
 مقداری معین با و قرار داد که در او اسط ماه با و برساند واعظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک
 در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت ادای حق مهو در رسید پس جناب اقا
 مقداری از آن کم کرد و او را وعظ چسبید گفت تا در روزیست و یک کم با اصطلاح لفظ
 از نظر فارذ رعایت جمیع مساجد است در بالائی منبر مشغول ذکر صیبت شد تا بجای که
 وقت طمعه زدن و جلوه چاک کردن و گریان دریدن و برهنه کردن سر و شوش رسید
 واعظ عامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب درآمد و علامه آقا از سرش برداشت که جناب
 شما صاحب عزتید پس کافه اهل مسجد بشور و جزع افتادند و با سر برهنه مشغول گریستن و طمعه
 بر سر و سینه زدن شدند هر کس بحال خود مشغول بود اقامتی واعظ فرصت را غنیمت دانست و برای
 گرفتن تمه قرار داد و وسیله خوبی بدست آورد پس بنا کرد و با دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب
 اقا کوفتن و اهاسته با و گفتن که باقی مبلغ را میدهی یا آنچه می توانم بیکم آقایی بچاره دیدن نزدیک
 ست با و کند و کسی طمعت این مجلس محرابیه نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد تا دست
 از سر او کشید و برای دعا کردن یا اینحال خوش و دل خرم برهنه نشین خرامید با حق با این قلب
 خراب و عمل سراب لائق وعظ نام و اقتضای نمودن بپاکری امام حسین علیه السلام خواهد بود و اند
 طی این کلمات پدید آمدن مفسده چهارم آنکه بسیاری از انبیان داخل شوند در صنفی از آیات
 و احبار که در آیتها مدعی عظمی شده برای آنکه بگوید برای دیگران از مطالب حقه مثل خلاق حسنه
 و قبیحه و اعمال ممدوحه و مذموم و ثواب و عقاب هر یک مخصوص آنچه مربوط است بخصرت
 ابی عبدالله علیه السلام و آنجا بحث بیاورند و عمل کنند و بزدبائی خود برسانند و گویند که پس

بحسرت ابدی گرفتار شود چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیخ و سزایش میفرماید **لَا تَكُونُوا**
النَّاسَ بِالْأَبْدَانِ و تفسیر آن **فَسْخَرُوا** ایام میکنند مردم را به نیکی یعنی یکدیگر را مانی
 نیک و فراموش نکنید یا و ایستادارید خودتان را و در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ره مروی است
 از رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود شب معراج مرا با سحان بردند جماعتی را دیدم که بهای ایشان
 همه بریند باز دیگر باریه تمام میشد بن گفتم ای حبیب بن ابیان که اند گفت هو که خطبه
اَمَّا تَكُونُوا فان صالوا یفعلون و یا صرّون الناس بالبدن و یفسدوا انفسهم
 اینان خطیبان است تواند که گفتند و بران کار نکردند و مردمان را امر به عیوب کردند و خوشی
 کار نیستند و نیز آنحضرت روایت کرده که فرمود سخت تر روز قیامت بعد از عالمی باشد که اول
 بعلم خود منفعت نبود و نیز از آنجانب صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود مثل آن کسیکه مردم
 را خیر آموزد و او کار نه بند مثل چراغ باشد که خوشیستن میوزد و دیگران را میفرزد و نیز از آن
 بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مرد را را نکند که قدم از قدم بردارد تا از
 عهدی چند خیر بد نیاید از برائی که بچه پیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مالش که از
 کجا کسب کرد و بجا خرج کرد و از علش که بران کار کرد یا نکرد و در مالی صدوق و محاسن برقی
 مروی است که بفضل عرض کرد حضرت صادق علیه السلام که بچه شناخته میشد و آنکه نجات
 یافته فرمود هر کس گفتارش موافق باشد با کردارش پس او نجات یافته و هر کس کردارش موافق
 نباشد با گفتارش پس او ستودع است یعنی ایمانش ثابت نیست و قلبش بلکه نمزله و ولویه
 است که روز کاری با دوست و با متحان جزئی از دستش میزد و عیاشی و تفسیر خود
 روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سوال کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آن
اِنَّ مَرُونَ النَّاسَ الیه پس حضرت دست مبارک را بر طعش گذاشت و فرمود مانند کسیکه خود

فرج کند یعنی آنانکه امر به نیکی و سیکنند و خود نمیکند بدست خود خوشی را فرج میکنند و هلاک
می نمایند و در اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیه مبارکه فکبکبنا فیها هم و العا و ن برو
در استادن در جهنم شیرین و غارین که مراد از غارین کسانیست که برای مردم توصیف کنند امور
حقه را که موافق عدل و حکمت است از طاعت و اخلاق حسنه و عثماده حق و خودشان بجلالت
آنچه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند و تیر در احادیث کثیره این مضمون باین نحو رسیده که فرمود
سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانیست که وصف نمایند برای دیگران
عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه شریفه ان تقوال نفیس یا حسرت علی
ما فرطت فی جلب الله تیر فرمودند که اینجا عتند که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این
اخبار بسیار است و جمله آنها در باب ادب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از اینجا عتند
طائفه از روضه خوانان خصوصاً آنانکه در این کاسبی مقدمات و غطرالیش گیرند و گاهی خطب
امیر المؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آنحضرت را ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا
و آفات و بلیات و مملکات ان ترسانند و بر نفس دنیا و زهد در آن ترغیب و تحرص نمایند
و بحالات پیشوایان دین و خواص اصحاب و علمای راشدین تشهاد کنند و گاهی از زوایا غلبه و
صفات قبیحه سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و تابانش در نهایت فصاحت
و بلاغت بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجلس را مرتب و منظم ذکر کنند
و لکن خود چنان شیفته چفته دنیا و آلوده بخیاست و زوایا نیست که اگر صاحب مجلس در وقت خود
یا خروج او غفلت کند و ببلو از تم کرم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرارند
که از بدعتها بی قبیحه این گروه است که هر کس رتبه اش بالاتر است ختم مجلس باید باو بشود یا فردا
از هم قطاران دو قرآن مثلاً کتیر به موصوم شود که کند ایراد نماید بدگوید فردا پس بعد و باره یا بخان

متاع خود را بزرگ شمارد باینسان را اندک دانند و در نسبت حساب قمار و کدوایم قطار را عیب
 گیرند و در عدا و خویش مصوب نمایند یا اینجالات و همیه و افعال قبیح از اهل دنیا بدارند و خود را
 از اهل دنیا و اهل آخرت بدارند و گویا بجهت مقداری از محفوظات منبره و از همه خرابی قلبی و قیاسی او
 که نشسته و بر دانه ای بصیرست و نرسیت که البته باین سیرت پیوسته و سریره خبیثه داخل خواهد بود
 در اخبار گذشته و بحسرت و ندامت سخت در آخرت مغرب خواهد گردید و در عین صددق
 علیه الرحمه مردیست که چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مامون او را گرفت
 و نیز آنحضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرد و باو فرمود اگر چنان دیدی که معصیت کنی خداوند
 و داخل شوی در هشت موسی بن جعفر سلام الله علیه اطاعت کرد خداوند را و در هشت
 داخل شد پس تو کریم تری نزد خداوند عز و جل از موسی بن جعفر علیه السلام و اندر سیرت
 با آنچه در نزد خداوند عز و جل است مگر بفرمان برداری او و تو گمان داری که از این بصیرت
 خواهی رسید و دیگران کردی پس زید عرض کرد من برادر شما و پسر پدر شمایم حضرت فرمود
 تو برادر منی مادامیکه اطاعت کنی خداوند عز و جل را نگاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود
 و اینکه خداوند پسرش را بجهت عصیان برون کرد از اهل انجذاب و غرض آنکه تو هم بجهت
 معصیت از برادری من بیرون شوی پس اگر معصیت اتصال برادری چنین امامی و پسر می
 چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه با ایشان متصل شود و سمیت چاکری و خادمی پیدا
 کند از آنچه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علماء العیاض باشند بدو این طائفه بکلا و در
 این در طه بلاکت افتاده و با انواع حیل و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کنند و در عذاب
 با او شریک و بهر اندازه قدر علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشد با تعلیمی چنین که علم دین
 را بان شرافت محل سرمایه کسب کند البته خداوند او را سخت تر و حشرش بیشتر خواهد بود و در اخبار متواتر

شرح آنها شده چون رساله موضوع نیست برای حال انجماعت لهذا ذکر نکردیم و لا محاله
 در این مقام تنبیه بر چند امر اول آنکه سموع شد که بعضی از این طائفه بجهت رولج باز خود
 شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و زیاده را در آن جایز دانسته بلکه این را از فضائل
 مخصوصه حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرده چه زیاده بر طاعت و عبادتی صورت خرابی
 اوست بخرد این طاعت که مخصوص بجهت قرب آن حضرت در درگاه احدیت ازین شرط گذشته و
 این طاعت مخصوصه را بار بار قبول نمودند و مستند این توبه بچای خال خام اذن در تباکی است که در جمله اینها با توبه
 رسیده چنانچه در پیشگاه میگذشت که هر که بگوید یا زینب یا تباکی کند یعنی خود را در پیشگاه بیکندگان و محسبت و گنا
 در آرد و چنان بنمایاند که این کس هم محسبت زده مشغول گشته و در این طریق هم مشغول شده و فلان را بجا آورد
 احق سببه اگر آنکه منتهی بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله ندانسته که اگر اخبار صحیحه صریحه
 مستفیضه داده شود در جواز زیاده طاعت و عبادتی چون مخالف است با صحیح کتاب
 سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علماء و بالیست تاویل کرد در آنها چه رسد باین کلمه محکم که
 که ابدالات بر مقصود و بطبی بان غرض فاسد ندارد چه مراد از آن مطلبی است مهم محل
 حاجت غالب مکلّفین و داخل است در قانون شریعه الهیه که از آثار الیه است بهم السلام
 مستفاد میشود که بجهت تکمیل صفات انسانی مقرر فرمودند توضیح آن آنکه صفات حمیده انسانی
 مثل رضا و توکل و زهد و حلم و اقبال آن که قوام انسانیت آدمی متوقف و ملحق بر وجود آنها
 است پس این تحصیل و ثبات و استقرار هر یک از آنها در قلب البته سبب شوق برای صد و فعال
 بر ذرات اریکه آنها اهل دانش و بصیرت پی می برند و بوجوه ان خصلت در صاحبان فعال
 مثلا حقیقت هر اعراف صفا قانه قلب است از دنیا و علاقه مذاشقی بآن و نه انشقی از آن چیز
 که قابل باشد در آن بابت و از او دست داشت و مسرور شد بانش و عکسین شد از

فکر و صورت زیاده
 در کمال و بیان

رفتش و هر کس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع
 کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار سرت و خورسندی نکند و از رفتش غصه و کینه نپاشد
 و اندوگمین نگردد و امثال فرمان آبی در دادن مال چه واجب و چه نیکو و چه خشن و امثال آن
 یا استجب چون سایر صفات و مستحبات بر او سهل و آسان و با نشاط در مقام فرمان بردار
 بر آید چه زرو سیم یا سنگ و خاک در زرد او یکسان است و باین مثالین از آثار و علامات
 می توان دریافت که او صاحب زهد حقیقی است اما باید تلفت شد که نه صادق قلبی لازم
 دارد بر فراین آثار از اولی این آثار و علامات بسیار ظهور شود از شخص و حال آنکه زهد قلمبی دارد
 و در دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دل بستگی را بان دارد و این زمره بر دو قسمند
 اول آنکه غرض او از کردن این افعال مجرد خود نمائی و ریاء و جا گرفتن در قلوب بندگان
 خداوند باشد و بسبب آنکه من دارائی این مقام و محبوب خدا و ندم و این زهد صورتی و ریائی است
 جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بایست از آن حذر کرد و احتراز نمود
 و قابل اذن و رخصت نیست دوم آنکه اگر چه دارائی آن مقام و آن خصلت نیست
 و لکن در صدد تحصیل و شتاق پیدا کردن آن است از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق
 آنرا مقرر داشته و بیان نموده بلکه متفرد است از محبت و دل بستگی که بدینا دارد و از میل و
 علاقه که بآن دارد و او را بدین یکی از راههای تحصیل آن حسب دستور العمل آمده طاهرین سلام الله
 علیه جمیعین بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت بر کردن باسید پیدا شدن
 آن خصلت و رسیدن بمقصود و دارا شدن آن مقام هر چند کردن آن کار را بر او سخت و دشوار باشد
 چه اگر این صفت پندیده و قلب ثابت شد کردن آن افعال بر صاحبش سهل و آسان باشد
 و گرنه بجا آوردن آنها بر او سخت و آن کار را از او بر حمت صادر شود و اما بعد از اشتغال با آنها بقصد

اندک اندک آن افعال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب بآید و ثابت و راسخ
 شود و آن آثار را از او بسوالت سز نکند پس معلوم شد که آن افعال که آثار علامت آن خصلتند گاهی
 بجهت وجود آن صفت در قلب از او صادر و آن خصلت نیکو او را باین کار ملا و او دارد و
 گاهی برای باشد برای آوردن آن خصلت در قلب خالی از آن پس در هر دو حال این افعال
 مدح و تحسین و محسوب از عبادات و قربات خواهد بود و از عالم ربان و مجمع فرشتگان دور است
 این مطلب شریف علاوه بر آنکه وجدانی است و از دانش دیده و شنیده شده و تجربه و معانی
 رسیده در اخبار الطبیعت علیهم السلام بآن اشاره شده چنانچه آمدی در غرر و در راز حضرت
 امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمودان لم تکن حلیما فحکمت فاحنه قل
 من تشبهه بقوم الا تشبههم ان یصیر منهم اگر کلمه نیستی پس تکلف حاکم را بخود گیرنی
 بآثار آن عمل کن زیرا که کم است کسی خود را شبیه قومی کند مگر آنکه نزدیک شود که بگزندان
 قوم و از ایشان محسوب شود و نیز در اینجا از انجاء ابایت کرده که فرمود من لم یحکم لم یحمله
 کسیکه حکم را بخود نبرد چنانچه گفتیم حکم نخواهد شد و همین مضمون در زهد نیز وارد شده که امیر نیز فرمود
 بجهت تحصیل بزرگواری این مقدار معلوم شد پس میگوئیم گریستن بر حضرت ابی عبد الله الحسین
 علیه السلام اگر چه از افعال جوارح و اعضاء و کار خیر است و لکن سبب آن محبت قلبیه است
 که از تصور و رودان مصائب عظیمه بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب محرق شود و پیوسته
 و آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 ان اقبل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المومنین لا یجود ابدال بدستیکه برآ
 شهادت حضرت ابی عبد الله علیه السلام حرارتی در دلهای مومنین است که هرگز سرد نشود
 و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است پادشاه در قلوب مومنین و این محبت با اطلاع بر مصائب

طه این عبارت را
 علام دام ظلّه در باب
 استیجاب البکاء نقل
 احسن آن را از کتاب
 مستطاب حدیث
 مؤلف از شیخ فاضل
 نقاشی کشیده است
 نقل از خود حدیث
 علیه السلام فرمود
 که اگر کسی غمی
 انداخته و آنکه جو
 حیدر بن علی علیهما
 السلام بین شما
 و کعبه خود فرمود
 این قصه را بخوانید
 ۱۲ فروردین ۱۲۰۴

سبب شود برای آن حرارت که سبب است برای گریستن و بسیار شود که مومن دوست
 دارد این حالت را و لکن بجهت نقصان در اصل محبت یا پوشاندن پرده شهوات آنرا
 پامانگ شدنش از تصور آن مصائب برستی یا غیر آن از موانع احراق قلب و سوختن دل
 که بی آن نتوان گریستن از فیض این خیر عظیم محروم ماند یا آنکه او را از این حالت خوش
 نیاید و دوست دارد که مثل دیگران باشد و نیست پس باید دستور العمل دادند که باین
 قلب خراب که مملکت بابادی آن خود را بهیئت گریه کنندگان درآورد آنچه توان کرد
 از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر محبت است بیدار شنیدن آن مصائب بجای آن
 که باین عمل بقصد رسیدن بمقصود ماحور و مشاب خواهد بود و علاوه بر آن راهی خواهد بود
 برای آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت و ولایت و تمویذ این مقال است
 که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خداوند عزوجل نیز داده اند چنانچه
 در امامی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواظبات رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور
 است که فرمود ای ابوذر هر که را علمی دهند که او را آن علم بگیرد بیاورد و سزاوار است
 که آن علمی باشد که بآن منتفع نشود زیرا که خدای عزوجل و صلف نموده علماء را پس فرمود
 ان البلیه اولها العلم من قبله تا آخرایات یا بآذر من استطاع
 ان یمسک قلبه و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و التیاب
 ان القلب القاسی بعید من الله و لکن لا یسعدون
 ای ابوذر کسیکه تواند بگریه از خوف خداوند پس گریه کند و هر که نتواند پس حزن و اندوه
 را شمار دل خود کند و خود را وادار بهیئت گریه کنندگان بدینستیکه دل سخت بافتاد
 دور است از خداوند و لکن سنگدلان نمیدانند و سخن نمادند که از برای کلمه شریفه تباکی

نظیر هم وزن او تعاون معنی لطیف دیگر هست که شاید مراد آن باشد و آن التماسه مومنین یکدیگر را
 بکردار و گفتار و رفتار بگرایند مانند برادران و خواهران که پدربیا مادر عزیزهربانی از ایشان رفته
 پس بگردیم در ایندواز غریز رفته خود یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان و کردار
 نیک و شدت مصائب و بلائی او هر یک هر چه بخاطرش آید برای یکدیگر بگویند و بگویند و مالک کنند
 و لطمه زنند و حاصل آنکه همه مصیبت زده و مصیبت خوان و گریه کننده و دیگر را بگریه آورده باشند
 و موی این احتمال است آنچه در آداب روز عاشورا در خبر شریف زیارت عاشورا معروفه
 مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ندیدم و نه شنیدم که کسی بر حسین علیه السلام
 و امر کند هر که را که در خانه او است و از او تقیّه نکند بگریه کردن آنحضرت و در خانه خود
 مصیبتی برپا دارد باظهار جرع بر آن حضرت و ملاقات نکند بعضی از ایشان بعضی را
 در خانههای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت یعنی
 همه بگویند و بکنند این کار و این شرح است از تباکی معین مذکور بهر حال در تباکی مذکور
 محبوب که محسوب از لطافت و عیادت است ثابته از آنکه از اقسام شرک خفی است
 نیست سبحان الله تحمل آنحضرت تمام این مصائب بجهت احکام اساس توحید ذات مقدس
 باری تعالی و اعلاء کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از طرق بدعتهای محدثین
 بود چگونه وی شعوری احتمال میدهد که آن حضرت بسبب شوق برای جوار اعظم معاصی
 و اکبر مویات که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تا مل نکردن در
 ریاض و قبح او است یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزد و سیم قبائح انرا و الله العاصم
 و وهم آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن
 و آواز بلند کردن و منحصر بودن خرابی او در مجامع مذمتن شرط خلاص و اقدام در این عبادت

بدایه تحصیل مال با جاه پس اگر ایستاد باشد علاوه بر این خرابی قبل شود بدو گفتن و از ترسبتن
 بر خداوند عزوجل و رسول خدا و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين و علم اهل اسلام و خواندن گزین کردن
 و اطفال اماره و ایاکان فاسق پیش از خود بخوانند که داداشن دبی اذن بلکه با منی صریح
 بخانه غیر درآمدن و بر سبب الارقتن و از ردن حاضرین در گریه نکردن کلمات بلیغ که مفاد پاره
 ازان حرام ندادگی انهاست و ترویج باطل در وقت دعا و قبل ازان و مدح کسی که مستحق
 نیست و امانت بزرگان دین و افشاء اسرار آل محمد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اجابت
 طالبین و مغرور کردن مجربین و تخریب نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر
 و خلط کردن حدیثی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه بآراء کاسده و نقل اخبار بجای باطله
 فاسده و قوی دادن باند اشمن الهیت آن چه بحق یا بخلاف آن و تشویق انبیاء عظام
 و اوصیاء کرام علیهم السلام بجهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و انداختن
 بعضی از فقرات خیر بجهت منافی بودن آن یا عرض فاسد او گفتن سخنان غشاقنه و دعا
 کردن بد عالمی حرام در خانه مجلس و داخل نمودن قصه در قصه و توسل شدن برانی زنیست دادن
 و رونق گرفتن مجلس سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجریه و فسقه در مطالب منکره و ذکر شیطانی
 در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا انداختن قوت آن و خراب کردن پایه اصول دین
 ضعیف و مسلمین و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت الهیت نبوت علیهم السلام است و طول
 دادن سخن بجهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین را از اوقات تفصیلت نماز
 و اشغال این مفاسد که احصاء آن در قوه اشغال حقیر نیست لیل صل سرمایه کاسبی از چند
 جهت حرام و کسب بآن مانند کسب بگوسفند خوک و میوه و مسکر و فحاشی است و چون با
 حرام جمع شود خراب اندر خراب و آنچه گیرد حرام اندر حرام و مشغول الذمه صاحب پول

بلکه اگر فی الجمله وجاهت و ریاست در این فن دارد بخوکیه سایر روضه خوانان با او اقمه کنند
 و از او یاد گیرند و بطریق او سیر نمایند در تمام مفاسد خرابیهایی آنها و خسرانی که ساینکه از آنها یاد
 گیرند شریک و سهمی نخواهد بود و یا بوم نشور و در نامه غلش خواهند نوشت آنچه آنها کنند که از او موختند
 بی آنکه از اجتماع چیزی بکام مقصود آنها بجا آید و عیدیه که فرمودند من تسمن بسنة
 سئنه فعلیه و زرها و وزمن حمل بھامن غیران بیفص من او زامهم شئ
 هر که مقرر کند طریقه بدیر ارباب و ست گناه ان طریقه و گناه هر که عمل کند بآن بدون آنکه از گناهان
 اجتماع چیزی کم شود پس روضه خوان جاہل سکیں اگر اندک تامل در حال خود و مقادرات
 اہلیت علیہم السلام کند باید بحال عیدیه روضه خوانی برای انواع مصائبی که با اختیار و
 شعور برای خود تحصیل نموده ترتیب دهد و برای خود بخواند و بگوید آه کشت و آفوس خورد که چه
 نعمتهایی جمیل را از دست داده با آنکه دیگر بایا آنها رسانده و خود محروم مانده و در چه دیوانہائی
 زیست تا خود را درج نموده با آنکه بخیر نیست و تخلیص نیست و تطہیر سیرت می توانست ایسم خود را
 در دفتر ناصرین و ما و حنین و ناشرین آثار اہلیت علیہم السلام و اثنالآل آنها را صحاح کتاب علین
 در آوردن هذا الاثنی عشرین سهم آنکه مقصود از این افضل بیان تکلیف شخص روضه خوان
 است و کیفیت اشتغال او در این فن و صنعتی که پیش گرفته که روح آن اخلاص است
 و این عمل و بجا آوردن آن بقصد و داعی فرمان برداری امر خدا تعالی و خوشنودی رسول خدا
 و آئمہ ہدی صلوات اللہ علیہم و یاری کردن صدیقہ کبری علیہا السلام که خود متقہ
 و در مقام ترغیب دیگران میگود که آن ارواح مقدسہ در این مائیکہ حاضر و ناظر
 بگریہ کنندگان مشغول بفرزادہ شدن آنکہ بخواند و بگوید و داعی سمعہ و ریا و طلب مال دنیا و دیگران
 که از او بہرہ مند شوند و بفیوضات حد و احصاء نرسند پس تکلیف ایشان چه صاحب

و چه غیر از حاضرین اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است یا و با
 وزیران و سایر جوارح بقدر آنچه از قوت برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با و کنند هرگز وفا
 بجقی که در این عمل برایشان پیدا کرده نخواهد کرد چه آنچه با و دهند و با و کنند از تناع
 و نیا و رسوم بی پایان او است که تمام آن بیک تار موسی جانانه نیست که هزار بار از آن
 بتوسط آن روضه خوان بآنها رسیده مقابل نخواهد کرد پس هر چه دهند کم دانند
 و هر چه کنند کم کردند و این مطلب بسبب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است یا شریعت
 آنکه طاهرین علیهم السلام با این طائفه و امثال ایشان از عظیمین قرآن مجید و ماحصین
 شیخ جلیل این شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده آنچه شخص انیت که منصف و فرستاد
 خدمت حضرت موسی حیف علیها السلام که بنشینند در روز نور و روز که خلق انجای ایتنیت
 گویند ظاهر غرض نیابت از خود آن جبار بود و آنچه بیاورند از تحف و هدایا تمام را
 ضبط کنند پس حضرت انکار فرمود و بلبدا صراحت نمود دادن او قبول کرد پس حضرت نشست
 و ملوک و امار و عساکر شرفیاب میشدند و تهنیت میگفتند و تحف و هدایا بحضور مبارکش
 می آوردند و خادمی از حضور در بالای سر آنحضرت ایستاده بود و آن اموال را ثبت میکرد
 و در آخر همه مردم مردی را داخل شد و عرض کرد ای پسر و دختر چه خبر من مردیستم فقیر مالی ندارم که آنرا
 خدمت جاتج تحفه کنم و لکن شکیش میکنم خدمت جاتج ته بیت شعر که ترا جدم گفته در باره جدم
 حسین بن علی علیهما السلام عجب المصنوعی علی عیالک فرموده
 یوم الیهیاج و قد علاک غبار

ولا شهم نفقاتک دون حلالید

یلا عن جلاک والدموع غدار

لَا تَصْخَصَتْ اللَّهُمَّ وَحَاقَهَا
 عَنْ جِسْمِكَ الْأَجَلَالُ وَالْأَكْبَارُ
 حضرت فرمود قبول کردم هدیه تو را بیشین خدای برکت دهد و تو پس سر مبارک بلند
 کردند سمیت انجام دفرمودند بر دزد امیر المومنین و مقدار این مال را با و بگوید چه بایست که
 در این مال پس خادم رفت و برگشت و گفت میگوید همه این مال بهیه است از من برای او بهتر
 بنحوا بکنند در آن پس حضرت بان مرد پیر فرمود تمام این مال را قبض کن که آنرا تو بخشیدم و
 نیز در آنجا روایت کرده که ابو عبید الرحمن اسلمی یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام
 سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوارش خواند آنجناب بان معلم را شرفی
 و هزار جامه عطا فرمود و دانش را پیر نمود و از مردارید پس بعضی جیبارت کردند و این عطا را برای
 آن کار بزرگ شمردند پس حضرت فرمود کجا و فاسیک این عطائی من عطائی او یعنی تعلیم قرآن
 که هر چه داده شود باز آن کم است و ابو علی پسر شیخ طوسی رحمه الله علیه را مالی خود رویت
 کرده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت من دزد و قایم حضرت صادق علیه السلام
 نشسته بودم که داخل شد بر آنجناب شیخ اسلمی که مدح کند آنجناب را پس پایفت که رنجور است
 پس نشست و ساکت شد پس قایم حضرت صادق علیه السلام با دفرمود از رنجوریم بگذرد
 ذکر کن آنچه را که برای آن آمدی پس گفت المیسک الله منه عاقبة تا آخر چند بیت
 پس حضرت فرمود ای غلام چه با تو است گفت چهار صد درهم فرمود آن را بده با شیخ
 پس آن را گرفت و شکر گذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود او را برگردانید چون برگشت
 عرض کرد ای سید من سوال کردم عطا کردی و بی نیازم کردی برای چه مرا برگردانند فرمود
 حدیث کردم اید پر م از پدرش از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین
 عطا لا آنست که باقی گذارد و نعمت را یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آنچه بتو دادم

نعمت بادوامی نیست این انگشتر من است اگر ده هزار در هم بود اندیده و گرنه برگردان نزد
 من در فلان وقت که آن ده هزار در هم را بتو خواهم داد و قطب را وندی در خراج روایت
 کرده که چون فرزوق شاعران قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سیاد
 علیه السلام انتخاب برای او مقداری از اشرفی فرستاد. فرزوق آن را برگرداند و عرض
 کرد که من آن را نگفتم مگر از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آن را فرستاد نزد او
 و فرمود خداوند شکر کرد تو را در آن کار یعنی با جرات هم رسیدی و چون هشام او را حبس
 کرد و حضرت او را نجات داد نام او را از دیوان عظامای دولتی محو کردند با نجات شایستگی
 که فرمود چه قدر بود مقدار آن عرض کرد پس مال چهل سال را با او دادند و او در سال چهل مرد
 و شیخ کشتی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است که آنحضرت دوازده هزار در هم برای
 او فرستاده و فرمود ای ابو فراس مرا معذور بدار اگر در نزد ما پیش ازین بودیم اینک بتو عطا
 میکنیم پس آنرا برگرداند و عرض کرد این سول الله بنی گفتم آنچه را گفتم مگر بجهت غضبی که برای خداوند
 و رسولش کردم و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس حضرت آنرا برگرداند و فرمود بحق من
 بر تو که آنرا قبول کن پس تحقیق که خدای تعالی مقام خود را دیده و نیت ترا دانسته پس آنرا قبول
 کرد و شیخ مفید طیب الدرر در کتاب اختصاف روایت کرده که کمیت داخل شد بر حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام و عرض کرد آیا اذن میدهید مرا که قصیده برای جناب شما بخوانم از
 دادند پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه زر می برون از کمیت
 ده غلام از برون آمدند و با او داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم از نمیدهید که قصیده
 دیگر برای جناب قی بخوانم فرمود بخوان پس قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه
 کیسه زر می در آورده پس آنرا از آنجا در آورد و با او داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم

مختم میفرمایید که قصیده سیمی با جانی بخوانم فرمود باو بخوان پس آنرا برای خیالش خواند حضرت
فرمود ای غلام از این خانه بده زدی بیرون بیا و باو ده پس آنرا آورد و باو داد و پشت
عرض کرد قسم بخدا که من شمار اندک نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما بطلبم قصد نکردم این
کار مگر نیکی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله را و آنچه واجب کرده خداوند عزوجل بر من الحقی که برای
شماست پس حضرت در حق او دعا کردند و بفرمود این مال را برگردان بجایش پس آنرا
بآن خانه برد و حسم الهی سید رضی رضی الله عنه در غرر و در روایت کرده که عیسی بن
علی و ابراهیم بن العباس که با یکدیگر صدیق بودند خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
رسیدند بعد از آنکه و لیعهد شدند پس عیسی خواند صد ارس ایات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفرا العرصات و ابراهیم بن عباس خواند قصیده که اول آن این
از الت عزاء القلوب التجلدا مصراع اولاد النعم محمد

صلی الله علیه و اله پس حضرت باین دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن درهم که سهم مبارک
بر آن لا بود و مامون آن را اسکه زده بود و عیسی نصف خود را آورد و بقیه پس اهل قلم آنها را
خریدند هر دو درهمی بده در هم پس همه خود را فروخت بعد هزار درهم و اما ابراهیم آنها را نگاه
داشت تا مرد و در عیون روایت کرده که قدری از آن را بده داد و کفن و تجنیزش از آنها
و اخبار مقدمه ارعطائی آنحضرت بعیسی بعد از خواندن قصیده مدارس آیات مختلف است
و در بعضی از آنها مذکور است که بغیر درهم انگشت حقیقی و پیراهن خربسری باو بخشیدند و فرمودند
آنرا حفظ کن که من هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن بخوندم
و در بعضی از اخبار بدل پیراهن جبهه دارد و قصه دارد با اهل قلم و بیابان جبهه که از خبر از اشرفی
از او گرفته و قدری از آن را باو دادند که از آن بنجره ظاهر شد و آخر در میان کفش گذاشت

و برای تنبیه مومنین انبیا را از اخبار کافی است و نیز میگوئیم بذل اموال بطائفه روضه خوانان
از افضل اقسام انفاقاتی است که بجهت حضرت سید الشهدا علیه السلام ممدوح و مرغوب است
کردن آن و برای آن ثواب عظیم و عده فرمودند شیخ طوسی رحمه الله در کتاب مجمع البحرین بر آن
کرده که جناب موسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد خداوند ابرائی چه تفضیل دادی است
محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر انسان پس خدای تعالی فرمود ایشان تفضیل کردم بجهت خصلت
موسی علیه السلام عرض کرد آن ده خصلت کدام است که آنها را عمل میکنند بآن تا هر کدام بنی اسرائیل را
که بجای آنرا ندانند آنها را پس خداوند متعال و تعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمع و جفا
و قرآن و علم و عاشورا موسی علیه السلام عرض کرد ای پروردگار من عاشورا چیست فرمود گتر
کردن و تباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه خوانی و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی
صلی الله علیه و آله موسی هیچ بنده از بندگان من نیست در آن زمان که بگریه یا تباکی کند
یا تعزیه داری نماید بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه بهشت برای او خواهد بود که در آن همیشه
باشد و ما من عبد انفق فی محبة ابن بنت نبیه طعاما و غیر ذلک درهما
الا و بارکت الله فی دار الدنیا و الدهرم بسبعین درهما و مکان معاً
فی الجنة و غفرت له ذنوبه و هیچ بنده نباشد که صرف کند در دوستی سپردن به غیر خود
بجهت طعام یا غیر آن یکدهم می گر آنکه برکت دهم برای او دارد و نیاز در بهی نهاده در سهم و بافت
در بهشت خواهد بود و گناهانش را بپایم زرم و چون نیاز بر اخصار است در این شرط همین قدر گفتا
نمودیم **فصل دوم در بیان شرط دوم نمبر روضه خوانان** که صحت و توضیح آن تمام میشود
ضمن چند مقام اول در ستایش صدق و بزرگی مرتبه آن دوم در ذمت در رفع گفتن بهشت
آن در دنیا و آخرت سیم در ذکر بزرگی مصیبت در رفع گفتن و اقرار بستن بر خداوند تبارک و تعالی

۴۱
روایت شد که
را عماره عمارت
سید الشهدا علیه السلام
جایزه می داد
زیرا اینها
آورده اند
محمد مصطفی

در رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله طاهرین علیم السلام چهارم در اشاره با مقام در مقام
 آن پنجم در بیان مراد از صدق و راست گوئی در این مقام اول در مع صدق بدان
 فضیلت صدق و سبقت است گوئی از افضل کمالات انسانی است که تمام عقلا هر ملت متفق
 بر حسن آن و دشمنی ترک آن و حاجتی نیست بذكر فضائل و مباحث آن از کتاب سنت لکن از ذکر
 شهادت آن چهاره نیست چه علاوه بر تبرک و معینت و نورانی شدن دلها و خرابی آن نور است
 شریف قرآن و کلمات بلغیه آن بزرگواران در آن فوائد بسیار است که قلوب باطل بخاید تباه
 بمرور الوثنی صدق و اعتصام بحبل متین رستگویی خدای تعالی در مقام ستایش ذات مقدس
 خود میفرماید و من اصدق من الله حدیثا کیست که از خدای تعالی راست گویند
 بسخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده و من اصدق من الله قیلا و فرمود
 در مقام ستایش گردد از بندگان خود الصالحین و الصادقین و القانتین و انفقان
 و المستغفرین با لاسحار و نیز فرموده هذا الیوم یتفع الصادقین صدقهم لهم
 جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابد ارضی الله عنهم و رضوا
 ذلک العفو العظیم این روزی است که سود دهد راست گویان را راستی ایشان
 ایشان است بوستانها که میروند از زیر درختان آن جویها و حال آنکه جاویدانند و آن همیشه
 خدای تعالی از ایشان خوشنود و ایشان از خدای عز و جل خوشنود این است فرزدی بزرگ و
 فرمود که اجمع الصادقین امر فرمود سونین را که بار است گویان باخید و در سوره خراب
 چند طائفه از بندگان خود را نام برده از مردان و زنان که از آنها است راست گویان از مردان
 و زنان و در آخر فرموده احمد الله لهم مغفرة واجرا عظیما خدای را ایشان عیال نموده
 آمرزش از گناهان و عروزی بزرگ را نیز فرموده و الذی جاء بالصدق و صدق به

اولئك هم المفلحون لهم ما ليسوا بوعدهم ذلك جزاء المحسنين ليكفر
 عنهم اسوأ الذي عملوا ويحجز بهم اجرهم يا حسن ^{الذي} مما كانوا يعملون
 وانه این رقم آیات بسیار است شیخ کلینی قدس سره در کافی روایت کرده از حضرت صادق ^{علیه السلام}
 که فرمود هر کس که زبانش راست گوشت علفش پاکیزه و مقبول است و نیز در آنجا مروی است
 از آنجا که استمود بهو باشد دعوت کنندگان مردم بسوی خیر غیر زیانمانی خود تا که بینند
 سعی و کوشش در امر دین در راست کوشی و کتاره کردن از گناهان را چه مردم در هر کس این
 صفات را مستند راغب بخیر شوند در وی بخدا آرد هر چند با ثبات امری نبوی کنند و اگر نبیند
 هر چه بگوید نصیحت کند یا حدی سودی نبخشد و نیز از عروین الی المقام رسالت کرده گفت
 در اول بار که خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شد مسمن فرمود یاد گیرید راست گفتن
 را پیش از حدیث یعنی پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن آن و نیز از بیع ^{معدوم}
 روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام با فرمود امی ربیع بدستیکه در راست
 میگویند آنگاه که خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدیقین درج میشود و نیز
 کلینی و صدوق و برقی رحمهم الله با سانیب متعدد روایت کرده اند که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و آله فرمود وصیت میکنم ترا یا علی در جهان خوشتن بچند خصلت خداوند او را آقا
 کن اول راست گفتن برون نیاید از دمانت هرگز یک دروغ و نیز روایت کرده از
 جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند نفرستاد هیچ پیغمبری را با صدق یعنی
 با داشتن صفت راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و نیز از جناب روایت کرده
 که فرموده مغرور نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که عریض شود بنماز
 روزه تا سجد بیکه اگر آن ترک کند مستحش شود یعنی زیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامات

خوبی آدمی نیست بجهت آنکه عادت کرده بان و لکن آنایش و تهمان کنیدا نشان را بر است
گفتن در حدیث و پس دادن امانت و نیز از ابی کهس روایت کرده که عرض کردم خدمت
حضرت ابوجابر علیه السلام که حضرت صادق علیه السلام که عبد الله بن ابی لیثون بن جابر علیه السلام میسراند فرمود
بر تو و بر او باد سلام و قتی که رفتی نزد عبد الله او را سلام برسان و بگو با و نظر کن با آنچه که بسبب
آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که حاجب مرتبت و مقام شد و در نزد
آن حضرت بسبب آن فصلت پس آنرا حکم بگیر پس بدرستی که علی علیه السلام خیرین نیست
که رسید بآن رتبه و مقامی که رسید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب راست گفتن و سخن
در و امانت و نیز از انجباب روایت کرده که فرمود نظر کنی بطول رکوع و سجود و در زیر آن
چیزی است که بان عادت کرده اگر آنرا ترک کنی از آن وحشت ناپاید و لکن نظر نماید برستی
گفتارش و واپس دادن امانت و نیز از عبد الرحمن بن سیاب روایت کرده که حضرت صادق
علیه السلام با و فرمود آیت را و صیت نگو گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو یاد بر
گفتن در سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمان را در مالهای ایشان
چنین و جمع کرد میان انگشتان دست مبارک خود برای تقویر الفت و اتصال را گوشت
پس حفظ کردم آن سفارش را از انجباب یعنی عمل کردم بآن پس زکوة دادم سیصد هزار در ششم
بجهت عمل بآن مالم بآن اندازه رسید که زکوة آن انیمه قرار شد و در مالای صدوق علیه الرحمه
و کتاب حضرت مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نزدیک ترین شما نزد
مرد قیامت و آنکه واجب تراست شفاعتش بوسن از شما را است گوترین شما را است
در حدیث و نیز در دوم مروی است از آنحضرت که فرمود از کارم اخلاق است راست گوئی
در حدیث و در کتاب اخلاق ابوالقاسم کوفی مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس بیکدیگر علامت شناخته میشود مومن فرمود بوقارش و آرمش و راست گویش
 در حدیث و در امامی صدوق مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوبترین
 مردم نزد خداوند تعالی بنایت راست گو است و سخنش نگاه دارند و نمازش بجا
 خداوند را و واجب نموده بایستادن دادن امانت و نیز در ایجاد و در کتاب میون مروی است
 از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که فرمود نظر نماید بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه
 ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آنهاست ایشان در شب یعنی در وقت مناجات
 و تضرع نظر کند بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت و در تندی سخن طوسی ^{شاه}
 مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود پدرم میفرمود چهار چیز است در هر کس
 که باشد ایمانش کامل است هر چند ما بین فرق تا قدش گناه باشد از ایمانش چیزی نکاهد
 راستی و ادای امانت و حیاء و خلق نیکو و سبب شیخ طبرسی رحمه الله در مشکوٰۃ الانوار از دست
 کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدستیکه از حقیقت ایمان است که برگزیده است
 گفتن را در جاییکه ضرر دارد و در دروغ گفتن در اینجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند از
 کردارش یعنی آنچه را که میگوید بگوید آنچه را که نمیکند و ظاهر آن است که مراد از ضرر
 از دست رفتن منفعت باشد نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود
 یا برادران یا یاران او که در اینجا سخن گفتن بتوریه جائز بلکه در بعضی قسم آن واجب است و توبه
 شیخ البلاغیه این مضمون را از آنحضرت چنین نقل کرده علاوه بر ایمان آن تو شد
 الصداق حیث یضرب علی الصدک و حیث یفعل و نیز امیر المومنین علیه السلام
 روایت کرده که فرموده راست گفتن هایت میکند بسوی نیکوکاری و نیکوکاری دعوت میکند
 بسوی بهشت و پیوسته یکی از شما را راست میگوید تا آنکه باقی نماند درش جای سوزنی آرد

تا آنکه محسوس شود در نزد خداوند تبارک و تعالی راست گو یعنی در ج می شود در رشته صیقین
و نیز از آنجانب روایت کرده که در ضمن خطبه طولانی فرمود ای مردم آگاه باشید راست گوئید که خدا و
بار است گو بیان است و کناره کنید از دروغ گوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که
راست گو در محل نجات و کرامت است و آگاه باشید که دروغ گو در کناره تباهی و هلاکت است
و نیز از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد
اسلامش کامل است و گناهانش پاک شده و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را در حاکم
از او خوشنود باشد و فایش با نچه کرده و قرار داده بر خود برای مردم در است گوئی بزبان
با مردم و چرا و غفلتش از هر زشتی در نزد خداوند و زشتی مردم و نیکوئی خلقش با اهل خانه
و در مصباح الشریعة مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود راست گوئی شمشیر خداوند
خروجی است در زمینش و آتش که بر جای فرود آید آن را دهنیم کند و حضرت صادق علیه السلام
فرمود صدق نوری است در خشان در عالم خودش مانند خورشید که بآن روشن میشود هر چیزی
بمعنی حقیقت خودش بدون آنکه از آن چیزی کاهیده شود و ویلی در ارشاد العلوی روایت کرد
که موی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله عمل اهل چیست
یعنی همی که صاحبش را از اهل بهشت کند فرمود راست گفتن هر گاه بنده راست گو باشد
نیکو کار میشود و چون نیکو کار شد ایمان آورد یعنی ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان آورد
در بهشت داخل شود و از امیر المومنین علیه السلام روایت که فرمود زینت سخن راست گوئی است
و قطب اندی در باب روایت کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قصد کنید و اختیار
نمائید راست گوئی سپس اگر گمان کردید که در او هلاکت است پس بدستیک در او است نجات و نیز
از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مرا وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله

زانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تفریح نمود و فرمود بر تو باد بر است گفتن زیرا که آن مبارک است
 و دروغ گوئی شوم است و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اذا
 ناجیتم الرسول فقد موایین یدی بخواهکم صدقه و رحق امیر المؤمنین علیه السلام
 نازل شد و غیر از آنجانب کسی بآن آیه عمل نکرد چون آیه نازل شد یکدیگر داشت آنرا بدو هم
 فروخت و بده مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده سکه پرسید اول گفت
 یا رسول الله چگونه دعا کنم خدا را فرمود بر استی و دو فاهم گفت چست کنم از خداوند
 فرمود عافیت سیم گفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور در است بگوید تفسیر شیخ
 ابو القاسم مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیکم بالصداقه فانها
 یهدی الی البر و البر الی الجنة بر شما یاد که راست بگوئید که صدق
 راه نماید بیکوئی کردن و نیکو کاری پناه نماید بهشت و در د عالمی جمع و غیره رسید
 اللهم انصرنا صدق الحديث و اداء الامانة و المحافظة علی الصلوة
 مقام دوم در بندست دروغ گفتن و منقاد آن در دنیا و آخرت خدا تعالی فرمود
 انما یقتری الکذاب الذین کلیمون بخراناکه ایمان نیاورند کسی دروغ
 نه بند اگر نبود برائے وضوح قبح آن مگر همین آیه که میمیه هر آینه وافی بود برای مقصود
 فرموده ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و نیز فرموده لعنة الله
 علی الکاذبین و بر این مضمون آیات بسیار است و در کافی مروی است از امام محمد باقر
 علیه السلام که فرموده اول کسی که دروغ بگوید در دغلو را خداوند عذرا حل است پس زبان دوخته
 که با او نینداید از آن خودش که اشتباه ندارد و میدانند دروغ گفته و نیز در آنجا و در کتاب
 عقاب الاعمال مروی است از آن بزرگوار که فرمود خدا می عذرا حل برای بدیهات آنها تفریح

و نیز

کرده و تاکید آن قهلم را شرب قمار داده و دروغ بدتر است از شرب لاف گوید برای زیادتى بدی
 و شستی دروغ از شرب عوی گفته شده که جمله آنها از مطاوی اجاز ظاهر میشود اول آنکه
 مفاسد دروغ بیش از مفاسد شراب است زیرا که بسیار شود که از یک دروغ خونها ریخته و
 فروج نریخته و مالها بر باد شده چنانچه در کتاب جعفریات و غیره مروی است از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که فرمود خداوند عزوجل زبان عذاب است که بعد از عذاب نکند بان
 نحو چیزی دیگر از جوارح را پس زبان میگوید ای پروردگار من عذاب کردی بعد از اینکه بستم
 عذاب نمودی چیزی دیگر از جوارح را پس زبان میگوید کلمه از تو بیرون رفت که بشرق و مغرب رسید
 پس بان خودهای حرام ریخته شد و بان مالهای حرام گرفته شد و بان فرجهای حرام تنه شد
 پس لغت خود قسم که هر آینه تو را عذابی کم که عذاب کنم آن چیزی از جوارح تو را و آیه شریفه
 جاتکم فاستعینوا بالصلوة و الاصلوا فی الجماعات فاعلموا ان الله قد خلقکم فاعلموا ان الله قد خلقکم
 باین مقصد چه حاصل ترجمان آنکه اگر راستی که از دروغ گفتن پاک ندارد و خبری برای شما آورد
 آرام گیرد و تحویل کنید و از دروغ بودن درست بودن انچه تفحص کنید که مبادا بنیادان کارهای روی
 جستجو کردن از صدق و کذب انچه خبری و گزندی بقومی رسانید انگاه پشیمان شوید و مراد از آن
 فاسق و لیدین عقیبنی ای معطلت چنانچه از باب سیر و تفسیر ذکر کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
 به نبی المصطلق فرستاده بعد از فتح مکه تا ایشان صدقه بستانند میان ایشان در جاهلیت
 عداوتی بود چون قوم او را بدیدند با استقبال او برون آمدند برای تعظیم فرمان رسول
 صلی الله علیه و آله و گمان برد که ایشان او را بخوانند کشتن تبرسید از ایشان و نزدیک
 رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شده اند و صدقه ندادند
 و من خواست که بکشتن رسول صلی الله علیه و آله بکشم آمد و خواست تا انفراس ایشان رو

ایشان بیایند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیاید یا بکرات است او را استقبال کردیم چون ما را
 بدید برگردید و باز پس اندیدانیم سبب چه بود اکنون بیاییم و گفتیم ما و اما غلات را بستی بفر
 رسانند که از آن تر خشمی پدید آید و صدقات معد است تا کسی آید و از ایشان قصه شریف
 دروغ و لید فاسق تباهی این قبیل بود که خداوند بخوانست و این آیه را فرستاد و بعد از
 استماع آن خبر دروغ او معلوم و خود سوا شد و و هم آنکه متعلق دروغ و محال آن بیاید
 که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و اذیتی بجان یا عرض یا مال غیر برسد و در
 شراب خوردن خرق الله چیزی نباشد پس بجهت و غفران حضرت منان نزد یک
 خواهد بود از دروغ گفتن که علاوه بر حق الله یا اوقات شقوق حقوق بسیاری است
 سیم آنکه دروغ ضرر باصل ایمان دارد و اساس رسیت و نبایش را منهدم کند چنانچه
 در کتاب کافی مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود الله کذاب
 خراب الایمان دروغ بعمایت ویران کننده ایمان است و در محاسن ربی
 مروی است از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله پرسید که مومن بد دل و ترسان میشود فرمود بلی عرض کرد بخیل میشود فرمود بلی
 عرض کرد دروغ گو میشود فرمود نه و در اختصاص شیخ مفید قدس سره مروی است
 که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام که مومن بخیل میشود فرمود
 بلی عرض کرد بخیان میشود فرمود بلی گفت دروغ گو میشود فرمود نه و نه ستم کار انگاه
 فرمود مومن آفریده میشود بر طبیعتی خیر حیانت و دروغ گوئی و در کافی مروی است
 از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام که فرمود و الله نخواهی چشید مزه و طعم ایمان را
 تا آنگاه که ترک کنند دروغ را چاره از وی چه باشد یا مزاج و وحش طبعی و گذشت

که انجناب فرمود روی کنید از دروغ که دروغ دوارست از ایمان و در دعوات ^{قطعی} و انبئی
 علیه الرحمه و مجموعه شیخ و زام رحمه الله مروی است که مروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 پرسید که مومن زننا میکند فرمود گاهی چنین میشود گفت مومن دروغ میکند فرمود گاهی
 چنین میشود عرض کرد یا رسول الله مومن دروغ میگوید فرمود نه خدائی عزوجل فرموده
 انه لا یهتدی الکذب الذین لا یحقیقون بحقیقت دروغ بهم یافتند آنکه ایمان
 نیاروند و در تفسیر عیاشی مروی است که حضرت امام رضا علیه السلام مرد دروغ و غلوئی را
 ذکر نمود بدانگاه این آیه شریفه را تلاوت نمودند و اما شراب پس چون اثرش در بدن
 شراب خوار تا چهل روز باقی میماند همان نمازش را چهل روز از درجه قبول ساقط
 نمودند چهارم آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه خلالتی حتی خود
 شراب خوار است چه نوع انسان بکند گیر بوط و مخلوط و در مقامات شهادت
 در سالات و معاملات و وکالات و اقرار و انشال اینها بکند گیر محتاج و بدو دروغ گو
 اعتماد نکنند در آنچه خبر دهد و کلاش را تصدیق ننمایند چه متعلق باشد با مورد خوش
 یا با مورد سائرین پس کار با معوق باند و امور محتمل و نظم معاش از هم گسسته شود و در کافی
 مروی است از امیر المومنین علیه السلام که فرمود سزاوار است که مرد مسلم برادری نکند
 با دروغ گو زیرا که او آتقد دروغ میگوید تا اگر وقتی راست گوید بقصد نقیض آنکند و نیز در
 دو موضع از کافی مرویست با اختلاف و تفسیر جزئی که بود امیر المومنین علیه السلام که چون
 بالائی خبر میرفت میفرمود سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت
 کسی که شمر و آنسه را که ستم ایشان کذاب است و بعد از شرح حال هر یک میفرمود
 و اما کذاب پس بدستیکه توار نخواهند شد تر ازندگان با او چه شان دروغ گوان است

که نقل میکند گفته تور برای مردم نقل میکند گفته مردم را برای تو بدروغ و هرگاه با خبر ساند
نقل حادثه عجیبی را متصل کند بان نقل حادثه عجیب دیگر را بدروغ و دروغ گویا هست
براستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود و نیز شان دروغگو آنست که در هم می اندازد
مردم را به شتمنی پس از آن میروید و مانند کینه ها در سینه ها نقل دروغهای دیگر پس برپیش گیرید
از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان باینکه باور نکنید سخنان او را و عداوت
مورزید با یکدیگر بقرینه های دروغ او و صاحب تکفید با او و در بنی از مصاحبت که ای
برادری با او اخبار حدیده وار داشته چپم آنکه شرابخوار چون از کار خود پشیمان شود
و استغفار کند براستی آسوده گردد و از عقوبات و عقوبات خوردن شراب ببرد و ادا شود
پس از آنست و طلب مغفرت باید از عهده تمام مناسد یک از دروغهای او پیداشده
و خلایق بان مبتلا شده اند و ضرر بال یاتق یا عرض الشیطان رسید بر آید ششم آنکه شراب
اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطلع שלא خیا نچه در نقه مذکور است توبه اش پذیرفته و
شهادتش مقبول خواهد بود و یانی بحکم اختلافی در خصوص یک مورد آن و لکن دروغگو
اگر توبه کند و شهادت دهد قبول آن محل اشکال است زیرا که عادت دشمن او بدروغ گفتن
نگذارد که حاکم شرع و غیر او وثوق و اطمینان بصدق توبه اش پیدا کند چه حال قوی
میرود و بلا محظنه عادت او که درین کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محل ریب
نمست خواهد بود و بشرحیکه در نقه مذکور است هفتم آنکه داعی و محرک گفتن دروغ غالباً
ذات طبع و لیبی فطرت و حرص است چنانچه در کتاب غایات جفرن احمدی علیه السلام
مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود دروغگو درویش از همه کس کمتر است و چنانچه
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود با ما حسن علیه السلام فرمود و الله کذب ذل

و در کتاب اختصاص شیخ مفید نورانی مرقدہ مرویست از آنحضرت که فرمود هیچ دروغگوئی
 دروغ نگوید مگر بجهت خواری و پستی نفسش گاه شود بجهت حسد و عداوت باشد که او را
 وادار د که دروغ بگوید و او اما شراب خوار چنانچه نقل کنند غالباً دارای علوم است
 و شمه سخاوت است هر چند عطاش در غیر محل و بدش در غیر موقع است در بیشتر اوقات
 و لکن اصل خلعت نفسانیه او که سخا و علم است محبوب مرغوب و اشرف از
 صفت قدسیه که است که حرص و بخل و زدالت طبع و پستی نظرت است ششم آنکه شرب
 غالباً در زمان پیش ازین بخل و شرمندہ و از خلق حیا کند چه خود دانا است بزرگی اثرش
 و خواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت جایز پسندیده و ممدوح کافه عقلاً است
 بخلاف دروغگو که پرده حیا را دریده نه در نزد خود بخل و نه از خلق شرمی هر چه بخواهد بگوید
 و هر چه بگوید بگوید باکی ندارد و این از صفات مذمومہ است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش
 را از حریم انسانیت بیرون داند نهم آنکه آنچه از شر و منفعد که از شراب خوار بطور رسد
 در حال بی شعوری و بی عقلی او است بخلاف مفسد و شروریکه از دروغ و غلو پیدا شود که
 در حال شعور و ادراک او است و البته تیج آن بیشتر است و باین وجه اشاره نموده
 مرحوم اخوند ملا محمد صالح در شرح کتاب کافی و نهم آنکه عمده اسباب تیر انسان بر حیوان
 و شرافت او بر آن سخن گفتن و کلام است که بآن خبر میدهند هر یک دیگر را با آنچه نمیدانند و
 و این نشود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس دانا شود با آنچه دیگری میداند
 پس اگر نبائی دروغگوئی شد سبب تیر و شرافت بالمره از میان برود بلکه صفت شیطانت
 پیدا کند و از جهت بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگر عقل را از ازل کند اما چند ساعتی بدینسان
 پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم بر گشتم بر شته کلام سابق در جمیع الاجزاء مرویست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دروغ گوید مومن بدون عذر لعنت کند
 اورا هفتاد هزار ملک و از قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش لعنت
 اورا جمله عرش و می نویسد خداوند بزرگ او باین دروغ هفتاد زنا که آسان تران
 این است که با مادر خود زنا کرده و نیز رواست کرده که جناب موسی علیه السلام عرض کرد
 ای پروردگار من کدام یک از بندگان بهتر است در عمل فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید
 و فرحش زنا نکند و در کافی مرویست که امیر المومنین علیه السلام در ضمن یکی از خطبه های خود فرمود
 بهیچ بدی بدتر نیست از دروغ گوئی و در کتاب دعائم الاسلام و صیغی طولانی از حضرت
 روایت کرده که در وقت وفات بفرزند خود امام حسن علیه السلام و سایر اولاد و شیعیان
 کرد و از او نوشت و یکی از فقرات آن اینست ولا تخف من افواهکم کذبة
 صابقیه بیرون نکنید یا بیرون نرود البته از دامن شما یک دروغ مادامیکه زنده اید و در
 کتاب شهاب قاضی قضای مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از اعظم گناهان
 زبان آلوده و غلو و ابوالحسن کوفی در کتاب خلاق روایت کرده که مردی خدمت پیغمبر صلی
 علیه و آله عرض کرد یا رسول الله دلالت کن مرا بعملی که متقرب شوم بوسیله آن نزد خداوند
 عز و جل فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی را بجهت خدای تعالی ترک کرد زیرا که
 اراده نمیکردن بصیغتی را از معاصی مگر آنیکه می دید دروغی یا چیزی که بدروغ میکشید
 پس همه معاصی را از او دور کرد و نظیر آن خبری است که در کتاب فقه الرضا مرویست
 که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرف شد و عرض کرد یا رسول الله
 بیاموز مرا صفتی و ادبی که فراموشم آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود دروغ مگو پس
 آن مرد گفت بعضی حالات داشتم که مکره بود نزد خداوند تبارک و تعالی یعنی بدعت بودم

به پاره گناهان پس ترک کردم آنرا از ترس آنکه سائل از من سوال کند که فلان کار را کردی
پس رسوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرده باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله
را در آنچه مرا بآن واداشت و نظیر سیم ان مروی است در کتاب لب لباب قطب رافندی
علیه الرحمه که مروی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کردم من نمانمیکم و زمانا میکم و
دروغ میگویم پس از کدام یک از اینها توبه کنم فرمود از دروغ پس آنرا قبول کرد و عهد کرد که دروغ
نگوید چون برگشت و قصد نمود زنا کند پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد
بعد از آن عهدی کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بی مرا حد میزند انگاه خواست در نماز تسبیح
کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد نماز کردی اگر بگویم کردم دروغ گفته
و اگر بگویم مرا عقوبت کند پس توبه بکوازه هر سه اینها توبه را خلاق ابوالقاسم مروی است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود سه چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر دانت با بوی
خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف کند و در مصباح التشریع مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود علامت منافق قلت مبالات او ست و دروغ و خیانت انگاه شمردند جمله دیگر از
اوصاف رذیله او را و شیخ شهید اول رحمه الله در کتاب العیة الباهره روایت کرده از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود تمام خباثت را در خانه گذاشتند و دروغ را کلید آن
قرار دادند و در تحف القبول مروی است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود هشتم بن حکم
ای هشتم عاقل دروغ نگوید هر چند میل و خواهش او در آن باشد و در پنج البلاغه مروی
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایا خود با امام حسن علیه السلام فرمود مرض دروغ زشت ترین
مرضی است و در لب لباب قطب مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ
دور است از ایمان و نیست رایی برای دروغگو یعنی در مقام مشورت نباید است برای

او عمل کرد و آنرا پنجاب روایت کرده که فرمود در روی کفینداز گفتن دروغ اگر گمان برید
 در آن نجات راپس بدرستیکه تباهی شما در آن است و نیز فرمود زینهار از دروغ که آن
 از فجور است هر دو آنها در آتش دوزخ است و نیز فرمود بنده چون دروغ گوید ملک آن او
 دور شود بجهت بوی عفتی که از او بیرون بیاید و نیز فرمود من سرشته شویم بر صفات عدیه
 یعنی از صفات قبیحه و لکن سرشته نشود دروغ گفتن و در آتش آلوده القلب و دلی مری است
 که مری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله علی اهل دوزخ چیست
 فرمود دروغ گفتن هرگاه بنده دروغ گفت فاجر میشود و چون فاجر شد کافر میشود و چون
 کافر شد ذلیل شود در دوزخ و در جفایات و غیره مری است از آنحضرت که فرمود در آشی شیطانی
 سرمه ایست و لوقی یعنی انگشت بیچی و سوطی یعنی آنچه در دماغ کند که او را بر این احصا نموده
 گویند پس سرمه اش خواب است و لغوش دروغ گفتن و سوطش که در نخوت و در دعوات
 راوندی و منتخب البیاض حسن بن سلیمان حلی مرویست از آنحضرت که فرمود و بروایت حلی در آن
 خطبه که هنگام بیرون رفتن بفرزده بنوک النساء فرمودند ارجی الدین و الله الذی بزرگتر و قبیحتر
 اقسام ربا که بزرگی معصیتش معلوم است دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام ربا محسوب
 و از سایر اقسامش خراب تر و محتمل است که غرض آن باشد که زیادتیی که از دروغ پیدا میشود
 و نشر میکند بیش از زیادتی هر معامله ربائی است چه نهایت آن داده شده چهار است بحسب
 متعارف و از یک کلام دروغ شاید هزار بار دروغ متولد شود و فساد تمام آنها بان کاذب
 برسد بدون آنکه چیزی از کسی کم شود و در خصال صدوق علیه الرحمة مرویست که رسول خدا
 صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود یا علی تو را اینی میکنم از سه خصلت بزرگ حد و حرص دروغ
 و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود چهار خصلت است در هر که باشد پس او منافق است

و اگر در او یکی از آنها باشد در او یک خصلت از اتفاق است تا آنکه از آن خود دور کند کیسکه
 چون نقل کند دروغ گوید و هرگاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند و چون با کسی
 خصمه کند گناه کار شود و نیز از بخوابن روایت کرده که فرمود من ضامنم خانه در گوشه حنبت و خانه
 در وسط حنبت و خانه در بالای حنبت برای آنکه ترک کند مجاهده را هر چند حق باشد و برای آنکه
 ترک کند دروغ گفتن را هر چند بزرگ و دشواری باشد و برای آنکه خلقش را نیکو کند و نیز از امیر المؤمنین
 علیه السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ گفتن مورت فقر است و نیز از آنجا
 روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است یعنی در امانت خداوند که زبانست
 و او را از این قسم تصرف در آن نمی فرموده و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که حضرت
 عیسی علیه السلام فرمود که دروغ بسیار سیوید با و جنش بر طرف میشود و صدق علیه الرحمه را مالی این
 مضمون را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمود از جهل آنچه بد کرده خدای تعالی بان مردم را که غالب شوند بر جماعت دروغگویان فراموشی است
 و در آن اشاره است بآنچه مشهورست که دروغگو حافظه ندارد و از آنچه کلمات متناقضه و سخنان متضلفه
 از آنها بسیار صادر میشود و همان خود را سواد دروغگوی خود را واضح کند و نیز از آنجا روایت کرده
 که فرمود دروغگو هلاک میشود از روی بیخود یعنی از روی علم و یقین که میدانند چنان نیست که میگوید
 و پیرایش هلاک میشود از روی شهوات که در آن دروغگویان گمان نیک برند که آنچه گویند راست
 است یا آنکه مخالف است با حکما کتاب و سنت و اولاد کامل دروغگویان روسا رضالت میشود یا
 گمراهند چنانچه شمه از کیفیت دروغ بافتن آنها و کیفیت نسبت شدن آن دروغها بر پروانسان
 در کتاب سلیم قمی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است و نیز در آنجا روایت کرده از حضرت
 علی بن حسین علیهما السلام که بفرزندان خود سفیرمود که هر چه بیدار دروغ در امر کوچک و بزرگ بگویند

خواه بنزل و خوش طبعی بد رستیکه کیسکه دروغ کو چک میگوید بر دروغ بزرگ جبرئت بهم میراند
بیر خداوند بزرگوار جبرئت کرده که مخالفت او نموده است مگویند ایند که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خداوند او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ میگوید
تا خداوند او را کذاب می نویسد و در ایامی شیخ طوسی ره مردیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر ابوذر فرمود ای ابوذر کیسکه مالک شود و حفظ نماید آنچه میان دوران او است یعنی فرشتی را
از حرام و آنچه میان دو لحظه او است یعنی زیارتش را از لغو و باطل داخل است شود ابوذر گفت گفتم
یا رسول الله ایامار ماواخذ می کنند با آنچه گویامی شود بان زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر اگر مردم
را می اندازد بر و در آتش جهنم چیزی بغیر از دروغ های زبانهای ایشان بد رستیکه تو پیوسته سالمی
از سر زبان ما دیسکه سکتی پس چون سخن گفتی یا ثواب می نویسد برای تو یا عقاب ای ابوذر
بد رستیکه شخصی در مجلسی تکلم می نماید بیکه که اهل ان مجلس را بخنداند پس سبب آن فرد میرود و طبقات
جهنم بقدر باب من آسمان و زمین ای ابوذر و ای بر سر سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه بجای
را بخنداند و ای برو و ای برو و ای برو و ای برو و ای برو هر که خواش شد نجات یافت پس بر تو باد
براست گوئی و از دامن خود بیرون کن هرگز دروغ را غیر ابوذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است
تو بیکسکه عهد دروغ گوید فرمود استغفار نمودن و نماز پنجگانه و لوث این گناه را بشوید و در مجموع
شیخ درام مردیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ در می است از دو لوثی اتفاق و در
خصال شیخ صدوق علیه الرحمه روایت حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در ان
شرایع دین را نوشته اند و در آنجا کبابی شمرند و بعد از ذکر استعمال بکبر و تجبر فرمود و دروغ و در ابراف
و بتذیر و خیانت و نیز در ایامی خود روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شائسته نیست دروغ
چون بجا باشد و چه بفراموشی آنکه یکی از شما را که در دکان خود را وعده دهد و نگاهداری آنها را بزرگ

دروغ راه می نماید بسوی فجور و فجور راه می نماید بسوی آتش و پیوستگی از شما دارد و غ میگوید
 تا گفته میشود باید که دروغ گفت و فاجعه شد و پیوستگی از شما دارد و غ میگوید تا آنکه باقی نمی ماند
 جایی سوزنی در دل او از راست و امید می شود و در نزد خداوند از دروغ گویان و نیز در اینجا
 روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید برای من شش خیر را که قبل منیم برای
 شما هست راه گاه سخن گوید و نقلی کنید پس دروغ نگوئید و چون وعده دادید پس خلف کنید
 و چون بیگانه است پس در خیانت نکنید و در بیگانگان خود را بنویسید و فروج خود را حفظ کنید و
 زیاده و دستهای خود را نگه دارید و نیز در آجا از آن حضرت روایت کرده که فرمود و اعظم الخلیلین
 عند الله عز وجل لسان من ناب عظیم ترین خطاکاران در نزد خداوند و جل زبان
 دروغ و عاوست و در دعوات تطبی را وندی علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
 که در پیش خواب بیدم که دو نفر آمدند نزد من و هر یک در بارش مقدسه و ذکر فرمودند جمله از عجایب
 که در اینجا دیدند و از آنها این بود که دیدند مردی را که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده
 و در دستش مانند عصائی بود از آهن که سر آن کج باشد پس می آمد بر کتف روی و با پنجه در
 دستش بود و نیز در کتف دامنش تا قفایش و از آن قطعه قطعه و پاره پاره میکرد و هم چنین
 بنیش تا قفایش و هم چنین چشیش تا قفایش آن آنگاه می آمد بر کتف دیگر و میکرد با او آنچه بفر
 دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نمیشد که طرف دیگر صحیح و بحال اول بر گشت پس میکرد با او
 آنچه در مرتبه اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده که آن
 دو نفر تشریح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت دید و بودند در شب از عجایب استخوانها
 عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند اما امروز دیگر رسیدید نزد او که قطعه قطعه میکرد دامنش را تا قفایش
 و بنیش تا قفایش و چشیش تا قفایش آن مردی که صبح از خانه اش بیرون می رود پس دروغی میگفت

دروغ و عاوست
 دروغ و عاوست

که با قاق میرسد پس باو چنین گفتند تا روز قیامت و در بعضی کتاب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آن
 فرمود دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت بر خیز را و برخواستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری
 نشسته و در دست ایستاده مانند عصائی آهنی بود که از او گوشه دمان نشسته فرمود تا میرسد
 میان دو نشانه او را نگاه آنرا برون میکشید و بطرف دیگر میزد و میگردد پس چون برون می کشید طرف
 دیگر برگشت بحالت اولیکه داشت پس بانکه مرا بر خیز ایند گفتم این چیست گفت این مرد و روغ
 گواست که در قبر خدایش کند تا روز قیامت و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود آیتها را خبر
 دهم بزرگترین معاصی که هر شرک بخداوند است و عقوق و ادا بین و قول دروغی دروغ و نیز
 فرمود که بنده یک دروغ میگوید پس ملک از او در پیشتر و باز از یک سبیل بجهنم میری و خبری
 که از دواش بیرون آید و نیز فرمود چه قدر بزرگ است چاشت اینک از نقل کنی برای برادرت
 حدیثی که او تورا تصدیق کند و تو در آن حدیث که نقل کردی دروغ گو باشی و در کافی به شرح
 مرویات از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ایضا از تلمذات آنحضرت علیه السلام فیمن فرض فیهم
 الحج فلا رقت ولا فسوق ولا جدال که در آن نمی فرمود خداوند در ایام احرام حج
 از رقت و فسوق و جدال که رفت جماع است و فسوق دروغ و فسوق دروغ و فسوق دروغ و فسوق دروغ
 از علی بن جعفر از پدرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده اند
 زید شامی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی رفت و فسوق و جدال فرمود از رفت
 پس جماع است و اما فسوق پس آن دروغ است آیتها را شنیدی قول خداوند عز و جل را
 یا ایها الذین آمنوا ان جئتکم فاسق بنیاقبلینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
 اشاره فرمود که خداوند ولید را فاسق نامید چه معصیت دروغی که گفته بود و شیخ عیاشی نیز در تفسیر خود
 سه خبر نقل کرده که مراد از فسوق در آیه است یفره دروغ است و در ارشاد شیخ مفید نیز از آنحضرت

مرویت که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا در انگاه که در میدان خطبه میخواند فرمود و الله قصد
 نکردم گفتن دروغ را از آن زمان که دستم خاوند غر و جل دروغگو یان را بجهت دروغ گفتن منقبض
 دارد و در کافی مرویت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کتاب یعنی آنکه دروغ بسیار
 گوید آنست که خرد بد تو را از شیر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی او را از آنست که
 حلال خداست یا حرامش باشد نزد او چیزی و بعضی از تار حین کتابی فی فرموده مراد از این
 کتاب اصحابی است که در دعوی علم غیبت و آنچه خواهند گویند و در امر دین اقرار بعمل خود کنند و
 بعضی حکایات نقل کرده از آنکه شخصی پسندید یکی از مدعیان کاشف اگر کسی در نماز شک کند
 میان دو و سه حکم این چیست گفت دل ماضی است بگزشتن نیکویم و در عین شش صد و
 طاب تراد مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج نیز آیدیم که سرش مانند سحر
 بود و بدش مانند بدن دراز گوش و بر او بودند از نرنگان عذاب نیز خندیدن دیگر را که دیده بود
 با شکال مختلفه و با انواع عذاب مغذ بود نزد نمودند صدقه ظاهره علیها السلام از کرد او بیشتر
 آنها پسید فرمود اما آن زن که سرش مثل سحر و بدش مثل بدن غر بود پس او تمام دروغگو بود
 و در کتاب تطبیق مذی مرویت از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیت کرد مرا از خدا
 صلی الله علیه و آله زانی که فاطمه علیها السلام را بمن ترویج کرد پس فرمود زنی را از دروغ گفتن
 زیرا که آن روی را سیاه میکند و در حلال الشرائع شیخ صدوق علیه الرحمه مرویت که حضرت
 صادق علیه السلام فرمود بدستیکه مرد هر آئینه سگویی یک دروغی پس محروم میشود بسبب آن از نماز
 شب پس چون محروم شد از کردن نماز شب محروم میشود از روزی و در عقاب الاعمال مرویت
 از آنحضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشان را عذاب میکنند یک که بسازد صورت حیوانی
 را عذش کند تا آنکه بد را و یعنی خوش دهد و نتواند در او میدان و کسی که دروغ گوید و خواب

باینکه گویند چنین و چنان در خواب دیدیم و حال آنکه ندیده عیش گذشتن باینان و دو جور اگر نهند
 شوند باینان آن دور اگر نزن و کسی که گوش فرا دهد بجهت شنیدن سخنان تو میگوید آنها را ناخوش
 دارند پس در گوش او سرب بریزند و در دعای شریف سحرناه مبارک که ابو حمزه ثمالی روایت کرده
 نه کور است اولعلائک و جدتتی فی مقام الکذا این فریضتت ای آقایی من شاید
 مزاجیگاه در و غلویان یافتی پس ترک کردی و بخودم و گد اشتی فراموشم را بدست خودش داری
 که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهند آختند از دروغ گویان میشود هرگز یاد دروغ گویان با
 که بآن عادت کردی باشد یا مردی بخاخص دروغ گویان یا خداوند عزوجل است که پیوسته در شب
 در در زبان او را کند که ایمان آوردیم و دروغ گویان را نکند و اینک بعد از بدی که پیش نیکیم
 غیر حضرت مقدس تو را در دروغ گویند و در اینک دستتین طلب و اعانت غیر از جناب
 اقدس تو نیکیم و دروغ گویند و همچنین در سایر مقامات ایمان و مواضع اقرار و اعتراف بآن و آن
 این باب است آنچه در کافی روایت کرده از ابی اسحق نخعسان که حضرت امیر المومنین علیه السلام
 میفرمود ای کافر و الکذاب فان کل واج طالب کل خائف هادب زنیهار
 از دروغ انرا از خود دور کنی بدستی که ظاهر شود دروغ باینکه هر که امید دارد پیراست طلب
 رسیدن و بدست آوردن آنست بگردانیکه او را بان رساند و هر که ترسان باشد از چیزی
 گریان باشد آنان افعال که او را بان کشاند پس نخواهد که دعوی کند مقام خوف و جاد را
 باینکه اغرب شائق و بر رسیدن بهشت امید داریم چرا در توسل با سبب رسیدن باین سبب
 دارد و از شدائد و احوال برترخ و قیامت و انواع عذاب و ذرئ ترسانیم چرا از ترس
 نمیکند و بخداوند پناه نمیدهند و حضرت امیر علیه السلام میفرمود که در نهج الی الله موجود است شرح
 فرمودند باین کلمات یدعی بزعاه انه یوحی الله کذب و العظیم ما بال

لا یتبیین رجائیه فی عملہ وکل من رجاء عرف رجائیه فی عملہ
 الا رجاء الله فانہ مدخل وکل خوف محقق الا خوف الله فانہ معلول
 یرجوا الله فی الکبیر ویرجوا العباد فی الصغیر یعطى العبد ما لا یعطى الرب شيئا بال الله
 محيل ثنائیه بقصریه عما یمنع لعباده اتخاف ان تکون فی رجائك الله کاذباً
 او تکون لا تراه للرجاء موضعاً وکذا ان هو خاف عبداً من عبیدة اعطاه
 من خوفه ما لا یعطى ربه فجعل خوفه من العباد نقداً وخوفه من خالقها ربحاً
 وعدلاً آو عا واد و بکفۃ باطل خود که امیدوار است بخداوند دروغ میگوید والله العظیم چه
 شده است اورا که امیدواریش ظهور اثری ندارد و در مقام عملش هر کس را امیدوار باشد
 البته ساخته خواهد شد آن امیدواری در عملش مگر امید می که بخداوند دارد و این از آنست که
 را از جای نام نهاده خیریت معیوب که از او کار درست و صحیح نیاید یعنی برستی و درستی رجاء
 تا نشاء آثار خاصه حقیقت رجاء بتواند شد و هر خوف و بی که از هر چه و هر کس که دارد ثبات و محقق
 است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنست که آنچه را در این موقع خوف ندارد مانند شخص
 رنجوری است که از او کار تمیز درست ساخته نشود شاید حقیقت آنکه رجاء او بخداوند در امر بزرگی
 است یعنی در امر تسکین انسانی نفوات آن نتواند رضا داد و حرمان از او بر خود سهل و آسان
 نتواند گرفت در جهاد و بربندگان در امر کوچک ناقابل است که نفوات آن تین و سهل است
 باین حال مبذول دارد در باره مخلوق آنچه را که مبذول ندارد در حق خالق پروردگار چه شده است
 خداوند را جل شانہ که در حق او کاسته میشود از آنچه در باره بندگانش مرعی داشته می آید آیا بیم آن دارد
 که در رجاء بخداوند امید نارد و یا آنکه او را نشاء تمه و محل امیدواری عملی و هم چنین است
 حال این کس در مقام خوف بر گاه بنده از بندگان خدا را خلف باشد بنوعی داشت در حق

ان بنده انا تا خوف آنچه را که در حق پروردگار خود در مقام خوف از او مرعی ندارد پس در حقیقت خود
 خود را از بندگان تقدیر گرفته و خوف از خالق خود را نسبی و در کانی مرعی است از رسول الله صلی الله علیه و آله
 که فرمود بدترین روایتها روایت دروغ است مولف گوید بجهت سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر
 حاضر بودن مناسب ندیم خلاصه فغان دروغ و خرابی دروغ و غلور که از آیات و اخبار گذشته مستفاد
 میشود در رشته مختصر در آوریم دروغ فسق است لاف است و کافور و دروغ غلو فاسق از احکام
 فاسق نبی علیه السلام دروغ قبول نمود و بابت پرست در یکجا ذکر شده و اجتناب الرحمن لا فوکان
 و اجتناب اولی الزور و دروغ ایمان ندارد و انما یقتری الکذب الذین لا یعلمون دروغ را اثم نامیده اند
 خمر و قمار دروغ و غلو بغوض خداوند است دروغی دروغ غلو سیاه است دروغ از شراب پرست
 دروغ غلو بوی دهنش متعفن و گندیده است طاک او دوری کند یا ندانند یک سبیل خدای تعالی
 او را لعنت کند ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فنجعل لعنة الله علیه
 الکاذبین بوسی کند دامن دروغ گویش رسد حمله عرش دروغ غلو را لعنت کنند دروغ مخرب
 ایمان است دروغ ملعن چشیدن طعم ایمان است دروغ غلو تخم عداوت و کینه در سینه با کاف
 دروغ غلو موش از همه خلق کمر است بجهت یکدروغ بقصد هزار ملک دروغ غلو را لعن کنند دروغ
 علامت تهاق است دروغ کلید خانه است که تمام خیانت و راد است دروغ فجور
 دروغ غلو فاجور است دروغ غلو را پیش در مقام شورت پسندیده نیست دروغ رشت ترین
 مرضهای نفسانیه است دروغ گشت هیچ شیطان است دروغ بدترین ربا است
 دروغ سورت فقر است دروغ محسوب خیانت است دروغ فراموشی آورد دروغ در
 از برای تهاق دروغ غلو بیزاری مخصوص در بر مغذیب باشد دروغ محروم کند دروغ کور از نماز
 شب پس محروم شود از روزی دروغ سبب خذلان آلی است دروغ سبب گرفتن صورت

انسانیت از دروغ و غلو دروغ بزرگترین جنایت است دروغ از کبار است دروغ
 از ایمان و در مجانب او است دروغ غلو از بزرگترین گناه کاران است دروغ هلاک
 کند صاحبش را دروغ حسن و طراوت و بهار از صاحبش ببرد دروغ گو قایل بر اداری کردن
 کسی یا او نیست و از بر اداری و مصاحبت یا او نمی نمودند خدا تعالی او را هدایت نکرده
 حق را با او نشان نداده ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار مقام سیم در ذکر
 بزرگی مصیبت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله طاهرین علیهم السلام
 خدای تعالی در سوانح عذیده بیان حال این جماعت را فرموده و بعضی از ان تینا و
 بزرگا اشاره میشود و یقره فویل للذین یکتبون الکتاب باید یهم ثم یفیلون هذا
 من عند الله لیشره وایه تمنا قلیلا فویل لهم فما کتبت اید یهم و ویل
 لهم مما یکسبون و وراک عمران فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک
 فاولئک هم الظالمون و وراک النعام و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و اولئک
 یا ایته انه لا یفلح الظالمون و وراک اعراف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
 و وریوس فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و کذب بایاته انه لا یفلح المجرمون
 فیزفرهم و معاظن الذین یفیترون علی الله الکذب یوم القیمه فیزفرهم و ان الذین
 یفیترون علی الله الکذب یفلحون متاع فی الدنیا ثم الدنیا صرجهم ثم یقصرهم
 العذاب الشدید بما کانوا ینکفرون و در پی و و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا
 اولئک یعرضون علی ربهم و یقولون لا نعلم کذبا و الذین کذبوا علی ربهم الا غفله الله
 علی الظالمین و وراک ان الذین یفیترون علی الله الکذب یفلحون متاع قلیل
 و لهم عذاب الیم و وراک فمن افتری علی الله کذبا و وراک و لکن لا تغفروا

علی الله کذباً فاستبکم ایجاب و قد خاب من افتری و در غیبت و من اظلم
 من افتری علی الله کذباً و کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین
 و در زمره من اظلم من کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی
 الکافرین نیز فرموده و یوم القيمة تنمی الذین کذبوا علی الله و یوم مسخو علی الیس
 فی جهنم مثوی للمتکبرین و در صنف و من اظلم من افتری علی الله الکذاب
 و هو یدعی الی الاسلام و بهمین پانزده آیه مبارکه قناعت شود برای اثبات نگی این
 معصیت و نیز علی باکان از ارتکاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالم ترین از بنی نوع
 انسان و سیاه نمودن خسار خویش در حساب شرک نشدن با تکبیرین و در مقام عقاب
 شیخ کلینی نور الله مرقدہ در کافی و برقی علیه الرحمہ در محاسن روایت نموده اند از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمود دروغ بستن بر خداوند و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناہان کبیره است و نیز از ابن
 از حضرت روایت کرده بسند دیگر باضافه و دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام و در تفسیر عیاشی
 نیز همین قسم روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود ابو النعمان
 ای ابو النعمان دروغ بستن بر ما که مبادا بر طرف شود گرفته شود از تولد اسلام یعنی این دروغ
 صاحبش را از حیم اسلام بیرون برد و این خبر را شیخ مفید قدس سره در کتاب ایشاد با خبری نقل
 روایت کرده و نیز در کافی مرویست که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حاکم یعنی حواله
 ملعون است یعنی این خبر و در محضر انوریش مذکور شد پس فرمود ما از آن کسی است که می بافد بر خدا و رسولش
 صلی الله علیه و آله و نیز در اینجا از آنجا روایت کرده که بروی از اهل شام فرمود ای برادر شامی بشنو
 حدیث ما را بر ما دروغ بستن زیرا که هر که بر ما دروغ بندد پس تحقیق که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد پس تحقیق بر خدا تعالی دروغ بسته و کسیکه

برحق تعالی دروغ بنده دخیل عزوجل او را عذاب خواهد کرد شیخ صدوق قدس الله روحه در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود با امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود یا علی هر کس عهد بر من دروغ بنده پس جایگاه نشستن خود را در آتش جهنم قرار دهد و ابوعلی طوسی طاب ثراه در امالی و غیره روایت کرده اند از ابن ابی الدنیا از امیرالمومنین علیه السلام که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس عهد بر من دروغ بنده تا آخر و محمد بن ابی طیری آملی در کتاب بشارة المصطفی از آنحضرت روایت کرده که فرمود از من شنیده میفرمودید پس هر کس از روی عهد بر من دروغ بنده پس جایگاه تا آخر آنچه گذشت و نیز دعوی اللہی این ایلی جمهور احسانی بر مولا است از آنحضرت که فرمود پرهنر پیر از روایت کردن مگر آنچه را که علم دارید بان و اینکه از من صادر شده که هر کس بر من دروغ بنده ترحم و تسکیم من نیست هالی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده اند از آنجانب که فرمودند تحقیق دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه بر پایستاد و فرمود ا مردم دروغ گوین بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بنده آید و اسانید این خبر شریف در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار است بلکه از اخبار متواتره شمرند و نیز در آنجا روایت کرده که چون عمر بن العاص بعضی دروغها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله السبت و بر منبر انداخته نمود بحضرت امیرالمومنین علیه السلام رسید فرمود عجب از انا دل اهل شام که قول عمر و را قبول میکنند و او را تصدیق میکنند حال آنکه کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی و عیش با نجار سیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بنده و هر که دروغ بنده و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواند و او را بنقد و نوبت لعنت میکند و شیخ شهید ثانی قدس سره در کتاب در آئینه خود بعد از آنکه خبر متواتره را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در آن دعوی تواتر کرده رد کرده میفرماید بی حدیث من

کذب علی تعدا اخلاقی مقعداً من التکامل است دعوی تو اتراد را کردن
 پس تحقیق که نقل کرده انحراف از پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که او یا
 آن خبر از صحابه چهل نفر بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند و پیوسته حد در او بیان
 این حدیث در زیادتی بود آنحضرت در کانی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدستیکه
 یک دروغ هرگز نیاید باطل میگردد و روزی گفت گفتم و کدام زمان است که صادق بنشیند از او
 یک دروغ فرمود مراد من نیست اینجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن یک دروغ بر
 خدای تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر آنکه علیه السلام است و در تندیست شیخ طوسی اثر آن
 مرویست ابایی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود یک دروغ و قصور را
 میشکند و در روزی را می کشاید گفت عرض کردم بنیابش که همه مانتا به شنیدم پس حضرت همان کلام
 سابق را یاد فرمود و نیز در آنجا روایتیکه راوی گفت پرسیدم از آنحضرت از حال مردیکه در راه و غما
 دروغ گفت فرمود و افطار کرده و بر او واجب است قضای آن روز گفت پس نفتم دروغش
 چه باشد فرمود دروغ بنده و بر خداوند و بر رسولش و در خصال شیخ صدوق علیه الرحمه مروی است
 از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود شیخ چیر است که روزه روزه دارد آنکساید خوردن و آشامیدن
 و جماع و آرتماس و آرت دروغ بستم بر خداوند و بر رسولش و بر آنکه صلوات الله علیه
 در نواد را محمد بن محمد بن عیسی مرویست از آنحضرت که فرمود هر که دروغ بنده و بر خداوند و
 رسولش و در روزه و در آید پس زوره و وضویش شکسته یا ناقص شده اگر گفتن آن
 باشد و بر این مضمون اخبار عدیده رسیده و در تفسیر عیاشیه مرویست از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمود هر کس کمان کرده که خدای تعالی امر نموده بسوختن و خنابش تحقیق که دروغ بنده بر خداوند تعالی
 و بعد از کلماتی چند فرموده هر که دروغ بنده بر خداوند تعالی کفر تعالی او را داخل کند و آتش

و نیز در انجام روایت که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید از قول خداوند عز و جل و اذا
 فعلوا فاحشه قالوا عیننا علیهم انما ننا و الله امرنا بها قال لا الله کایاص بالفحشاء اتقوا
 علی الله صلا علیکم و چون گفتند کاریکه بغایت زشت است گوئید یا نه میمیران خصمت پدران
 خود را و خدا می آید بران ام فرموده بگوئی بدستیکه خدای امر کند بخصمت بدایا بگوئی بر خدای تعالی
 چیز را که نمیدانند پس حضرت فرمود بآن سائل آیا دیدی احدی که گمان کند که خدای تعالی امر کرده باشد
 بکوفن زنا و خوردن شراب خیری از این محرمات پس گفتیم نه فرمود چیست این شبهه که دعوی کنند که خدا
 ما را امر نموده کردن آن پس گفت گفتم خداوند ما را تراست بآن و پیش فرمود این سخن از پیشوایان
 جور است که دعوی کردند که خدای تعالی امر کرده خلایق را که بالیشان پیروی و اقامه کنند پس
 خداوند ما را خبیه میدهد که ایشان را خداوند دروغ بپسند و این دروغ بپسند را خداوند

فاحشه نامیده و شیخ کشی در کتاب بحال خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که
 فرمود ما اهل بیت میباشیم راست گو و خالی نیستم از دروغ غلوئی که بر ما دروغ می بندد و در روایت
 ما باجهت سخنان دروغ نمیکه بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار بکنند انگاه حضرت جماعتی از دروغ
 در هر طبقه را شمرند پس فرمود خداوند لعنت کند ایشان را ما خالی نیستم و گفته ای که بر ما دروغ
 می بندد و یا آنکه در را می عاجز دے دست پا است خداوند کفایت کند رحمت پروردگار
 گوی بر ما روگرمی آهمن را بالیشان بچسباند و نیز روایت کرده از حضرت علی علیه السلام از پدران بزرگوار
 صلوات الله علیهم که رسول خدا صلی الله علیه آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهل بیت خداوند او را
 محسور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر در کف کند و حال را ایمان آورد
 با و در قبر خود و شیخ صدوق ره در کمال الدین و علل الشرائع و طبرسی ره در احتجاج روایت کردند
 از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت من جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس سره

که نائب سوم حضرت حجه علیه السلام است بودیم که مردی برخاست و از او سوال کرد و جوابی طولانی دادند محمد بن ابراهیم گفت فردای از در باز برگشتم خدمت ابی القاسم و با خودم میگفتم ایامی بینی او را که آنچه دیر و زبان کرد از پیشش خودش بود پس ابتدا دیدم آنکه اظهار کنم فرمود اسی محمد بن ابراهیم لان اخر من السماء فتحت طير و تقوى لى السج فى مكان سمى حى الى ان اقول فى حين الله تعالى ذكره بدائى ومن عند نفسى هراينه المقيم از آسمان پس پرده مرا بر باید یا فرو دار و مرا باد در جای دور محبوب تر است نزد من از آنکه بگویم در دین خدای تعالی برای خود و از جانب نفس خود بلکه آنچه گفتم از اصل بود و شنیده شده بود از حجه صلوات الله علیه و نیز در کتاب سانی الاخبار روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به پرهیزید از گنزیب نمودن خدای تعالی شما را کسی عرض کرد چگونه است این یا رسول الله فرمود یکی از شما بگوید خداوند فرمود پس خداوند غرضی سیفر باید دروغ گفتی من آنرا گفتم و یکی از شما بگوید خداوند فرمود پس خدای تعالی سیفر باید دروغ گفتی چنانکه از آن گفتم و شیخی ره در رجال خود روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود الله هیچ کس نیست که دروغ بنزد بر ما کند چنانکه چنانچه خداوند با دگر می آید و در کافی روایت که حضرت صادق علیه السلام فرمود و کسی که بگوید خدای میداند چیزی را که خداوند نمیداند یعنی کاری کرده مثلا و جلالت واقع از نقل میکنند و خداوند الواء میگرد که حضرت تقدسش میداند و حال آنکه چون بی اصل است خدای نمیداند فرمود در اینحال عرض خداوند بزره می آید محض تعظیم جلال حق سبحان و این ضمون را بسند دیگری نقل کرده و نیز در اخبار از انجاء روایت کرده که چون بنده بگوید خداوند داناست حال آنکه دروغ گفته خداوند غرضی سیفر باید آیا پیدا کردی احدی را که بر او دروغ به بندی غیر از من و این شمرام حرم سیف و الله جزای در انوار چنین نقل نموده که خداوند بگوید سیفر باید ای ملائکه من نفر کنید و

لا یست
و انما یست
و انما یست

بنده من که احدیر نیافت عاجز تر از من که این دروغ خود را بر او حواله کند تا اینکه از حواله کرده علم
 من پس من خواهم کرد باو چنین و چنان از عذاب و عوارضی در کتاب صحاح دیده نشده اند ان شاء الله تعالی نقل کرده
 مختصری نمائیم که قوی دادن بغیر حق گاهی چنان باشد که از حکم خدای تعالی خبر دهد باینکه از احکام الهی
 و این را احرام و ازواج و غیره است و کما پس علاوه بر آنکه از اخبار سابقه که حال این کاذب را در اینها
 بیان فرمودند مضامین دست دیگر از آیات و اخبار که در آنها تمسید شده در فتوی دادن بغیر علم و بغیر
 و وعده عذابهای گوناگون باینطریق دادند شاملین منقعی کاذب خاصه و خواص بود و آن آیات
 و اخبار را باینجه که شست منضم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شد کافی است لهذا
 از نقل این طائفه از آیات و اخبار که موجب تطویل رساله و ملالت ناظرین بود اعراض نموده بیک
 مطلبی هم نموده جدیدیه نافعه که بسط آن در جای دیده نشده پرداخته و بابت التوفیق مقامی که
 در اشاره اجمالی به اقسام دروغ و حکم آنها در اینجا و مطلب اول در بیان اقسام آن
 پوشیده نمائیم که دروغ بلاحظه آنکه برادر دروغ بنده و بلاحظه آنکه برای او دروغ گوید و بلاحظه
 کسی و زیادی آن و بلاحظه قصد یکدگر گفتن آن دارد و بلاحظه آثار یکدگر آن متبرئ میشود از اصلاح و فساد
 و بلاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بلاحظه عضو یکدگر دروغ از صاحب انصاف در میشود و متوسط
 آن و بلاحظه منفی دروغ و لغت و عرف و مصلحت آن در شرع و غیر آن اقسام عدیده شود بعضی اقسام
 آن با بعضی دیگر جمع شود پس بجهت توضیح گوئیم اول دروغ گاهی برخداوند غرور و جمل و بر خاتم النبیین
 صلی الله علیه و آله و بر ائمه طاهرين صلوات الله علیهم است و گاهی بغیر ایشان و گاهی بطریق کسی ندارد
 افزاینی بر احدی بسته نمیشود بلکه مجرد گفتن خلاف واقعی است و جملة از بزرگان علماء و صدیق طاهره
 علیهم السلام را در حکم طمع نموده تقسیم اول و دوم چنین سائر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را خصوصاً اگر در قرن
 باشد که برگشت دروغ بر بنی یاقصی در آن حال السوی دروغ بر خداوند غرور و جمل است و دوم دروغ بر

پیغمبر و امام صلوات الله علیهما گاه در امور دین است یعنی آن چیز باینکه از نشان ایشان است که باید آنها را بیان
کنند از واجبات و تجار و مکروهات و آداب جمال و حرام و آنچه متعلق است به ریاست و خلافت
ایشان از امور سیاحتی مثل منزل و نصب و گرفتن اموال و دست دادن و عساکر و اشالی و اینها سالان در مقام
انچه در خدمت خوانان بخواند که در حق آنکه علیه السلام محمد بن و آمدن پانزده حضرت بادشاهی فرمود بر خیز
و در خلوت دعا کن برای فرزندان که من از جدم شنیدم که سیفر بود دعای مادر و حق فرزند مستجاب
میشود تا آخر آن که نام دروغ است و گاهی در امور دنیا و رسوم معاشرت ایشان است با خلایق که
در آنها بایشان شریک باشند از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون اشالی و اینها
آن دروغی که انجاعت خوانند که جناب نبی سلام الله علیه در حالت احتضار حضرت آمد باینکه آن جناب
و کلماتی زبان عربی از زبان آن مضمعه نقل کنند که در نزد ایشان بر زبان بر صحت آن خبر مجبول است پس
نقل کنند که فرمفا بطرفه فقال لها اکتبه ارجعی الی الخیمه فقد کسرت قلبه
و زدت کفری الخ پیغمبر که دروغ بر پیغمبر و امام گاهی بنسبت کلامی است بایشان باینکه چنین
فرمودند و حالانکه فرمودند مثل و اشالی گذشته و غیر آن که احصا ندارد و گاهی بنسبت فعلی است بایشان
که چنین کردند و حالانکه نکردند مثل قول انجاعت که حضرت چند جمله کرد در روز عاشورا در هر جمله ده هزار
نفر کشت و گاهی بر تفرقه ایشان است باینکه در محضر ایشان کسی کاری کرد و نکس را از انکار منع نمود
باینکه تقیه نبود و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند پس آن کار جایز بلکه مرغوب و محبوب بود
چهارم دروغ گاهی از کوفیه زیاد صادر میشود تا بحدیکه صاحبش در متعارف و مغلو میگوزند و
آن کسی است که دروغ گفتن را عادت کرده و طبعی و بلکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان
عربی او را کذاب میگویند که در اجبار مکرر ذکر شده و بعضی علماء در ترجمه آن گفته بغایت دروغگو و کفر منظر
چیز ترجمه آن همان دروغگو است چه اگر کسی بدو دروغ گفتن عادت ندارد و لکن گاهی یک دفعه یا

در این نزدن سیاحتی که در حاکم

امام فرمودن انچه در خدمت خوانان بخواند

در این نزدن سیاحتی که در حاکم

دود فیه دروغی گفت میگویند دروغ گفت و لکن آن شخص را دروغگو نمیگویند اگر چه محسنت
 صحیح است و می آید در خبر یک دروغگوی مذموم آنستکه مبلوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته
 و بان عادت کرده و برتر آن است که مقابلین قسم کا و بی نامیده شود و آن کسی است که دروغ
 عادت ندارد و لکن گاهی از او سرزید می آید آنکه دروغ از دروغگو گاهی از روی جبر و تحقیق ظاهر می آید
 واقع صادر میشود مثل سائر مقاصد و مطالبیکه دارد و اظهار میکند پس نموده کار از روی جبر و اعتقاد خلاف
 واقع نخواهد داشت و آنچه واقع نیست متعقد ایشان میکنند و بر جعل ایشان می افزاید و گاهی از روی
 مزاج و خوش طبعی است که بر خندان و شوخی نمودن مقصد می ندارد و واحدی از شنوندگان
 اعتقاد خلاف واقعی نکنند ششم آنکه از دروغ گاهی فساد بلکه فساد عظیمه ظاهر شود چنانچه در بعضی
 از اجناد بان اشاره شده است که اگر کسی که ظاهر را با او وثوقی دارند خبر دهد که فلان که غائب صاحب
 اهل و عیال است مرد پسین بکرم اعتقاد بر خبر او مالش تقسیم شود و در شش شوم کند و از این دو کار
 احصا نتوان کرد چه قدر فساد و خرابی پیدا شود و گاهی مقصود ندارد بخر اعتقاد نمودن شنوندگان
 خلاف واقع را که با اعتقادش بواقع آن در بی فائده بودن یکسانست مثلی آنکه فلان سلطان
 یا برطان غلبه کرد یا عساکر دلاش فلان مقدار است و حال آنکه نمرود نکرد و نیست و لکن در بود
 و نبود هیچ کدام برای شنونده ثمر و فائده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه مضر بسیار باشد
 مثل دروغیکه سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مومنی از کشته شدن و غیر آن از اراده اوست
 یا بان حفظ مالی و عرض ناموس محترمی شود یا بر اعدا و دین در محاربه غلبه کند و نظامران که
 فساد دروغ در جنب مصلحت و منافع مستهکک بود است هفتم آنکه دروغ گاهی ظاهر و
 آشکار است و بر غالب شنوندگان راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و شکی نیست
 مثل غالب و غمهای متعارفه و این را کذب صلی گویند و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه

بشناختن دروغ بودن آن ندارد و این را کذب خفی گویند مثال آنچنانچه با پروردگار خود در غالب
 اوقات عرض کنیم و مدح و ثنا و تحمید و تقدیس کنیم ذابیت کیش را و حالات عجز و افتقار و
 مسکنت و نیازت و شرمندگی و بندگی و اطاعت خود را عرض داریم بلکه صفات جوارح خود را شرح
 و همیم با خدا و مدح جبار که دلم ترسان و هر اسنان و در طیش و اضطراب اشک چشمم ریزان و یاد مرکب
 حضرت ملک الموت و احوال و عقبات بر سرخ و قیامت خوار این من ربود و ابطله ام را
 در گلوئی من گره نمود و امثال این از سخنان که ابد او قهی ندارد و معانی و محتاجی آن در فکر گویند
 نیست و آنچنانگوید همه بی اصل دروغ و این دروغ است برای خداوند تبارک
 و تعالی و متجاوز است از حد و احصا شلای هر روز و هر شب در هر وقت نماز که بایستی در محضر
 جلالتش با تمام عجز و انکسار بایستیم می ایستیم و میگوئیم الله اکبر یعنی خداوند عز و جل بزرگتر است
 از هر چیز یا آنکه بوضوح و صفت و نعت در آید و یاد در همه و خیال صریح بکنج یا در اوقات متعذر
 بعقول و حواس بتوان کرد یا در آنچیزی قیاس توان نمود و لکن این معانی ابد او قلیست
 و بزرگی و عظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نگرفته و آثاران در جوارح و اعضاء
 ظاهر نشده چنانچه در بزرگ بودن و شمردن و دانستن بزرگی و عظمت بعضی از مخلوقین مانند
 سلاطین و حکام در دل علائم و آثاران در تمام اعضا ظاهر میشود و در کتابت فی صیاح الشیخ
 است که حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگاه بیک گفتمی بسن بایست خورد و حقیر بشمار می در
 جنب عظمت و کبر یائی او هر چه در آسمان و زمین است پس بدستیک حق تعالی چون مطلع
 شود بر دل بنده و او بیکر میگردد و در دلش عارضی است از حقیقت بیکر یعنی چیزی دیگر پیش
 از حق تعالی العظیم و توقیر می نماید حق تعالی فرماید ای درو غلو ایما فریبی بهی قسم بغیرت
 جلالتی که تو را محروم می نمایم از خلوات ذکر خود و محبوب میگردد و از نزدیکی و همجاری با خود و ابد

تکبیر یا این قلب غافل خراب گوئیم و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب
 والشهادة حنیفا مسلما و ما اتا من المشرکین روی دل خود را متوجه ساختیم بان کسیکه بعض
 قدرت کامله بیافرید اسماء از زمین را ان دانای نهانی و شکارا در حالتیکه از همه دایان باطله و مذکور
 فاسده مائل و کناره کرده بتوحید و اسلام ملتزم متمسک تا آخر دعا که حاصل ترجمه آن آنکه هر چه کنیم
 و گوئیم و ابرایم و برانیم همه برائی خداوند عزوجل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل
 بحق و انداخته و همگی کارهای خود را با و انداخته بلکه بسته کار و بار و زمین متاع بازار و متجو از و ما
 و غرق شمول و وسوسه باشد در اول فتوح نماز دروغ گفته و ازین رشته کلام حال سائر آیات
 و از کار و ادعیه که با آنها باید و در کار خود سخن میگویی و برائی جانیقیشش و در دل میکند معلوم میشود
 آیه مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایاک نعبد و ایاک نستعین و شرح دادن
 این سبب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بیان شده و هر کس بعد از تامل در حال خود و مقام
 و معانی کلماتیکه میخواند در شبانه روز تا چه اندازه در دروغ میگوید در حال عبادت خود پیش میآید
 که نتیجه بیشتر باز نگفتن در دروغ بسیار است که غیر از ذات مقدس متعالی کسی راه معرفت و فهمیدن
 در دروغ بودن آن ندارد و نیز معلوم شد از تمام کلمات گفته که در دروغ گاهی بر خداوند است و گاهی
 برائی خداوند است و گاهی بخداوند است و ان قسم در دروغ است که خواهد آمد انشاء الله تعالی و
 نیز از قسم در دروغ خفی است دروغهایی که گفته میشود و گاهی اشاره و تعریض که آنهم شائع و بارز است
 رواج دارد و هشتم آنکه در دروغ گاهی معنی لغوی است باینکه بگوید چیزی را که اصلی و واقعی ندارد
 و گاهی شرعی باینکه در مقام نقل اخبار خطی کند از ان دستور العمل که با و دادند که هرگاه خواست خبری
 نقل کند این قسم خبر را نقل کند و الا در نزد شارع مقدس دروغگو باشد هر چه خلاف واقع است
 یا راهی برائی شناختن صدق و کذب ان نباشد و انی طلب در مقام آمیزه توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی

ششم آنکه دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق میشود اول
 بنحو متعارف بر رسوم که خداوند چنین فرمود یا چنین کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد و بی اصل باشد
 و دوم آنکه کاری شود دروغ و غلو کرده یا نکرده و خلاف آنرا یعنی کرده را نکرده و نکرده را کرده تعقل میکنند
 و برای اثبات صدق کلام گواه می آورند و میگویند خداوند یا پیغمبر یا امام میدانند یا شاهد است که من
 کردم آن کار را یا نکردم و حال آنکه دروغ گفته و گذشته و گذشت در خبر گاهی که خداوند در خیال پیغمبر یا امام پیدا
 نکند و یا احدی را که بر او دروغ به بندی غیر از من و فرمود و عرش بطرزه می آید و بر وایتی خدا میفرماید
 بملأ که که نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجز تر از من که این دروغ خود را اعلا کند
 با و تا آنکه حواله نمود از ابر علم من به هم آنکه دروغی گوید و برای اثبات و تحقق آن قسم میخورد و بخداوند
 تبارک و تعالی و صفات و اسماء شریفه ذات مقدسش یا بر رسول خدا صلوات الله علیه یا بر یکی از امامان
 صلوات الله علیهم و این دروغ را دروغ بخدا گویند و این قسم را همین غوس گویند که صاحبش را
 در عصیت و در شش و در رخ فرومی برد و عین کا ذیه و عین حاله دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را
 میبرد و مانند تیغ دلا کا که موی سر را میبرد و هم آنکه دروغ گاهی بزبان است و این قسم شلغ
 متعارف و مصداق حقیقی آن است و گاهی بدست محقق میشود و باینکه بنویسند از همه اقسام گذشته
 آنچه را که اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف مثل اول است بلکه آثار و ضرایب آن از زبان
 بیشتر چه آنچه بزبان با فخر و در خاطر نامحشود و لکن آنچه نویسد باقی و مستمر قرار نگیرد و آن پوشیده
 گفته و دیده و شنیده شود و گاهی بسبب دروغ گوید مثل آنکه کسی از او پرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله
 علیهما یا فلان چنین فرمود یا کرد پس بر اشاره کند در این مقام آری و باید بگوید نه یا بسبب اشاره یا بالا کند
 یعنی نه در آنجا که باید بگوید آری و همچنین قسم ششم و ابرو توان دروغ گفتن بلکه بسیار گفته میشود و گاهی
 بگوش دروغ گوید چنانچه مسموع شده از بعضی از مدعیان مقامات عالیه که گاهی دزد در میان

یا آنکه قصد صید کردنشان را دارد گوش بدو یا فرزند و چون گوش کنندگان ساکت و آرام
 شود و با جماعت زبان حال گوش خود خبر دهد که کسی مطلق یا جفتی با من سخن میگویی و اسرار می آموزد
 و گاهی بدان میشود و چنانچه اگر کسی پرسد که امر از اول ماه رمضان است یا آخر شعبان یا از فطر است
 یا آخر ماه رمضان و بداند و را اول که اول است و در آخر که آخر است پس سائل را جواب بدهد و بگوید
 چیزی و بهمان خوردن خبر دروغ دهد که آخر شعبان است و نیست و در فطر است و نیست
 بهمین قسم و شرح فرض میشود آن کرد اگر پرسنده زوجه یا محلو که نشانی باشد و گاهی بسکوت و تقریر شود
 مثل آنکه سائل از شخص خواهد پرسید که من در پیش روی تو وضو میکنم یا تیمم میکنم اگر کسی بگوید تیمم است
 مرا منع کن پس وضوی باطل بگیر و مثل آنکه بعضی مسح پاره بشوید یا دست را بشوید یا با اهل
 وضو را معکوس بگیر و هم چنین در تیمم پس شخص ساکت شود و چیزی نگوید و باین سکوت او را بگویند
 که وضو یا تیمم شرعی همین است که بجا آوردی و حال آنکه نیست و در عبادات مثل آنکه جاهلی بر داناتی
 گوید من بنور محمد شعله تو خیر انهم هر جا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم ناپس نخوازد و نگوید صبح یا شب
 ازان درست نباشد و شخص ساکت باشد و بسکوت خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه نیست
 یا از هم آنکه دروغ را گاهی برای شنونده عاقل گوید و گاه شود که شنونده طفل یا دیوانه باشد
 که راست را از دروغ تمیز نداند و گاه شود که اصلاً مخاطب از او چنانچه مسموع شده که بعضی از
 روضه خوانان در زمان تحصیل علم روضه خوانی در غیر اوقات نماز مسجدی رفته در مسجد را از داخل
 بسته بالائی منبر رود و چشم بر هم نگذارد و مسجد را بر از منبر و زن فرض نماید و شغل شود بخواندن بهمان اسم
 معمول در مجالس حتی در امر گریستن و بر سر زدن و اشال و دعا کردن حتی برای خدام پس آنچه
 گوید شنونده ندارد و حکم آن بیاید انتشار دهد و بسا شود که مخاطب و عموکومات باشد و برای و گاهی
 دروغ گوید چنانچه از بدعتهای جدیده قبیحه شایعه شده که زائرین حرم منور حضرت الشیخ محمد علیه السلام

بلکه از وزیر بعد از خواندن زیارت و اوست که از زیارات ماثوره معتبره است تقلید للعوام
 کالافام این چند جمله سلام بر آن می افرازند السلام علی ابیضا و علی
 اسود که و علی من کان فی الحائر معکم و علی من لولیک
 فی الحائر معکم خصوصاً سیدی و مولای ابوالفضل العباس بن
 امیرالمومنین و قاسم بن الحسن و مسلم بن عقیل و هانی بن عروقه
 و حبیب بن مظاهر و الحارث شهید الریاحی و السلام علیکم یا ساداتی
 و مولای جمیعاً و رحمة الله و برکاته و این کلمات که تسبیح چند در روغ واضح
 و سقم لایح است علاوه بر دعوت و حیات افزون بر فرموده امام علیه السلام اینچنان
 شائع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مقدس نورانی علیهم السلام
 علیه السلام و محضر ملائکه مقربین و مطاف انبیاء و مرسلین علیه السلام با و از بلبل خوانده میشود
 و احدی بر ایشان ایراد نمیکند و از گفتن این در روغ و از کتاب این بصیصت نمی بخیزند
 و کم از کم این کلمات در مجموع همانیکه در زیارت و ادعیه اجماع از عوام جمع میکنند و گاهی
 اسی برای آن میگزارند جمع شده و چاب رسیده و منتشر شده از مجموع این حق مجرب
 آن حق نقل گردیده و کار بجای رسیده که بعضی از ظلمیه شنیده شده و فریاد می زنند که این را ظلمیه دیدیم
 دروغهای قلیه را برای شما اینخواند وستی کتفش گذاشتم گفت من شنیدم که شما از اهل علم قبیح
 نیست چنین اکاذیب در چنین محضری گفت گروهی نیست قبیح کردیم گفت و کتابی
 دیدیم گفت و در کدام کتاب گفت انجان ساکت شدیم چه کسی که در بی اطلاعی کارش
 باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده مستند قرار دهد قایل سخن گفتن نیست
 و باطله بان و در از رحمت ایزدی مبدع حق که این کلمات باطل کرده و این صفت سخیف

در روغهای قلیه را برای شما اینخواند وستی کتفش گذاشتم گفت من شنیدم که شما از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری گفت گروهی نیست قبیح کردیم گفت و کتابی دیدیم گفت و در کدام کتاب گفت انجان ساکت شدیم چه کسی که در بی اطلاعی کارش باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده مستند قرار دهد قایل سخن گفتن نیست و باطله بان و در از رحمت ایزدی مبدع حق که این کلمات باطل کرده و این صفت سخیف

قرار داده و در تبعه خواندن و نوشتن آن با همه شریک است باید گفت اول شیخ مفید قدس سره در
 کتاب شهادت فرموده چون پس سرحد حرکت کرد قومی از بنی اسد که در قاضیه منزل داشتند بیرون
 آمدند نزد حسین علیه السلام و اصحابش پس بر ایشان نماز کردند و دفن کردند امام حسین
 علیه السلام را مکانیکه الآن قرار است و دفن کردند پسرش علی بن اکیل را و نزد پانے
 آنحضرت و گودالی که نزد برای شهداء از اهل بیشتن اصحابش که در کنارش افتاده بودند
 از طوفت پانهای امام حسین علیه السلام و همه را جمع کردند و همه را با هم دفن کردند بعد از آن
 در دفن حضرت عباس را ذکر فرمود و بعد از چند ورق باز با خطیب شرح داده و در آخر کلام
 فرموده فاما اصحاب الحسین علیه السلام رحمه الله عليهم الذین قتلوا
 معه فانهم دفنوا حوله و لستنا نحصل لهما اجالا قاعلی التحقيق الا اننا
 لان شاک ان الحائذ فحیط بهم رضى الله عنهم اما اصحاب حسین علیه السلام
 که با آنجا کشته شدند پس ایشان را دفن نمودند در کنار آنحضرت و ما برای ایشان تحقیق
 قبوری نمیتوانیم تحصیل نمود یعنی نمیدانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده زیرا که شک است ایم
 که خارج حیط است با ایشان و همه داخل حائزند و این کلام را علما بخوبی نقل فرموده و آن
 مطاوعی زیارات ماثوره ظاهر و هویدا است و نیز حضرت ابی الفضل همگی در زیار با اسباب
 بعد از شهادت اهل بیت مدفونند و اما حرات اکنون چیزی غیر از سیره ستمه شیعه بدست نیامده که در آنجا
 باشد که حال زیارتش کند بلکه از گشت مقابر و اخبار زیارت ظاهر میشود که با سایر اصحاب
 بی شیخ شهید اول طاب ثراه در کنار دروس میفرماید بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابی
 علیه السلام و هرگاه زیارت کرد آنجناب پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیه السلام
 را و هرگز زیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حرمین یزید را آنجا و این صریح است

که در آن عصر قزاق و در آنجا معروف و در نزد المرحوم مشهور بود و برای اعیان ما را همین قدر کافی است
و اما سایر آنچه گویند در سینه برون بیرون خزان میان شهدا و دفن کردن او را موضع پس
داخل در محبوبات و باقیهای دروغگویان است تا آنجا که اسم بن الحسن علیه السلام را آن
ظلم و ستم که در زندگی کردند پس بنمود که حال او را از جوار عم اکرم و سایر اعمام و عزیزان گان
برادران بیرون بردی ای احمد کذاب حالی که این ظلم را بآن شهید مظلوم کردی پس محل
دفنش را معلوم کن که در آنجا ریارتش کنند مثل بسیاری از مکانها که نسبت دهند به بزرگان
و اصلا اصلی ندارد و کسی ذکر نکرده و ستمی دیده نشده مثل خانه مشوخیست امیرالمؤمنین
علیه السلام و قبور بسیاری که پاره بی ماخذ و پاره مظلوم است دروغ پوشش مثل قبر همداد
در شهر وان که ظاهر از بعضی مشایخ اعراب باشد و بعضی محققان نسبت میدهند به ملازمین
اسودکندهی از صحابه کبار بر مولی اصلی اند علیه و آله و حال آنکه همداد و معروف که کفیر سخی
مدینه است فوت شد و از آنجا او را حمل کردند و در بقیع دفن کردند و قبر مختار که شیخ جلیل
ابن نما تصریح فرموده در کتابش شرح ندارد و شرح حال مختار و ان قیسه لکل من حج
من باب مسلم بن عقیل کالنجمة اللامع قبر مختار برای هر کس که از مسجد کوفه از در
مسلم بیرون رود مانند ستاره و دشمنان پیدا است و معلوم میشود در آن زمان قبر مختار ظاهر
از صحیح مسلم هم دور بود حال در داخل مسجد جائز امین کردند و مختار را در او دفن کردند
و تصدیق آن را از علما نقل نمودند تمام دروغ مجبول مبلغی گویا قبر نیکوکار صد تومان بود
بعضی خوانین قاجاریه از طران نزد مرحوم خلد اشیان فقیه عصره و علامه دهره شیخ عبدالحق
طهرانی طاب ثراه فرستاد بجهت شناختن قبر مختار نوشتند قبر معلوم نیست مصرف دیگر شود و چنانچه
اصرار مبلغ کرد که باید و همین محل صرف شود شیخ مرحوم در مقام انقضای آنجا مدحیتم در خدمت

ایشان بودم غیر از این عبارت ابن طاووس میگوید که بعضی دیگر گفته اند که در وقت
 آنچه کردند به حال این کذاب بی شرم کاش جای را میبین میکرد که اگر از او پرسند که بر آن مظلوم کجاست
 نشان دهد همان الله حضرت بدست مبارک جسد پاره پاره و قاسم را بغل میکرد و می آورد و در پهلوی
 جسد علی اکبر میگذاشت و بابائی شهید را با طبعیت و شیخ مفید نور الله مرقدہ در ارشاد میفرماید بعد از ذکر
 اسامی شهداء الطبیعت و هم کلمه صدق و فو فان حمایلی رجالی الحسین علیه السلام فی
 مشهد که حفره و حفرة و القوا فیها جمیعاً و سوی علیهم التراب لا العباس
 بن علی علیهما السلام و این بی انصاف آن جسد شریف را برداشته نمیدانم بجا آورده برای
 چه کرده آن مظلوم را او چه کرده بود که باو چنین کرده و احسن تر از او آنرا نیکو نهند و باید املتقت
 و عکاه بر آنکه در آن محضر انور باو از بلند چنین دروغ مستحسن گویند غالباً معتقدند که این کلمات
 از ائمه و زیارت است و این خود بدعتی است در دین و خیانت در شریعت حضرت
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بزرگ و کوچک بودن علی را آنچه را اعتقاد کرده که از ادنیست البته
 سبب دخول اول در بهشت و خروج دوم از آن نیست و بحال خود گذشتن عوام در ارشاد
 این امر در حدیث و بدعتها می محقره مثل غسل اولی قری و آتش بود در تاریخ و مخلص حقیقی معویه و
 در نه صحت که در روز سخن گویند و غیر آن که احدی در مقام نبی بر نیامده سبب بخری عوام شده
 که در هر راه و سال دسته دسته از دین خدای بیرون میروند و ثالثاً مسلم بن عقیل حلیل الفت
 عظیم الشان از شهداء الطبیعت علیهم السلام است اما داخل در این سلسله نیست و لذا در زیارت
 ناحیه مقدسه که برای شهداء رسیده و نامهای ایشان مذکور است و همچنین در زیارت اول حب
 که اسامی ایشان را ذکر فرمودند از جناب علم اسمی نبرند یا آنکه دو پس او را اسم بردند و رابعاً
 حال بانی تاکنون درست مشکوف نشده و نزد علماء هنوز بجد و اذیت زبیده میل جل جلاله و علیهم السلام

در رجال خود رحمتها کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه با سنجاکه در قطار شهدا که بر یاد آید و عجب این
 کذاب و ضاع که ثانی را ذکر کرده و قیس بن مسهر صیدادی رسول حضرت یسوی اهل کوفه بآن قوت
 ایمان و عبادت بن قبطر ضعیف و رسول دیگر آنحضرت را با آن علو مقام و شهادت و ابو زرین سلیمان
 غلام یازاد کرده و رسول آنجناب یسوی اهل بصره و شهادت او بدست همان حبس عذار این زیاد
 احیدر را ذکر نموده با آنکه برات عیدیه از ثانی مقدم و ذکر ایشان اولی و اهام بود و بجهت این خبر نگه
 از وضع رساله بیرون قسم و مکن فقره معهوده عقده بود و در دل دهرست و خواهد بود و حسب قطع ظاهر
 سیر عوام و عدم اعتقاد اقایان عظام محض اظهار سفاک و ناسف با خوان موئین عرض شد و او از هم آنکه دروغ
 گاهی در کلام متعارفست بخوم مرسوم در سخن گفتن یاد در نوشتن و گاهی در شعر است بهائیه تمام آن و
 در کلمات نشوره که قریب و شباهتست به نظم از جهاتی مثل مقامات حریری و غیره و اشال آن و در حکم
 این دو قسم فی الجمله فرقی دارند که خواهد آمد انشاء الله **مطلب دوم** در اشاره اجمالی به حکام قسم قسم که
 اما در **قسم اول** پس مخفی نماند که کذب یزید از اندر رسول و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم از معاصی
 کبیره و گناهان عظیمه است و زرد تمام مسلمین و شمرده میشود از ضروریات دین بلکه آن حجر در کتاب
 زواج نقل کرده از جماعتی که آن موجب کفر است و اما دروغ بر غیر ایشان و دروغیکه ربطی کسی
 ندارد پس شبه نیست در بودن آن از معاصی بلکه بعضی علما از انیز از ضروریات شمرده و منقاد جمله
 از اجبار گذشته و صریح جماعتی از فقهاء عظام بودن آنست نیز از کبائر و خلافی از احدی نقل نشده
 و معاصی برای آن از اجبار ذکر نموده اند مگر بعضی صور که خواهد آمد انشاء الله پس قوی شمردن
 تمام قسم آن است از کبائر و اما در **قسم دوم** پس دروغ بر خداوند و خلفایش صلوات الله عليهم
 در امور دین و آنچه از شان ایشان است بیان کردن آن پس حرمت و کبیر بودن آن واضح
 و قدیقین است از آیات و اخبار گذشته هم چنین در امور دنیا بنا بر اصرار و اقوی چنانچه ظاهر است

خبر از رجال
 و عبادت بن قبطر
 و رسول آنجناب
 یسوی اهل بصره
 و شهادت او بدست
 همان حبس عذار
 این زیاد
 احیدر را ذکر
 نموده با آنکه
 برات عیدیه از
 ثانی مقدم
 و ذکر ایشان
 اولی و اهام
 بود و بجهت
 این خبر نگه
 از وضع رساله
 بیرون قسم
 و مکن فقره
 معهوده عقده
 بود و در دل
 دهرست و خواهد
 بود و حسب
 قطع ظاهر
 سیر عوام و
 عدم اعتقاد
 اقایان عظام
 محض اظهار
 سفاک و ناسف
 با خوان موئین
 عرض شد و او
 از هم آنکه در
 دروغ گاهی در
 کلام متعارف
 است بخوم
 مرسوم در سخن
 گفتن یاد در
 نوشتن و گاهی
 در شعر است
 بهائیه تمام
 آن و در حکم
 این دو قسم
 فی الجمله
 فرقی دارند
 که خواهد
 آمد انشاء
 الله
 اما در
 قسم اول
 پس مخفی
 نماند که
 کذب یزید
 از اندر رسول
 و ائمه طاهرين
 صلوات الله
 عليهم از
 معاصی کبیره
 و گناهان
 عظیمه است
 و زرد تمام
 مسلمین و
 شمرده
 میشود از
 ضروریات
 دین بلکه
 آن حجر در
 کتاب زواج
 نقل کرده
 از جماعتی
 که آن موجب
 کفر است و
 اما دروغ
 بر غیر
 ایشان و در
 دروغیکه
 ربطی کسی
 ندارد پس
 شبه نیست
 در بودن
 آن از معاصی
 بلکه بعضی
 علما از انیز
 از ضروریات
 شمرده و
 منقاد
 جمله از
 اجبار
 گذشته و
 صریح
 جماعتی
 از فقهاء
 عظام
 بودن
 آنست
 نیز از
 کبائر و
 خلافی
 از احدی
 نقل
 نشده و
 معاصی
 برای
 آن از
 اجبار
 ذکر
 نموده
 اند
 مگر
 بعضی
 صور
 که
 خواهد
 آمد
 انشاء
 الله
 پس
 قوی
 شمردن
 تمام
 قسم
 آن
 است
 از
 کبائر
 و اما
 در
 قسم
 دوم
 پس
 دروغ
 بر
 خداوند
 و
 خلفایش
 صلوات
 الله
 عليهم
 در
 امور
 دین
 و
 آنچه
 از
 شان
 ایشان
 است
 بیان
 کردن
 آن
 پس
 حرمت
 و
 کبیر
 بودن
 آن
 واضح
 و
 قدیقین
 است
 از
 آیات
 و
 اخبار
 گذشته
 هم
 چنین
 در
 امور
 دنیا
 بنا
 بر
 اصرار
 و
 اقوی
 چنانچه
 ظاهر
 است

و اخبار گذشته است و وجهی برای مقید نمودن آنها با موردین معلوم نشده خبر توهم بعید یک مقام
 ذکر آن نیست و علامه علی قدس سره در کتاب منتهی و تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متأخرین مثل
 صاحب تفسیر و شیخ فقیه در جواهر و نجاة العباد و الدلالة علامه قدس سره در شرح ارشاد بلکه ان را نسبت
 به جماعتی داده و خطائی از طبقات سابقه نقل نشده و مقتضای احتیاط و احترام الشیطان نیز تقسیم است
 در حکم داند العالم و اما در تقسیم سیم نسل هر یک مقطوع نبودن فرق است میان اقسام سه گانه حکم
 بحرمت و فساد و روزه زیرا که نقل و حکایت قول یا تصریح الشیطان که بخوبی شرعی ثابت شد حجت
 و متبع و بایست بان عمل کرد و از آنست گویند در مقابل کتاب خدا و پس هم چنین اگر دروغ
 و بی اصل شد در هر یک از ان اقسام صادق است که بر الشیطان دروغ بافته پس حکم دروغ
 بر الشیطان در ان جاری و نافذ خواهد بود و جماعتی از علمای تصریح فرمودند و جای شبهه نیست
 و اما در تقسیم چهارم پس حکم اول آن که دروغ از دروغ انگاری صادر شود که بآن عادت کرد
 در ان سرشته گشته باشد و وضع و قدر متیقن از اخبار و فتاویست و اما قسم دوم پس اگر دروغ
 بر خداوند تعالی و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد پس انهم جای شبهه نیست که بیک دروغ
 عهدی مکلف سابق و سایر احکام جاری است و اما در غیر این صورت پس فی الجمله تا ملی در ان
 که آیا بیک دروغ فاسق میشود یا بعدا صراحت میکند مفاد اخبار کثیره آنست که دروغ یکی از معاصی است
 پس حال آن حال آنها خواهد بود و از بدیهیات است که در هیچ کینه حتی آنچه متعلق است بسجن
 گفتن و محل آن زبانست مثل شرک غیبت و قذف و فتنه و غیر آن شرط نشده و کسیره شدن
 و محصیت بودنش آنکه از انسان مکرر صادر شود بلکه هر کدام از آنها اگر یک دفعه عدا از مکلف
 صادر شد فسق آورد و حد و سایر احکام بر آن جاری است و قبح کذب شرعاً و عقلاً کثیر از جمله آنها
 نیست بلکه از پاره از آنها سخت تر است چنانچه گذشت که از شراب بدتر و کلید خانه تمام حجاب

است و بعضی علما فرموده در شرع مطلق برای دروغ حد قرار داده نشده بآنکه از شراب
 بیزبانت بکثرت و شیوع است در محاورات و مکالمات و لذا قبح آن از انظار بزرگان
 شده و نیز تواند دروغ و غلو خود را را کند تا که پاره و جوه برای گفته یا گفتن خود که لاجمله شبهه بشود
 پس واضح شد که در خصیت بودن و گیره نمودن دروغ فرقی میان این دو قسم نیست
 اگر چه قسم اول است و مقاسدش از جهاتی بیشتر است اما در تقسیم پنجم پس قسم اول آن جلش
 واضح است و اما قسم دوم پس آن نیز بزرگ قسم است اول آنکه اصل کلامی که میگوید و خبریکه
 میدهد بزرگ باشد یا اینکه قصد معنی از لفظ نمیکند بلکه کلمات بی قصد معنی از زبانش جاری شود
 نظیر آنکه در جواب یا سهواً سخن گوید و این قسم کلام در غیر انتمقام در شرع انور حکمی ندارد و از حد
 و جزا و محبت و فساد در عقود و ایقاعات و شهادات و غیر آنکه از چنین شخصی صادر شود
 و لکن باقریه ظاهره در کلام آن از ادب بے قصد صادر شده و در حد و لغو و بیهود و محرم
 است و اما در انتمقام پس بعضی از علما از اشل سایر کلمات بزل و سخنان بیهوده شمرده و
 از دایره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ است و بی قصد معنی کلام خبر نخواهد
 پس برای کذب محلی نیست و لکن بعضی از بزرگان علماء محققین اشکال کرده در بیرون
 کردن آن بلاحظه اجزاء عدیده گذشته که امر فرمودند در آن ترک دروغ چه بجه باشد یا
 بزل و از داخل در کذب حرام شمرند و این مقال را مویید فرمودند با آنچه گذشت که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود به ابو ذری ابو ذری ای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جای
 را بخنداند و ای بر او و ای بر او زیرا که غالب قصهای باطله و حکایات دروغ
 مضحک در این مجالس بزل و خوش طبعی گفته میشود و آنچه فرمودند مطابق احتیاط است و هم
 آنکه قصد معنی دارد و لکن این نقل دروغ و حکایات اصل را در مقام شوخی و مزاح و مجالس

الس بطالین میکند که ایشان را مشغول کند و بگذارد البته این قسم داخل است در مراد از
 بنزل مذکور در اجازت گشته که امر فرموده تبرک آن در اهی نیست برای اجازت آن و اما در قسم
 ششم پس قسم اول آن حکمش واضح است و حرمت آن ضرورت است و هم چنین قسم دوم زیرا که
 حرمت دروغ با ضرورت مقتضی نیست بوجود مقصده در آن و اما قسم سیم پس حکم اجمالی آن
 معلوم است زیرا که در مقام تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض جائز بلکه در بسیاری
 از مقامات گفتن آن واجب است و همچنین در مقام غلبه بر اعدا و دین و اصلاح بدو و جان
 مومنین و دفع شر و ابل و عیال جائز است بلکه فرموده ما اصلاح دروغ نیست و لکن
 اشکال در دو مقام است اول آنکه در وقت ضرورت بدو غوغ گفتن بجهت دفع شر و
 خلاص شدن آیا جائز است دروغ مطلقا یا اجازت آن در آن وقت مقتضی است یا نه
 نداند یا نتواند که توبیه کند یا نه بگوید کلامی و قصد کند از آن معنی صحیح و اقصی را و لکن غرض
 و گفتن این کلام که ظاهر معنی آن دروغ است و مخاطب بهمان قناعت کرده و دست
 از او میکشد در مثل موارد مذکوره و مثل آنکه کسی در خانه اذن میطلبد خادم صاحب خانه
 بامر او یا بجهت میل و میگوید اینجا نیست و غرض او از اینجا محل معینی است از خانه که در آنجا نیست
 و لکن آن شخص از کلمه اینجا خانه میفهمد چنانچه ظاهر است پس میگوید دو دو کتا سبب از شیخ تقیه
 ابن ادریس حلی رحمه الله روایت از این بیکر گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام
 برویت کسی از او اذن میطلبد پس میگوید نه نزدیک خود بگو اینجا نیست یعنی جای محین خالی
 از خانه فرمود یا کی نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توبیه کردن را بتوبیه
 بگوید و از خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن بر اسی او جائز نیست زیرا که با دست رسیده
 بتوبیه ضرر درستی ندارد و دروغ گفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین است و لکن این

کلام بسیارست و محل آن فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهد است که او را ملجأ بود
 قرار داده بهر بخواند و ادبها را قسم عمل کند و هم آنکه میزان صلاح حدیث و چه اندازه
 از نفع عمومی کافیست در بردن قبح کذب و آذوقه آن در ارتکاب آن و ایضا این
 دروغیکه جائز شد ارتکاب آن بجهت صلاح مفسده مطلق دروغست هر چند بر خداوند و رسول
 و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوصست بغير این صفت از دروغ عقل تو ضعیف است
 کتب فقهیهست و ظاهر کلمات فقها در رضوان الله تعالی علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول است
 مطلقا هر چند در آن نفع و صلاح عمومی باشد و وضع حدیث را برای پیچ و پللی جائز ندانند
 شیخ شهید ثانی علیه الرحمه و غیره در مقام بیان اخبار موقوفه و مجبوره باین مطالب ذکر کرده است
 اشاره نموده و فرمودند که جماعته بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ
 بعضی بجهت جلب مال و بعضی بجهت تقرب بخلق و جور و لکن ضرر آنرا که از این جماعه عرفت بودند
 زیاده صلاح و مردم ایشان را می شناختند و از ایشان می شنیدند و قبول میکردند و بجهت
 خیال فاسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از جمله است زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان
 میگرفتند و نشر میدادند و خلق اعتقاد میکردند که از خدا و رسول است و بآن عمل میکردند
 چنانچه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروی نقل کردند که باو گفتند تو از کجا آوردی از
 عکرمه یعنی خبر یک نیت میدهی از ابی عکرمه از ابی عباس در فضائل هر سوره جدا جدا این
 حدیث در نزد اصحاب عکرمه یعنی آنرا که راوید از او نیست گفت دیدم مردم را که از قرآن
 اعراض کردند و مشغول شدند بفقہ ابو حنیفه و بخانی محمد بن اسحق پس این حدیث را قریبه
 الی الله جعل کردم و این ابی عصمت را جامع میگفتند و ابو حاتم بن جان که از معروفین علماء
 جرح و تعدیل هستند است گفته که ابو عصمت جمعه کرده همه خبر را مگر است گوئی و این جان

در حدیثی که از ابی عکرمه
 روایت شده است
 از ابی عباس
 علیه السلام

روایت کرده از ابن مهدی که گفت گفتم بمسیح بن عبد ربیع که آیا آوردی این احادیث را که
 هر کس بخواند فلان سوره را برای او ست چنین ثواب پس گفت آنرا وضع کردم که مردم در
 قرائت قرآن رغبت کنند و از مولی بن اسماعیل روایت شده که گفت شیخی روایت کرد برای
 من خبری طویانی که سندش میرسد برای من که در ثواب خواندن یک یک از سوره های
 قرآن پس بآن شیخ گفتم که برای تو اخیر نقل کرده گفت شخصی در مدین دوازده است
 پس رفتم نزد او و با او گفتم که این حدیث را برای تو نقل کرده گفت خبر داد مرا بآن شیخی در وسط
 دوازده است پس رفتم بسوی او پس گفت روایت کرد آنرا برای من شیخی در بصره پس رفتم
 او رفتم پس گفت خبر داد بآن شیخی در عبادان پس خبر داد رفتم پس دست مرا گرفت و داخل
 کرد مرا در خانه پس دیدم در آنجا جماعتی از متقدمین و افراد ایشان بودند شیخی پس گفت این شیخ حدیث
 کرد مرا بآن خبر پس بآن شیخ گفتم که برای تو نقل کرد گفت هیچ کس برای من
 از آن نقل نکرد و لکن چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس بخیث را برای ایشان
 وضع کردم تا قلوب خود را برگردانند بسوی قرآن و تسمیه ثانی در شرح درایه خود فرمود که
 این حکایت را جماعتی از علما یعنی از اهلسنت نقل کردند و باجمه گان میزنود احدی از علما از
 و در وضع حدیثی هر چند مختصر باشد برای نفی هر چند کلی باشد چنانچه این باب خراب کردن
 اساس شریعت است و پیداشدن آئین تازه و دین جدیدی در هر ماه و سال و ظاهر آنکه
 بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی تقلید کرده اند و لکن آن شیخ ^{حکیم} حرمی
 بی رغبتی خلق از قرآن توهم تقری کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل خیال جلب نفی
 برای او بنود و اما این جماعت در هر منبر که برآیند دروغ تازه آرند و در هر مجلسی که در آیند مستی از
 تخم دروغ بکارند و هرگاه فوری در سامعین بنیند خبری فوراً بیاوند و اگر خبری معتبر نقل کنند

از او شاخ و برگ بی اندازه درآرند و لهذا منقولات ایشان از ضبط و حساب صحیح آوری در
مطاوی کتاب گذشته و کرام کاتبین را استعجب عجز آورده چنانچه در اخبار بان اشاره شده منجه
اینها برای نفع خبری عاجل و متاع قلیل زائل و از این کلمات مکتوف شد که محل دروغ جای
برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ یزداند و رسول خدا و انبیا صلووات الله علیهم است
و از آنچه بایست در انیمقام بران تبیین نمود آنکه حکایات و اشغال که از زبان حیوانات بگفته اند
و جهادات ساخته میشود بلکه از زبان انسان ساخته و نوشته شده اگر سب
غرض یا باغرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغهاست گفتن و نه شنیدن و فروختن
و خریدن آن حرام و معامله بران باطل است و اگر برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الهیه و
واقف نمودن بر دقائق صنائع ربانیه و ظاهر کردن نتایج حسته اخلاقیات پندیده و آشکارا
نمودن مفاسد و آثار قبیحه صفاتهای ذمیه و غیران از منافع علمی و فوائد عملیه که کافه بنی نوع انسان
بان محتاج در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای آن تاثیر است تمام پس در جواران حبس
و فتوی بلکه مقتضای عقل نبایست شبهه نمود و از حریم دروغ محرم بایمان را بیرون نمود
و در عداد کلمات حکمت و سخنان و عطا نصیحت محسوب داشت و در احتجاج شیخ طبرسی براه
مروی است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آن مجلس مشیوم عوییه که برای مفاخره طعن
بر آنحضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود در جواب کلماتی که پسر عثمان فرمود اما تو ای عثمان
عثمان پس بایان حقی که در جلیت تو است که توانی در کشف این امور غوری کنی پس
مثل تو داستان ان پشه است که بر نخل نشست و نخل را گفت محکم باش که منچو ام از تو بیزیرم
نخل باد گفت من ندانم تو کی بر من نشستی که فرو شدنت بر من کران آید و علامه حلی ره در
تذکره محقق ثانی قره در جامع المقاصد در کلمات اجابت بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را

برای کتابت قرآن فرمودند و کذا کتب السید و الاحبار الصادقة و الشعر الحقیق و
 الکاذبة و الالباس بالامثال و المحکایات و ما وضع علی السن
 العجند آوات و هم چنین جایز است برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادقه و شعر حق نه خیا
 یا شعر دروغ و بابکی نیست یعنی در اچیر شدن برای نوشتن امثال و حکایات و آنچه وضع نمودند
 و جعل کردند بر زبان گنگ زبانان یعنی حیوانات و ظاهر نظر برد و بزرگوار بمقاله حیوانات کتاب
 اخوان الصفا باشد که در این باب بی نظیر است یا کتاب کللیه منه که حکای اینها برای تدریس حقیقت
 و تکمیل خلاق وضع نمودند و آن هم در این فن عدلی ندارد و باید التوفیق اما در تقسیم هفتم
 پس حکم دروغ جلی واضح است و همچنین حرمت قسم خفی آن اگر سبب خفا صریح نبودن لفظ باشد
 در افاده آن معنی دروغ بلکه آن دروغ را با اشاره و کنایه و تعریض بگوید مثل آنکه کسی گاهی نیاز
 شب نکرده بخوابد چنانچه برساند که سیکتم پس از فروعات جزئیة و فواید مسائل نماز شب سوال
 میکند بخوبی که همه معتقد شوند که کار دانی او گشت یا خدا را بسیار کم بخورد در حضور غیر و برساند باین
 که از کم خوراکان است و حال آنکه نیست و این عمل بکلیت دیگر یا هم میشود بهر حال در حکم آن نباید
 شبه کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره و کنایه بیان میکنند و دیگران میخواهند
 و توسط آنها از مقاصد خبر میدهند پس اگر خلافی در آنها شد و بر طبق واقع جاری نشد دروغ خواهد بود
 و حکم آن برایش نباید و اگر سبب خفایان بودن معنی دروغ است در سو یاد و قلب و
 کتفون خاطر پس فهمیدن حکم آن از خواص مسائل است و امر گوینده داور است میان دروغ و
 اگر نخواهد بخواند چنانچه بسیاری از آن واجب و حله است و حکم آن که از خواندن آنها گزیری نیست
 و اگر نخواهد بخواند چه رو بخواند خود و اندک آن چه با خدا می خورد را نکند و از حال خود خبر دهد دروغ
 اصلی ندارد بلی آنکه معانی کلماتی را که بخواند نمیدانند فی الجمله از این غایله و محاطه آهوده اند

مثل آن طائفه که در آنچه از حال خود خبر دهند صادق باشند تمام مصیبت و تخریب برای دست نیست
 که میدارند معانی کلماتی را که بزبان نخوانند و در اینست آنچه را که گویند و این مقام را بطی لازمست
 که مناسب رساله نیست اما در تقسیم ششم پس حکم لغوی آنکه قدر متیقنست از دروغ حرام
 واضحست و حکم دوم آن خواهد آمد در مقام پنجم انشاء الله تعالی اما در تقسیم نهم پس قسم آن از
 گمان کبیره اند و آیات و اخبار در بزرگی قسم دروغ خوردن بخداوند عزوجل بسیارست و در جمله
 از آنهاست که قسم دروغ خاتما را خراب و ویران میکند و هاشم و بال آن قسم پیش
 از مردن خواهد دید و مثل را منقطع میکند و خدایتعالی از او تیراست و بهشت را بر او حرام میکند
 و از آن سه نفرست که حق تعالی درباره ایشان فرمود لا یکلهم الله ولا ینظر الیهم یوم
 القيمة و لایزکیهم و لعل عذاب الیه و فرموده نیز سام رحمت خود را بکسانیکه مرا عرضه
 قسم دروغ خود قرار دادند اما در تقسیم دهم پس ستور نما که هر فعلی که قصد شود بآن خبر دادن
 کس را بامری در حکم آن تولیت که در این مقام گفته میشود از صدق و کذب و حرمت و کراهت و
 وجواز و غیر آن چنانچه در این مقام جماعتی تصریح فرمودند و در نظیر آن غیبت حرام نیز تصریح
 کردند که فرقی نیست میان قول و فعل شیخ شهید ثانی قدس سره در کشف الریبه فرموده بدیهه
 این یعنی غیبت حرام و یاد کردن برادر مومن بیهی مقصور نیست بزبان بلکه گفتن آن را
 یعنی غیبت کردن بزبان را حرام کردند بجهت اینکه در آن فحاشیدن غیرست نقصان برادر
 مومن بود شناساندن آن غیرست بجهتیکه آن برادر مومن را از آن یاد و ناخوش دارد
 پس تخریض بآن مثل تصریحست و فعل در آن مثل قولست و اشاره و ایما و حتی یک
 زدن در مز کنایه و حرکت و آنچه بجهان مقصود را داخلست و غیبت و مساویست
 بازبان در معنی که سخن گفتن بجهت آن حرام کردند و از این بابست آنچه روایت شده

از ایشان گفت داخل شد برانی چون مراجعت کرد بدستم شماره کردم معنی کوتاه قد است پس
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود غیبت کردی او را و ازین رقم است محاکات بانیک راه رود و لکن
 انگار مثل آنکه او راه می رود و بکار آن محنت تراست از غیبت زیرا که آن عظم است و قیود را از غیبت
 و فغاندن غیر از غیبت بر زبان آنتی و قریب باین را استاد اعظم انصاری طاب ثراه در کتابی که
 فرموده اند این نکات را اگر چه در باب غیبت ذکر کرده و لکن در اینجا فرقی بیان آن و کذب
 نیست بلکه غیبت عینه اقسام خبر صادق است و اگر دروغ شد از این بیان گویند پس این
 در وجهت حرام خواهد بود پس واضح شد که بگویم که در این هر خصوصیتی برای فهمیدن مطلبی که وقتی
 ندارد صاحب آن در قطار دروغگویان محسوب و چنان است که آن را بر زبان گفته باشد
 و اما در قسم باین قسم این حکم دروغی که گویند آنرا مخاطب زنده شنود و عاقل داشته باشد واضح است
 و همچنین آن مخاطب که چنین است هر چند بظاهر در عداد غیر ایشان محسوب است مثل حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین صلوات الله علیهم چه مقتضای اصول مذاهب بسیار
 و فقرات ائمه و دخل در مشاهد ایشان که باید گفت اشهد انک تسجد مقامی و
 تسجد مقامی و تود سلامی گواهی میدهم که می بینید جایگاه مرا می شنوید سخن مرا و می بینید
 سلام مرا خطاب با ایشان و در دو قبور مطهره ایشان مثل خطابی است که بازندگان حاضر شنود
 عاقل کرده میشود بلکه تورو مبین نیز ملحق است و اقد مشهوره ایشان چنانچه بعض فقرات زیاده
 ایشان معلوم میشود و این طایفه علیه الرحمه در کتاب سلاح السائل از کتابت به العلم صدق را نقل
 کرده که در آنجا روایت کرده از محمد بن مسلم گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که من کار را
 زیاده میکنم فرمود آری گفتم چون بدیدم نزد ایشان آگاه میشوند یا با گوش میدهند یا نه
 از منی قسم عبادت که بر حق است و نا میشود بشما یعنی بر نفس شما نزد ایشان و در خاک میشوند

در این کتاب
 از حضرت امام
 علیه السلام

بزین شهادتش بگیرند بشما و نیز در اینجا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتیم بجهت ایمی حسن
 علیه السلام که آمده نشیند و سلام آن را که بر او سلام میکنند فرمود آری نشیند اینجا است و حال آنکه
 کفار بودند و مؤمنین نمیشدند یعنی مؤمنین منرا و از ترس نشیند این را که از حضرت و این کلام شریف
 اشاره فرمودند بقصه کشتگان کفار و جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شرح میدهد قرآن
 و شرح عقائد صدوق قد و غیر او روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله التباد و بر سر چاه و پس فرمود
 بشتر کنی که کشته شده بودند و از فرور و آنها را در چاه انداخته بودند چه بسیار گمانی بود و برای رسول خدا
 صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کرد و او را آواره نمود و از گناه جمع شدند و با او محاکمه کردند پس بنا
 یافتیم که آنچه خدا می بین و عده داده بود راست شد یعنی ظفر بن شهاب که است نمودن نمایان نکرد است و با
 رسول الله صبیبت این گفتگوی تو با کلمه ای بوسید پس فرمود ساکت شو ای سپهر خلافتیم خدا که
 شنونده تر نشستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آنکه گیرند نشان بلکه با عود و
 آتشین چرا که ربه خود را چنین از ایشان برگردانم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
 که سوار شدند از فراغت و آمدن کی از حربه اهل بصرو و در میان صفوف کشت تا که کشته بکعب
 بن سور و او تاختی بود و در بصرو که عمر بن الخطاب ولایت قضا آنجا را داده بود و از آنجا تمیم شد
 فضل قضا یا سیکر و میان اهل بصرو زمان عمر و عثمان و چون ناله قلعه مشعل شد در بصرو قرانی برگشت
 مطلق کرده با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس
 امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سور را بیا
 پس او را نشان داد و میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد و جدات ما و جدات
 دخی حقا فوکل و جدات ما و جدات بکلت حقا آنچه پروردگار من وعده داد و انصر
 و ظفر یافتیم که حق بود آیا تو هم با حق آنچه پروردگار من وعده داده که حق بود یعنی از خداست که

که برای آنکشتن همیافروده پس فرمود کعب را بخوابانید پس اندکی سیر کردند که گذشتند بطریق بر سر عید
 افتاد و فرمود طایفه را بنشینید پس او را نشاند پس همان کلام را با او فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت
 عرض کرد یا امیرالمومنین چیست این سخن گفتن تو با او گشته که نمیشود فرمودم شما و نه هر کسی
 که شنیدند کلام مرا چنانچه شنیدند اهل قلیبچه چاه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را و از خبر صفوان
 گذشته معلوم میشود که شنیدن کفار کلام آنحضرت را از روی احمقانه تصرفی بنوی در اجساد خبیثه آنها بود
 بلکه بحیثیت نظایر آن خلق اندام عوام خبیث و شهادت بود و لهذا فرمودند مومن احمق است باین سخن
 بجهت قوت وجود و صفات روح او و نیز شاید میکند و عوای مذکوره را آنچه دوتا در علی بن اسباط
 مردی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودید وی هرگاه زیارت کردید مردگان خود را پیش
 از طلوع آفتاب شنیدند و جواب میدهند و هرگاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع آفتاب
 میشوند و روشا جواب نمیدهند پس فیض شد که هر یک از مردگان مومنین را در وقت زیارت
 ایشان یا بابت مانند مخاطب حاضر و غایب داشت و یا او سخن گفت که میدانند نمی شنوند و جواب میدهند
 بلکه گاهی جواب را بگوشت زیارت کننده میرسانند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عربی و غیره بواسطه
 مستور و است کرده اند حضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه در روز
 بهقاری بلخ پیاده نگاه گفت السلام علیکم یا اهل الدیار فنعم دار قم و قمی صلی الله علیه و آله
 یا اهل الجبل و علی علمتم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانه با چه خوش خانه است
 گروه مومنین دای اهل جمع ایامی که امروز جمعه است فرمود نگاه برگشت چون در خواستگاهش
 خوابید کسی ندانده بود که او را گفت یا با عبد الله امروز آمدی و بر ما سلام کردی و ما سلام تو را با تقدیم
 یا گفتی ای اهل الدیار که امروز جمعه است و بر شما سلام میدانیم که مردگان چه میکنند
 در جمعی میگویند که یا ایامی که امروز جمعه است از زمان تیر میایم حضرت امیر را که این سخن گفت که

بفرق شمار انش میگردد بشماره و نیز در اینجا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتیم بجهت ابی الحسن
 علیه السلام که آمده نشیند و سلام ان را که بر او سلام میکنند فرمود آری شنیدند اینجا است و حال آنکه
 کفار بودند و مؤمنین نمیشوند یعنی مؤمنین من را و از ترس بشنیدن ان کفار و حضرت و این کلام شریف
 اشاره فرموده بقیصه کشتگان کفار و جنگ بد که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شیخی مفید قرین
 و شرح عقائد صدوق قدس و غیره روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با دو بر سر چاه بود پس فرمود
 بشتر کنی که شسته شده بودند و از ترس و آنها را در چاه انداخته بودند چه بسیار کانی بودند برای رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و از ترسش بیرون گردید و او را آواره نمود بدانگاه جمع شدند و با او محاکمه کردند پس
 یافتیم که آنچه خدا می بیند و عده داده بود راست شد یعنی ظفر بر شاد و پاکست نمودن شاپس شکر گفت یا
 رسول الله چه بیت این گفتگوی تو با کلمهای یوسیده پس فرمود پاکست شتوای پس خطابت تمام کرد که
 شنونده تر نشستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آنکه گیرند شتابن بلکه با عود و
 آهنگین بخواند که رو به خود را چنین از ایشان برگردانم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
 که سوار شد بعد از فراغت و آمدگی از حرم بابل و در میان صفوفت میگشت تا که از آنجا بکعب
 بن سور و او قاضی بود و در یحیی که سخن خطابت و لایست قضا آنجا را با و داده بود و از آنجا بقیصه
 فصل و قضا یا سیکر و میان اهل یحیی و زمان عمر و عثمان و چون ناره فتنه مشتعل شد در یحیی و قرانی بر کشتن
 حلق کرد و با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس
 امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود بحسب بن سور را شنید
 پس او را نشاندند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدات ما وعدتني
 رجباً حقاً و فضل وجدات ما وعدتني قبل حقاً آنچه پروردگار من وعده داد و انقضت
 و ظفر باینکه حق بود آیا تو هم یاقی آنچه را پروردگار است وعده داده که حق بود یعنی از خدا نکال

که برای ناگشتن مهیا فرموده پس فرمود کعب را بخوابانید پس اندکی سیر کرد نمک گذشتند بطریق بر عهد
 افتاده فرمود ظاهر را بختانید پس او را نشانید پس همان کلام را با او فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت
 عرض کرد یا امیرالمومنین چیست این سخن گفتن تو با او گشته که نمیتواند فرمودم بستم بخداوند هر آنست
 که شنیدم کلام مرا چنانچه شنیدم اهل قیامت بپناه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را و از خبر من
 گذشته معلوم میشود که شنیدن کلام آنحضرت را از روی اعمی از تصرفی بنوی در اجساد خبیثه نمائند
 بلکه بجهت افکار است خلقیه نه از روی اعمی و خبیث است بود و لهذا فرمودند من احمی است یا رب
 بجهت قوت وجود و صفای روح او و تیرانید میگرد و عوای تند کوره را آنچه در دوا در علی بن اسباط
 مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودید مردی هرگاه زیارت کردید مردگان خود را بشی
 از طلوع آفتاب شنیدند و جواب میدهند و هرگاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع آفتاب
 میشوند و شما را جواب میدهند پس واضح شد که هر یک از مردگان مومنین را در وقت زیارت
 ایشان بایست ماند و خطای حضرت زین العابدین گفت که میداند می شنوند و جواب میدهند
 بلکه گاهی جواب را گوش زیارت گفته می رساند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عربی و غیره با شنید
 متعجب و راجع است که در آنحضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه در روز
 تقاری الیچ یا و انگاه گفت السلام علیکم یا اهل المدینة فنعیم دار قوم منی و الله
 یا اهل البیت مع صلح علیکم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانه ما چه خوش نماز
 گروه مومنین را ای اهل جمع ایامی است که امروز جمعه است فرمود انگاه برگشت چون در خوابگاهش
 خوابید کسی نزد او آمد و گفت یا اباعبدالله امروز آدوی ویر باسلام کردی و باسلام تو را با تقییم
 یا گفتی ای اهل البیت که امروز جمعه است دیدم شکر بر آئینه میدانیم که بندگان چه میکنند
 در جمعه و عید که با نام جمعه است و این است از آن تیر سیم حضرت از و انکه آنحضرت گفت که

رخسان بگویند سبوح و قدوس رب الملائكة والروح سبقت رحمتك غضبك
 ما عرفت عظمتك من حلفت باسمك كما ذبا واما اگر برای گوینده دروغ در وقت
 گفتن مخاطبی نباشد و اگر باشد در آن وقت او را کی نباشد پس در ظاهر نظر بخوان میرسد که حرام نباشد
 زیرا که سخن گفتن تا برای فایده دیگر نباشد از آن خبر نتوان شد و صدق و کذب از ادوات
 خبر است پس هرگاه خبر نشد به نیت کذب متصف نشود پس حرام نباشد و لکن شیخ اعظم
 فقها و محققین شیخ مرتضیٰ اعلیٰ الله مقامه در حاشیه کتاب صوم بخانه العباد و در مسئله کتب بر خداوند
 و رسول صلی الله علیه و آله در روز ماه رمضان و این دو صورت که مخاطبی نباشد یا باشد و او را که
 نباشد یا باشد و این دو صورت که کتب حرام است یا نه و در حاشیه این موضوع فرموده اند
 که فساد صوم در این دو صورت خالی از قوه نیست و فساد تحقق نشود تا نیت نیت
 حرام شد آن قصاصی برای روزه داشتن نباشد و واضح است که چون در نیت کذب بر خدا و رسول صلی
 الله علیه و آله کتب بر گران هم یا نبودن مخاطب مافوق است پس هرگز این دو صورت حرام نیست
 این دو صورت که خوان که حکمت تدبیر و تقویت طایفه و ترویج دینی در میان حاله بی بودن بیک
 سبب یا برای غیر بخواند خود صوم هر مسلمانی در این عالم و اما در نیت هم و اگر هم پس مخفی
 که بعضی از این کتاب بنده در شرح کتب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام در این صیغه
 گفته و آنچه نیست در این کتاب و یا نیت این کلام این است که در این کتاب و یا نیت این کلام
 پس اگر نیت شد که نیت این کلام این است که در این کتاب و یا نیت این کلام
 در شمار است پس ظاهر اینست که نیت نیست و اگر نیت نباشد روزه بسبب این نیست و در
 باطل میشود و احوط آنست که نیت این کلام این است که در این کتاب و یا نیت این کلام
 دیگر که این خبر است که در این کتاب و یا نیت این کلام این است که در این کتاب و یا نیت این کلام

بیان آنکه در این کتاب و یا نیت این کلام این است که در این کتاب و یا نیت این کلام

یا بجهت آنچه در مستندین شاره نمود چو بسیاری از آنچه در انقیام و در مقامات دیگر گویند و نسبت به حقاری
یا کرداری کسی بجهت بی برهان و اغراق و تشبیه و استعاره است که در آنها معنی ظاهر فقط آنکه رنگ
قصه نشده بلکه مطلبی دیگر که بلاخطه آن کلام از انکاش که قبیح منزه و مبری خواهد بود معلوم است
که آن بلاخطه دارای هر ایضای فصاحت و بلاغت و در حد و ترتیب از کلام محسوب نمیشود بلکه آنکه
کاشی بر وجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با جلال امیر المومنین علیه السلام در آنجا که در عروقه
در میان میدان مبارز مطایب کسی جواب نداد و حضرت امیر المومنین علیه السلام چنین فرمودند
پیر سر و دوش که عصبه است این که دست سینه آتش است
عصبه گفت ای شاه اینکستم که کیبته شیر است و پشتم

و ما قطع داریم که چنین کلامی از آنجا نصیب دانشمندان عربی و از خیال این کلام
از دروغ و حرم و سعادت نیست زیرا که متن خبر نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مبارزه با
این عروقه و عصبه بود است فارسی امیر المومنین علیه السلام عرض کرد منم علی بن ابیطالب علیه السلام
است که در حق معنی این اسم پاک و این محل تشریف که ذات مقدس علوی است و بی شک است
و عظمت و فراوانی و شهادت و سائر صفات پندیده آنچه ممکن است که مخلوقی از او ظاهر شود
و توان او را تصور کرد پس هر شجاعی که کس در هر موردی بر چه تشبیه کرد یا توان تشبیه نمود و یا چنانچه
و اشیع صادق او است پس مراد از کلام حضرت که منم علی بن ابیطالب علیه السلام است که صاحب آن قلب
شجاعی که هر چه تمام قوتها و شجاعتها و شیران بیشه است و کذا آنچه بر این سخن گفته شود و این
بابی است و صبیح و شعارف و در کلام خداوند تبارک و تعالی نیاید یافت میشود و یا بجهت همین دیگر
که انهم تعارف و مرسم است در نظم بلکه ترنمایان چنان است که انسانی یا حیوانی یا نباتی را
چیزی دارای حالت و صفاتی است که بعد از اطلاع بر آن بی اختیار بر او واردی دیگر که

دارای آن خالت یا صفت زبان گویا داشت و نایاب و نیکو است از آن امور خرد و عظیم خبر
 میداد که حال ناقل از ناقل میکند و میگویی فلان از انسان یا غیر او چنین گفت و این کلام است
 است و این نسبت دروغ نیست زیرا که عرض گوینده آنکه فلان دارای فلان صفت است
 که کاشف است از آن امور این را زبان حال گویند و از روی این طلب است که میگویند و چون
 شهادت میدهد بر وجود صانع قادر عالم حکیم رازقی و شهادت خبر است و این خبر در نزد هر شیئی
 با انصافی از اخبار صادق است و همین بیان علم الهی سید رضی و جعفری از تکلیف که با جمیع
 بادر است و نشود و نطقی قائل نیستند باین و اخبار که دلالت بر وجود او دارند میگویند تا وکیل
 و سید و مسائل طریقیات و بیان حکایت موربان باین بیان علی السلام که خدا تعالی در
 کلام جمیع قائل کرده بعد از بیان آنکه مراد آنکه شکر آن حضرت را بدین سید و زنده اند و آنکه در حکایت
 ترسیدن و ترساندن سائر موربان است چنانچه نظیر آن در سائر حیوانات در صورت چنین
 فرموده: *قلک الحکایة البلیغة الطویلة لا یحب ان تکون الغلة قائمة*
له اولاً ذاهبة الیه و انما اخافت من الضرر الذی اشرف
النمل علیه جازان یقول الحاکم لوله الخالی قلک الحکایة البلیغة
المربیة لانها لو كانت قائمة فاطقة و یخوفه فیه بلسان و یسأل طاعت
 الا مثلی ذاک یعنی این حکایت بلیغه طولانی که خداوند تعالی در قرآن حکایت نموده
 که بیان خواب سلیمان علی السلام و مرگ داشت واجب نیست که موربان را گفته باشد و بلکه
 انور چون ترساندن موربان را از ضرر که شرف شد در آن یعنی بجهت نزدیک شدن خدا که
 باین جهت است که این حکایت را از آن نقل میکنند و آنرا گویند که حکایت سلیمان
 این را چون از حدیث مذکور است که در آن است که گویند و این را نیز در سائر

نیگفت گرامر اندر آنچه در قرآن از احوکامیت نموده و نیز در کتاب غرر و در راز این مطلب شری
 داده و در اثر فرموده که در نسبت گفتن بهر مجاز و استعاره است و از اینجا فرق با این و جدید
 و جداول ظاهر میشود زیرا که در اول اصل نسبت قول مطابق واقع و حقیقی است و با استعاره
 و استعاره در گفته‌هاست او شده و در اینجا بعکس او است چنانچه بر ابل و دانش مخفی نیست آنچه در اول
 و غیر او در قصه مورد و در غیر آن فرموده اند اگر چه خلاف خصوص بسیار و تحقیق محققین است و
 غرض از نقل آن کلمات شهادت ایشان است بیرون چون قسم کام از دایره که نیک و حرام و پاک و حلال و
 آبیانه می‌دارد و به پیوسته علماء را بچند در نظم و شریان قسم سخن گفته بلکه آن سخنان خرد و روشن را داده
 و در هاوی خود را بنصبه قبول رسانده و لکن در نظم چون زیاده و داول آن مر سوسه و آینه
 بقدری که مراد از آن گفتن است زبان حال نه زبان دلان گذشته بخلاف نظیر که گاه با است
 تنبیه نموده و چنانچه متعقبات و بابت است که می‌باید اظهار آن را گرفته و نسبت در و علی پا و و و شود
 از اینجا است که امیر المومنین علیه السلام در آن خطبه که در آن است سوره الحکیمه را خواندند
 در میان حال مردگان میفرمود و این عمیت افکار هم و انقطع اختیار هم و از دست
 فهم هم العباد العیر و سمعت عنهم اذان العقول و تکلموا من غیر جهات النطق فقالوا
 کللت الوجوه الخواصر و خوت الاجساد و الفی عمر و لیسا اهدام الیل و نکادنا ضیق
 المنصب و توارثنا الوحشة و تهاکت علینا الذیوع الصموت فاختفت عیاس اجسادنا
 و تنکرت معارف صورنا و طالت فی مساکین الوحشة اقامتنا فلم یجدوا کرب
 فرجاً ولا من ضیق مخزجاً و سید السالکین علی بن طاووس طایب ثراه در آخر مقدم فرموده
 که چون حضرت سجاد علیه السلام از شام مراجعت نمود و داخل در مدینه طیبه شد و در منزل غریبان
 یعنی پیر بزرگوار و برادران نزول جمالی فرمود یافت آن منازل را که بسان حال خود میکنند و گاه

سوزناک طوافی از زبان آنها نقل کرد و آن باین تشبیه در اول کلام دارا آنچه گفتیم معلوم شد که کلام
 تشبیهی در زنده در غیر صورت بهائیات شریع و خوطرات شائسته نیست بلکه صورت زبان حال هم
 در کمال انصوت است چنانچه دانستی و الله العالم علیه السلام مقام هم هیچ چیز باین درود و عبادت و قائل
 اجبار و تصدیق اصل برای مثل روضه خوانیست که باین گاهی تحصیل تبار و اخوت گفت و گاهی کسب ثانی
 و نیوی و چون بیان شد مقابل آن کذب در انقیاد نیز معلوم خواهد شد و غرض شرح حال حال شدت
 چه برای آن معانی عدیده است بحسب آن که قائل است و فعل و قلب را بدو و غرض و بیان و در حقیقت
 است مختلفه بحسب اختلاف جهت و احاطه و در هر محل و در هر کفایت شود و مقابل آن که بانی
 باشد و شرح این مطالب بعضی در کتب اخلاق و بعضی در کتب طایفه این در اصل است اگر آن
 در اینجا سبب نیست آنچه لازم است در انقیاد شماره مراتب آن و در این کتب از آیات
 و اخبار مستفاد میشود پس میگویی مخفی نماید که صدق حقیقی و اقری آثار مقامات انسانیت و انوار
 کمالات نفسانیه است چه صادق حقیقی آن باشد که این گوید از مقامات و اصول دین و مباحث
 تأیید و اخلاق و ذمه نفسانیه و اعمال و واجبات و محرمات و غیر آن حقیقت آنها را باین
 اقتدارش صادقانه از کمترین و قلبش بخیر و نه چنان باشد که در حق استال و غلبه و فرموده
 یقولون با حق ابراهیم صالیس فی قلوبهم یبینه فی خود گویند آنچه را که در دلها است آن نیست
 داخل شود و زمره منافقین که بزبان خود شهادت دادند بر حالت چه چیز اصلی الله علیه و اگر گفته
 نشود انک الرسول الله و چون در دل اعتقاد داشتند یا چه بزبان گفتند خدای تعالی و برادرشان
 فرمود والله لیشهدان المنافقین الکاذبین و خدای شهادت میدهم که منافقین هرگز ایند و رو
 میگویی در آنچه شهادت خود داد عانمودند که این از روی دل و اعتقاد و یگوئیم یا چه گویند بطریق عمل
 که نمیدانند از اعضا و جوارح خود را باقتدار زبان کیسان نماید و احوال خود را با دست یزدان

بیان از ادب و خفاقی و خفاقی

اقوال خود قرار دهند نه آنکه بزبان بگویند و باعمال و کردار خلاف گفته خود را کنند یا نشنند زیرا که اگر است
 بود و نزد گوینده و البته خود بخلاف آن عمل ننماید و چون خود بخلاف آنچه گوید رفتار کند پس آنچه گوید
 در نزد او راست نباشد و از تمام و کمال انقیام است و فا کردن یا پنجه و عده دهد و در عده گیر و که
 آزاد کند براسه خالق یا مخلوق و و عده خود را صادق کند و بعضی از محققین گفته که آیه مبارکه یا
 ایها الذین امنوا لم تقولون الا لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا کلاما
 تفعلون ای کسانی که ایمان آورید چرا میگویند چیزی را که نمیکند یا از بزرگست و نزد خدا استعالی
 سمیت این کار که بگویند چیزی را که نمیکند از ظاهر است در بیان حال آنکه خلفت و عده کنند
 و این همه تهدید و وعید و سزایش برای ایشان است که وعده کنند و بان وفا نکنند و اینجاست
 را در جاه دیگر از کاذبین شمرده چنانچه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتاهم من فضله
 لنصدقن ولنكونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله نخلوا به وتولوا وهم
 معرضون فاعقبهم لفساقی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعده
 و بجا کائنات یلکد بون پاره از مردان یا منافقان که است که عهد کرد یا خدا تعالی
 که اگر عطا کند با فضل خود هر آینه صدقه و هر آینه بیایم از شایسته پس چون عطا
 فرمود ایشان را از فضل خود بخیل نمودند بان دروسی گردانیدند و اعراض کردند پس از پی دادند
 آن بخیل مرض نفاق را در دلها ایشان تار و زیکه ریزند بخراشی خداوند بسبب آنکه خلاف کردند
 یا خدای آنچه را که وعده داده بودند با و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند در این عهد که
 یا خدای خود کردند و براسه حالت اینجاست که در این آیه شریفه اشاره بایشان فرموده در آیه
 شانزدهم که آیه بیشری بسوطه شتم و در آن خواند بسیار است هر که رجوع کند با نجا بهره شده
 و در این طایفه این دو مرحله است آنچه در قلب پسرده و در مکنون خاطر و دیده گذاشته یا واقع آن

یکسان باشد و واقع بهمه جهت مطابق باشد با آنچه در قلب اوست و این در باب معارف
 چنان است که هر چه را معتقد است بوجودش و صفاتش و افلاش و خویله لائق در شایسته
 ان موجود است چون ذات اقدس حضرت باری جل جلاله و انبیا عظام و اوصیا کرام علیهم السلام
 و ملائکه و روز قیامت و بهشت و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرد و در مرحله اعتقاد
 چنان است که آنچه دار است بگفتن و اعتقاد خود راست باشد یعنی حقیقت آن صفت در
 موجود باشد مجرد دعوی نباشد و بر او مشتبه نشده باشد و الا در این مرحله کاذب خواهد بود چنانچه در
 مقام دوم در شرح قول امیر المومنین علیه السلام که فرمود **ایکسر و الکذب فان کل راجع خطا**
 و کل خائف هارب بیانی فی الجملة از این مطلب است و این فقره تشریف اگر چه در بیان میزان همین
 صدق و کذب در مرحله خوف ورجاست اما در آن دستور العملی است از برای سایر صفات حمیده مثل
 توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیره تا تمام آنها در نتیجه تشریک برای همه آنها آثار و علامات است که خود
 دیگران توانمند تیزه هند بیان صادق و کاذب آن خصلت و اما در مرحله زبان و سایر اعضا پس
 آن معلوم و عموم ناس خراین معنی ندانند که هر چه از آن خبر دهند هر گاه چنان است که خبر داده
 از اصدقی و گرنه کذب دانند و چون مجاهد فی الله در تمامی این مقامات بایست موجه بوده انباز
 تشریک برای حق تعالی در هیچ مرحله نگیرد و آنچه گوید و کند و در دل جای دهد یا خلوص و پاکیزگی از همه صفات
 باید خالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه مبارکه ان صلواتی و نسک
 و عیبای و محاتی لله رب العالمین که در اول نماز خوانده میشود ترجمه آن در فضل و دل گزشت
 اشاره است باین مقام و صدق در این مرحله شوب نبودن هیچکدام از آنها است بحقیقت و راستی
 پیمیزی غیر از قصد طاعت آن ذات اقدس تعالی شانه و بیان قدم صدق و در مرحله اخلاص تواند آن
 طیبه را که دل نشانده بار آور کند و از آن ثمرهای گوناگون در آید و این قسم از صدق کامل یافت نشود

خود را به عصمت و طهارت صلوات الله علیه و آله خدا تعالی ایشان را در کلام خود صادق خوانده
 و فرموده که نواصع الصادقین و امر خود که در همه حالات از اقوال و افعال و عطا و اخلاقیات
 و اطاعت پس بقدر محبت و مودت خود با ایشان باشند پس در محبت موجود و صنف باشند صنفی
 صادقین و صنفی که امور بتبعات کنند ایشان را و نشود مراد از صادقین در اینجا مجرور است
 گویان بزبان باشند هر چند در قلب حق یاد عمل جوارح عاصی باشند زیرا که محال است خدا تعالی
 امر کند بتبعات و محبت با منافق یا عاصی پس مراد از صدق در اینجا صدق در تمام ان مقامات باشد
 که بآن اشاره شد که دست کسی بآن نمی رسد بخانکه خدا تعالی او را بر گزیده و تربیت نموده و برای تکمیل
 و تزکیه و تربیت بسوی سائر عباد فرستاده و احدی را چاره نباشد جز تمسک صاحبیت و محبت
 با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بتبعات و اطاعت جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود ^{صعب}
 باشد لهذا او صافی بر آید آن صادقین ذکر نموده که هر کس تواند بوسیله یافتن آن او صادق شخصی
 بتیور و مطلع خود را پیدا کند پس فرمود لیس البیان لقولها و جوه که قال لمتروا و المتغیر
 ولكن البر من امن بالله والیوم الاحقر و الملكة و الکتابة للنبیین و الی المال
 علی حجه ذوی القربی و التیامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و ذوالرقا
 و اقام الصلوة و اتی الزکوٰۃ و الموقوف و بعد لهم اذا حاهدوا و الصابرين الباسک
 و الضراء و حین الباس و ملک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون نیکوئی
 ان نمیت که برگردانند رویشان را بجاه مشرق و مغرب لکن نیکو کارانکه ایمان آوردند ^{سخت}
 در روز باز پسین و فرشتگان و پیغمبران و مال و دهر دوستی او بخویشان و یتیمان و درویشان و او
 گدازان و سائل کنندگان و در آزار و تودن بندگان و بیای و در و نماز او بزرگوار و نیکوکاران
 به پیمان خود چون پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پشیمانی و تنگدستی و در حال

بامراض و اسقام و در حین کارزار ایشانند آنانیکه است گفتند و ایشانند که بر نیز کارانند و در جای
دیگر فرموده انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثوابهم ما يضاعفون و هم لا يذنبون
باموالهم و انفسهم في سبيل الله اولئك هم الصالحون خیرین نیست که ایمان دارند و نیکو
نیجه بایمان کامل تمام نمانند که ایمان آوردند بخدا تعالی و رسول او انگاه بهی و شکی نکردند و مجاهده
بمالهای خود و جانهای خود در راه خداوندانینند راست گویان و بر تمام پوشیده نیست که این
دو ایرکرمه دار است تمام آنچه در مراتب صدق گفته شد پس آن صادقین که است بامور نیکو
ایشان دارای این اوصاف و اعمال خواهند بود و بر صفت متفحص مطلع بر احوال سابقین مستور
مخفی نیست که انسان دارا تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده غیر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و یار و نه نفر از فرزندان صلوات الله علیهم چنانچه در کتب امامت شروع شده و آن
اوراق محل ذکر آن نیست غرض در اینجا اشاره بود بمقامات صدق و اینکه درجه سامیه این
مختص بآن بزرگواران است و باقی بندگان محبت یم الهی در هر درجه خطی و ضعیفی دارند و پس
درجات آن صدق لسان است که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه نمانند چه رسد به اهل آن
و بر آمدن در صد و تحقیر آن و با این قصور فهم و همت این مقام است سهل آسان و نظر
ایشان انقدر اهمیت بهم رسانده که در مکالمات و مخاطبات و میاشقات و مکاتبات
مراقب و اطلب گفتار خود باشند و آنچه را اینند یا شنوند چون در مقام نقل آن برانید چیزی
که از تفسیر و هدایت آن نینفرانید یا از آن نکاهند و نام خود را در زمره کاذبین و درینارند و آن
عقوبات و مفاسد دروغگوئی که گذشت بقبلا نکنند بلکه کم قبح آن از میان خلق برشته
شده تا آنجا که آنرا از صفات بزرگواران و کمالات در علم شمرند نمی بینی بچاره اگر در غدا خود میر
و موشن کسی افتد بجهنم فی الجمله بوی اید و دانشش چرخش کند و سخنانش نا شایسته تر نشود

شمرده اش نماید و هزار بار دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و مقابر و مشاهد مقدسه
یکبار گویند و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفو است آن تا قائمه عرش الهی برود و ملائکه
را از خود آزرده و دور نمایند و ابد با کی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کردند
و برای این رشته کلام تمهید است که خواهد آمد انشاء الله تعالی و عرض ام هم در مقام پنجم بیان معنی
صدق و کذب است که باید در وضع خوان و اشغال او آفرید و در مقام عمل رعایت کنند
و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه بر رعایت صدق اسان
و تحریر از کذب باین که دانستی بودن آن را از کبائر و مهمه تکفین در آن شرکتند و ما این
قسم را صدق و کذب شرعی میگوئیم متابعت بعضی از علماء و اعلام تو ضیح هر او آنکه چون ناقل
خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن از دیگری تابرسد باصل خبر و قصه غالباً در نزد ناقل آنچه
نقل کند قطعی و خبری نباشد چه رسد باینکه از او میشود بلکه احتمال است بودن و دروغ بودن
هر دو را باید بدلی و بعضی اخبار و قصص بطرف مظنون میشود و لکن باین ظن و گمان
اعتدال نیست مگر بعضی از آن که از راه مخصوصی پیدا شود یا بدینجهت برسد چنانچه در
محلش مذکور است و از اینجا که جمله از امور محاش بنی آدم و بسیاری از امور مساویشیان معلق
و مربوط است به نقل ناقصین و روایت رواه کند از شرع مطهر نیزانی برای این امر قرار داد
که تا بیان شرع از روی آن رفتار کنند و آنرا محکم بگیرند و از قاعده قانون الهی تجاوز نکنند که
اگر تجاوز کرد در شرع او را کاذب گویند پس ملوا کذب در اینجا مخالف حق و مخالف ضامی خدا و
و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب نفوی و عر نه که کلام مخالف واقع است بلکه گاه
شود که آنچه گوید راست باشد و ناقل خود باین دیده یا خبر را گوید و لکن برای نقل آن شرطی در
شرع مقرر شده که اگر آن شرط محقق نشد نبایست آنرا نقل کند اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند

در بیان اخبار و قصص

با آنکه آنچه گوید راست باشد مثل آنکه اگر کسی زن خود را نسبت بر نهد هر چند عادل است حق راست است
 باشد و خود دیده باشد بنیاد آن را نقل کند مگر آنکه چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را
 که او دیده و اگر کرد باید بر او حد قذف جاری کرد و در نزد خداوند از کار زمین خواهد بود زیرا که
 خداوند عالم در سوره نور میفرماید لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَجِدُوا لِیَ اثْبَتَةً
 فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكْذُوبُونَ چنانچه او در دین یعنی قاضین بر آن دعوی که کرده چهار گواهی
 پس وقتی که نیامورند آن گواهان را پس آن گروه در نزد خدا تعالی دروغگو بمانند و در اینجا تمام
 احکام کتب بر این گروه جاری است و اما در غیر این مقام پس تکلیف ناقل آنست که نقل کند از شخص
 یعنی کسیکه انسان مطمئن باشد نقل او در آن نشود مگر آنکه آن شخص از دروغ گفتن متحرز باشد و بنا
 بر راست گفتن باشد و این سیرت برای او ملکه و عادت شده و باین صفت معروف شود و نزد
 آنکه او را پیشیناستند و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموش کار نباشد و سهو و بیان او زیاد نباشد
 و اما در سیرت داشته باشد آنچه نقل کند و چون چنین شده شونده نقل او مطمئن شود و مدار نظام امور
 تمام عقل او در همه اعصار و قرون بر نقل و اجازت چنین اشخاص است بدون ملاحظه نهیب که بر حق
 است یا بر باطل و فرتی نیست در این مقام باین نقل و روایت او که زبان کند یا در کتابی و وقتی
 از اشیاء کند و اگر از غیر نقل کند و نیز در حکم و عکواست و شرع مطهر و لکن فی الجمله قسیر
 با قسم اول دارد که معلوم خواهد شد انشاء الله و دلالت کند بر این دعوی کلام غیر نظام حضرت امیر
 علیه السلام در ضمن وصایا که نفرزند خود جناب امام حسن علیه السلام کرده اند آن وصایا طولانی است
 و از ایرای جناب نوشته و بیشتر از آنست که رضی الله عنه در شرح ایمانه نقل کرده و تمام آن را
 سید رضی الدین علی بن طاووس قدس سره در کشف المحجوب از مسائل فقه الاسلام کلینی قدس نقل کرده که
 ایشان پسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام در حلیه فقرات آن اشیاء و اختصایات

بیان از آنکه در مقام نقل و روایت

الا عن ثقة فكتب كتابا بالكذب دل و حدیث نقل کن مگر از ثقة و گرنه یعنی اگر از غیر
 ثقة نقل کنی خواهی بود دروغ گو و دروغ گوئی ذلت و خواریست یعنی سبب ذلت و خواریست در
 دنیا و آخرت یا علامت پستی و خوارست مدعی است و قریب باین خبر است آنچه در
 نسخ البلاغه و وسیت از امیرالمؤمنین علیه السلام در طبع مکتوب شریف که تجارت همدانی نوشتند
 ولا تحدث الناس بحمل ما سمعت فكيف بدالك كذا یعنی نقل کن برای مردم آنچه را
 که شنیدی که همین سبب نبالاقی در نقل کردن آنرا که شنیده کافیت برای دروغگو شدن تو
 و موبدیان و خبر است آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب فی الاخبار و وسیت کرده از عبد الله
 بن اعیان گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که از مردم روایت میکنند که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود حدیث گوازی اسرائیلی یعنی نقل کن قصص و حکایات ایشان را که حرجی و
 نیست فرمود ای یمنی این خبر راست است گفتم پس نقل کنیم از بنی اسرائیل آنچه را که شنیدیم
 و بر حرجی نیست فرمود آيا شنيدت كذا کفایت میکند در دروغگوئی مگر آنکه نقل کنند آنچه را شنیده و علامت
 مجلسی قدس سره در بکار در شرح این خبر گفته که دلالت میکند بر اینکه سزاوار نیست نقل کلام حکیمه طینا
 بنقل و نیست از این باب است آنچه گذشت که مصلح دروغ گو نیست چون شش موافق حق
 در ضایع التمسیت و جاهل تمام این اخبار حبره آنکه مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی و چه دنیوی
 بجهت افاده امری و اتقی برای غیر خود را بجا که باید از واسطه با واسطه یا کتب یا نقل نماید باید از شخص
 که اطمینان بقول و راست نقل کند و اگر با اشکال این فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که
 شنیده یا در کتابی نوشته شده خداوند تو بسج و ملامت خلق و ذممت ناقل از نقل کردن آن
 از این ثقة نخواهد بود زیرا که در این امر عذر دارد و در نزد خالق جاعل علما که او را اذن داده در نقل آن قصص
 و در نزد خلق زیرا که مدار امور زندگی ایشان بقول از ثقة و اعتماد بر خبر او است پس اگر ثقات آن را نقل

از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل تسلیم کرد و فرق میان ثقة و غیر ثقة نگذاشت از هر کس هر چه شنید
و از کتب هر مولفی هر چه دید نقل کرد و دروغ برآید یا علما و بر آن مقصده مترتب شد نزد خداوند
و خلق عذری ندارد پس آنچه در حق دروغ گو باین رسیده از دست و ملامت و برایشان میاشد از نکال

و عقوبت در باره او جاری است و نتواند عذر آورد که من نیکو انتم در خدمت چون احتمال دادم
راست باشد نقل کردم زیرا که باید خواهند فرمود مایه تو اعلام دادیم که از هر کس هر چه شنیدی نقل کنی هر چه
هر جا دیدی حکایت نما و از این راه هر که اگر در جاهای اقصادی باید است راهنمایی گرفتار شدی میزبان
نیست و بجات دهنده نداری پس بوقایع دروغ گفتن منتهی و بمخاسن مترتب بر آن مواضع و ترا تا
خواهند گرفت هر چند در وقت گفتن ندانی دروغ است و در مثال صادق مستور نیست که در آنجا که
یا ایها الذین امنوا ان جئکم فاسق بنباء فتبينوا ان تصيبوا قلوبکم الله فصب علی

علیه ما فعلتم فادعین نیز اشاره است بآنچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه شریفه از برای شروع
از عمل بآنچه فاسق ذکر شده ثابت میشود که ندانسته کاری عقلا و شرعا مذموم و منوع و هر شبهه و تمیز
سوئی که بر آن عمل مترتب شود دامن گیر عامل گردیده و از کرده خود پشیمان نخواهد پس باین تاقتل
حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق آن خبر دارد و نه از جانب شرع دستور العملی باین رسیده
که بآن خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر ثقة در نقل البتة عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هر گونه
که از آن نقل بآید دامن گیر آن ناقل گردیده و عاقبت از نقل خود پشیمان خواهد شد بخلاف آن کس
که از ثقة نقل کند که هر چند خود اطلاع بر صدق آن خبر ندارد و لکن چون از جانب شرع انوار دستور العمل
داشته که با ثقة و نقل شخص ثقة البتة باید معامله صدق کند پس هر گاه مطابق این دستور عمل شرعی
رفتار نمود و از شخص ثقة نقل کرد ندانسته کاری نموده و فرضا اگر گفته ثقة خلاف واقع باشد و نقل
آن ثقة مقصده یا مفاسدی مترتب شود چون باید دستور العمل شرع مطهر بوده بجهالت آن بجهت

آنکس نخواهد شد و این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در نزد خداوند جل و علی و خلق معذور
 خواهد بود و نظیر حاکم شرع مطلع که از روی شهادت دو مومن عادل بر دزدی کسی دست
 او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن حدود غیر محل بودند و شکا دیگری بود یران حاکم مجری
 نیست چون بیگانی که در این مقام بدست او دادند عمل کرده و البته تدارک آن خرابی را از جای دیگر
 خواهند کرد پس پشیمانی و وبال در مقام گذشته برای آنست که دروغ یا لاخر باو منتهی میشود که
 عداقت یا در مقامات نقل تقصیری نموده و از اینجا است که امیر المومنین علیه السلام فرمود چنانچه
 در کافی است اذ احذثتم بحديث فاسندوا له الما الذي حدثكم فان كان حقا فلكم وان كان كذبا فليخيه
 هرگاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس آنرا که برای شما این حدیث نقل نموده استند شما است
 و نقل ذکر کنید یا اگر کسی که برای شما حدیثی نقل کرد و خواستید از برای دیگر نقل کنید نام از برای شما بگوئید
 علان گفت که حضرت صادق علیه السلام چنین فرمود پس اگر استند شد توانست آن حدیث و عمل آن برائے
 همه شما خواهد بود و اگر دروغ است ضررش بر همان ناقلی است که این دروغ را بر این شما گفته
 و بلا حمله اجزا گذشته و قانون مقتدر مراد از آن ناقل باین شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام
 او با دیگر که برای او نقل کرده بخوبی است که اشاره شد یا خود دیگر که بیاید انشاء الله تعالی و برای
 این مقام بلامقامات گذشته چند تنیه است که ناچاریم از اشاره کردن بآن تنیه اول چون دانستیم
 که تکلیف ناقل و نقل موردین و دنیای خود و دیگران نقل ثقه است یا آن معنی که ذکر شد چه از
 نیاتش باشد یا از کتاب مولفانش که در این اعصار نقل روضه خوان و امثال او غالباً منحصر است
 در آن و دانستی اینکه در نقل کردن از شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر نقل و خلاف واقع شد بر آن
 ناقل مجری و ملاست نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خبر را نقل کند و لکن ثقات
 دیگر خلاف آن را نقل کنند و گاه بشود که آنچه نقل کرده منافق است یا لعنه از قواعد و اصول

و نقل ثقه بلکه مومن عادل چنین خبر را منافات با وثاقت و عدالت او نداند زیرا که از برای حق
 احادیث و اخبار و قصص و حکایات بسیار سیاری بود در قدیم زمان که علمای اعلام از انضبط
 کردند و آنکه طاهر بن علی السلام برای معاینه آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف مکرر دستور العمل دادند
 و در آنها نیز اختلاف پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم بر آن کشیده تا هر طائفه بحسب
 و مذاق که در بابی فقه داشتند طریقی معین و رشته در پیش گرفتند و ذکر آن مناسب اینجا نیست آنچه
 مناسب این است تنبیه روضه خوان بصیر متقی است بر آنکه اگر خبری یا حکایتی در کتاب عالم دید
 اگر چه در نقل آن از اخبار او محذوری نیست و لکن بایست تا مل کند و ملتفت شود بلکه تجسس نماید
 که علمای دیگر میا و اخلاف از آن کرده یا شد بخوبی که خلاف واقع بودن خبر اول ظاهر و مستوی
 بخوبی که باید ظاهر آن کلام را تاویل نمود پس چنین مقام اولاست نقل خود را بگوید و بنحو خود
 خبر را بگوید که مثلاً امام علی السلام چنین بگوید گفت یا کرد و ثانیاً مخالفت از آنجا سائرین اشاره کند
 که میا و گوش کنندگان مغرور شوند مخصوص اگر صاحب آن کتاب از بزرگان علماء باشد و برای
 توضیح نموده و مثال بزرگتر مثال اول عالم جلیل بی نظیر و عدیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب
 ابرشاد در سیاق ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرت حضرت امیر المومنین علیه السلام گفته
 و من ایدات الله الخارقة للعادة فی میدا المومنین علیه السلام انه کثر
 لا احد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال مثل ما عرف له علیاً
 من کثرة ذلك علی مر الزمان ثم انه لم یلج احد فی معارسی الحمروب
 الا من عرته بشرونیله منه یجرح او شین الا امیر المومنین علیه السلام
 فانه لم یبطله مع طول زمان حربه جراح من عدو و لاشین و لا وصل
 الیه احد منهم یسوع حتی کان من امره مع ابن ملجم علی غتیا له ما کان و هذا

اعجاباته افروده الله بالآیه فیها وخصه بالعلم الیاهر فی مضاهها وذل بذاته
 علی مکانه منه وخصه بکرامته التیان لفضله من کافه الاقسام حاصل تجمه
 آنکه مدت زمان محاربه و مجادله آنحضرت در میدان معرکه یا دشمنان از ایام محاربه همه شجاعان و فزیران
 روزگار شتر بود و پیدانشود از دلیران که پیوسته ایام شمول کارزار بودند کسی مگر آنکه صدمه اندیدی خود
 خورده و جراحتی یا ورسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که بان بد شکل و سیاه شده
 امیرالمومنین علیه السلام که باین طول ایام مقاتله زنده و جراحاتی و عیب و نقصی در بدن مبارکش رسیده
 و از دشمن بدی و کمروبی ندید جز ضررتی که از ابن طهم بکرو حمله یا آنحضرت رسید و این آیه باین است
 که خدا تعالی آنجابران را که در محراب میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرمود و آنچه فرمود و مویده است
 بنحیر یکیش شجاعان بن جبرئیل و در کتابت نقل کرده در قصه ولادت آنجانب که حماد و مریم
 علیهما السلام و در زن دیگر حاضر شدند و آنجانب را مطرودند و در جامه چیدند پس جناب ابوطالب آنجانب
 در آنحال خفته که عبادت عرب که طفل را در کودکی خفته کنند پس یکی از آن زنان گفت این برادر
 متولد شده پاک و پاکیزه کرده شد حرارت این نخواهد شد مگر درست مردی که خدا تعالی و رسول
 و ملائکه اسما و زمین و کوهها و دریاها و اوراد شمن دارند و آتش جنم شتاق او است پس
 کسی گفت این طهم را دی آنجانب با آنحال کلام آن شبح معظم و مضمون این خبر را نتوان باور کرد و گفت
 و اگر داشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آنرا خود آن شبح معظم روایت کرده و بعضی
 بجهل آنها اشاره میشود اول شبح جلیل مذکور در کتاب اختصاص روایت کرده که چون آنحضرت از جنگ
 برگشت شتاد جراحت در بدن مبارکش بود و قلیله را چون در زخمی داخل میکردند از زخم دیگر بیرون آمد و بخون
 که جراح بودند و محاکم میکردند چنانچه خواهد عرض کردند که این قسم قلیله از زخمی بر میزد و در جان او شتر
 و آنجانب در دراکتمان میکرد و مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوسته جانشان نشسته

در کتابت ابن طهم را دی آنجانب با آنحال کلام آن شبح معظم و مضمون این خبر را نتوان باور کرد و گفت

بودند چون چشم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او افتاد اگر سیت و قوم شیخ معظم مذکور تقدیر
 ایضا در انجاء روایت کرده که بعد از وفات انجناب شمرند اثر جراحتیکه در بدن مبارکش بود از فرق
 تا قدم پس عدد آن هزار رسید سیم ایضا آن عالم کامل در آن کتاب شیخ صدوق ره در کتاب
 خصال حدیثی طولانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از محمد بن اصفهیر روایت کرده اند که یکی از علماء
 یهود شرفیاب خدمت آنحضرت شد بعد از جنگ نروان و انجناب ذکر کردند برای این بخت ضعیف
 که خدا تعالی انجناب را امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و بخت موضوع دیگر بعد از وفا
 آنحضرت و در همه مواضع صبر نمود در چهارم از بخت اول الجالی از غزوه احد را بیان فرمود
 و در اخر آن فرمود مجروح شدم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بنقاد و چند جراحت
 که از آنهاست این و این و در دارا از خود انداختند و دست مبارک را بر یک یک آنان چرا
 کشیدند آنچهارم ایضا در آن دو کتاب در همان خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع
 پنجم از قسم اول الجالی از غزوه خندق و چگونه مبارزت خود را با عمر دین عبید و بیان نمود پس
 فرمود بن این ضربت را زد و اشاره کرد بفرق مبارکش آنچشم شیخ طبری قدس و تفسیر مجمع البیان
 روایت کرده که در روز واحد علی علیه السلام را آوردند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتیکه در
 بدن شریفش بود زیاده از شصت جراحت که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان تیر رسیده بود
 پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بآن جراحت میمالید و آنها را شفا میداد آن
 خدا تعالی تا آنکه چنان شد که گویا جراحتی نبود ششم شیخ جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی قدس
 در تفسیر خود بسند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه جنگ احد که اصحاب آنحضرت همه فرار کردند و
 امیر المؤمنین علیه السلام پوسته یا شتر کین مقابله ننمود تا آنکه در روی مبارک سر رسید و شکم
 و دست و دو پای انجناب بود جراحت رسید پس آنجماعت ترسیدند و از ادکناره کردند و شنیدند

منادی از آسمان که میگفت لافتة الاعلى کاسیفت الاذواق ففعلوا ثم غموا ففعلوا
 قطب را ندیدی قده در کتاب خج روایت کرده که در جنگ در چهل جراحت بدین امیرالمؤمنین علیه السلام
 رسید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مبارک گردید و بران جراحت زخمت پس گویند هر چه
 در آن حال نبود و ششم رشید الدین محمد بن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که در روز احد
 حضرت بعلی علیه السلام رسید در حال که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شریکین را از حضرت
 دفع میکرد و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل آنجا را بین میکرد و ششم نیز آنجا از آنجا روایت کرده
 که فرمود در روز احد شانزده ضربت بمن رسید که در چهار از آن بر زمین افتادم پس پاره‌ای خوش روئی
 نیکو خوش بوئی نزد من آمد و بازوی مرا گرفت و برپا داشت و گفت حکم بر ایشان که تو در عطا
 خداوند رسول اوئی و هر دو از تو ضیعت پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آنچه دیدم گفتم فرمود خداوند
 چشمان تو را روشن کند آن مرد جبرئیل علیه السلام بود و همکرمین الاسلام شیخ طبری در مجمع البیان
 بنده معتبر روایت کرده از حدیثی که در روز خندق عمرو بن عبدود از اسب فرود آمد و شمشیر بیاورد
 که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی علیه السلام پس آنحضرت رو بآورد و با سپر که
 بر سر کشیده بود پس عمرو ضربتی بر آنحضرت زد که پیرا دو نیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش
 رسید و از آنجا مجروح گردید و هم علی بن ابی طالب هم قتی علیه السلام در تفسیر خود قریب بهمین روایت کرده
 و بعد از آن ذکر نمود که بعد از کشته شدن عمرو علیه السلام هم شمشیر را برید پس روانه شد بسوی پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و خون از سربارکش میرخت از ضربت عمرو از شمشیر آنحضرت خون میکید و او از هم
 ایضا ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که سربارک امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ خندق
 از ضربت عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آن زخم را بست و در آن
 پس طمضم شد و فرمود کجا میم من در انوقت که غضاب شود این از این یعنی محاسن یا رخسار من از زخم

و اثرم آنکه دندانش شکسته شود و اقسام آنکه دندان پیش رویش شکسته و اشتراک یک زیرین
 چشمش منقلب شود و اثرم آنکه دیوانگیش بریده شده باشد و امور آنکه کجاستش کور شود و
 اعمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای متامل محال و بجز نظر برسد و اما بجز کتاب
 فضائل پس پوشیده نماند که مولف آن اگر چه از اجله علماء است و لکن ظاهر این کتاب را در او
 سن نوشته و لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و در آن اخبار غریبه منفرد بسیار یافت میشود
 و لهذا اساتید فن چندان اعتماد بر آن ندارند علاوه بر این در متن این خبر عیب بزرگی است
 و آن آنست که تمام قصه ولادت آنحضرت و آمدن آن خواتین معظنه بجهت طاعت فاطمه بنت اسد
 رضی الله عنها و جمله از کرامات و گفتگوی جناب ابوطالب با آنها همه را در خانه ابوطالب نقل کرده
 و این مخالف است با اخبار پیشمار و نفس علماء اخبار و مضامین خطیبان شایسته در تمام اعصار
 که ولادت با سعادت آنحضرت در داخل کعبه مظهر بود و این از خصائص آن جناب است که از آنجا
 از دنیا و اوصیاء و در آن شرکت ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذمبه بابا میرانش که پیوسته
 بان افتخار میکنند و هر گاه اصل درست نشد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد به جاعل قسم بان
 همه اخبار معتد به مثال و وم سید جلیل علی بن طاووس قدس اند سره در او اخبار کثیری از پیش
 و لما رجع نساء الحسين عليه السلام و عيال له من الشام و بلغوا العراق
 قالوا للدليل من نساء علي طريق كربلاء فوصلوا الى موضع المصارع
 فوجدوا اجابر بن عبد الله الانصاري رحمه الله و جماعة من بني هاشم
 و رجالة من ال رسول الله صلى الله عليه واله قد وردوا لزيارة قبر الحسين
 عليه السلام فقاموا في وقت واحد و تلا قوا بالجماعة الحمد و المظهر و
 اتهموا المسانم المقتربة الاكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السوء و قاموا في

خلاصه ایام مختصر همین عبارت را جعفر بن محمد علیه الرحمة در کتاب مشیر الاضغان که بیست و چهار
 سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده و حاصل ترجمه آنکه شیطان و عیال حضرت
 سید الشهدا علیه السلام چون در مراجعت از شام عراق رسیدند بدلیل راه فرمودند و مادر از راه
 کر بلایر چون بسر تربت مظهر رسیدند جابر بن محمد اسد را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت
 آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت با یکدیگر رسیدند پس مشغول فوج و فراری و بنا
 تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز باین
 شغل عزا داری مشغول بودند پس میگوئیم سید معظم که کو جلیل القدر عظیم الشان صاحب کمالات
 پاهره و مناقب فاخره است و در زو کافه علمای اعلام مولفات و تصانیفش مقبول و مبلوغ
 است و بسیار فن است و لکن مخفی نیست بر تشدید منصف که مولفات بزرگان دین چه
 در مطالبی که محتاج بفرمان و نظر ثاقب است و چه در امور یکوقت بطول باع و ثبت
 اطلاع است و راستد او و عثمان همه بر یک تیره و نسق نباشد کتابیکه در او اتم تحصیل و شرح
 نویسد و عثمان و قنبط و جامعیت غالباً شایسته با آنچه در ایام تکمیل و ادان عمر تالیف نموده اند
 اگر چه در بعضی چنان می آید که هر کتابی بهر عالمی نسبت دهند و در زمان جلالت و بزرگی که به تدریج
 مشهور و مشهور را به سیده تالیف نموده و حال آنکه چنان نسبت چنانچه پوشیده نیست بر ناظر
 در مولفات او اتم الشیخان و امام الاضغان و این سید جلیل کتاب موف را در او اتم تالیف
 نموده و شایسته بر این دعوی و خویش است اول آنکه طریقه الشیخان در تمام مولفات که موجود
 و علماء از آن نقل کنند بزرگراخذ نقل و سند و است بقدر یکدیگر میور بود و بر آن وقت
 شدند بکلمات سیره الشیخان در این کتاب و کتاب مصباح الزائر که در این دعوی که می از ماخذ و
 شایسته و چنانچه سیرت و عثمان تمام در آن ایام وقت اطلاع ندارد و از این مختصر تر هم نیست

کرده و با اینحال آن قصه را از آن راوی نقل فرموده و این هر دو هرگز با هم جمع نشود و و طمأنینه
 احدی از اجلای فن حدیث و معتدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر متصل اشاره باین قصه ننمودند
 بآنکه ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتناء بود بلکه از سیاق کلاشان عدم وقوع آن معلوم میشود
 شیخ مفید در ارشاد گفته ثرا صریحا بالنسبة ان یینزلن فی دار علی حدة معهن
 اخوهن علی بن الحسین علیهما السلام فافترده لهما دارا متصل بدار
 یزید فاقاموا ایاماً ثم ندب النعمان بن بشیر و قال له یخرج
 لتخرج بهؤلاء النسوة الى المدينة الى ان قال و انفذ معهم فی جملة
 النعمان بن بشیر رسولاً لتقدم الیه ان یسیر بهم فی اللیل و یكونوا
 امامه حیث لا یفوق طرف فاذا نزلوا انکحهم و تفرق هو و اصحابه
 هم لهم کهیئة الحسن لهم و نزل منهم بحیث ان اذا دانسان من جماعتهم
 و قبیع او قضاء حاجه لدر یحتمل فساد معهم فی جملة النعمان و لکن بیان لهم
 فی الطریق و هو یرقی بهم کما وصاه یزید و یرعاهم حتی دخلوا المدينة
 و حاصل ترجمه مقدار شاهد مقام آنکه یزید بنجنان بن بشیر و او از آن ده نفر صحابی است که باقیه
 بودند گفت تهیه سفر به بین و این زمان را بهدینیه برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کند و
 عقب اهل بیت باشد بخوایم که از نظر او بیرون روند و در منازل از ایشان دور شود که اگر کسی از
 مخدرات حاجتی دارد در شرم نکند و لغمان و اصحاب او در اطراف اهل بیت متفرق شوند بمنزله نگهبانان
 و لغمان بصییت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت را با آرام و مدارا برود تا داخل مدینه شدند و نشود که
 ایشان در سیر خود بگریا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز غزاداری کنند و شیخ مفید قدس سره آنرا
 در محل مستند میداند باشد یا دیده و در انیم مقام اشاره بان نکند و قریب بهمین عبارت را ابن اثیر

کامل التواتر بخ ذکر کرده و بطری نیز در تاریخ خود که از تواتر بخ معتبره است مختصری گفته و میگوید
 ذکر از سفر عراق نیست سیم آنکه شیخ مفید قدس سره در سال الثیبه در وقائع ماه صفر فرموده
 و فی ایوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا و مولانا ابی عبد الله
 الحسین علیه السلام من الشام الی مدینة النبی صلی الله علیه و آله
 و هو ایوم الندی و رد فیہ جابدين عبد الله بن حزام الانباری
 صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلاء
 لوزیارة ابی عبد الله علیه السلام و کان اول من زلزمه و یستحب زیارة
 در روز ششم از ماه صفر رجوع حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی
 مدینه طیبه و آن روز زیستکه وارد شد جابر بن عبد الله از مدینه بکربلا بجهت زیارت قبر حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام و او اول کسی است که آنجای را زیارت کرده و قریب همین عبارت
 شیخ طوسی رحمه الله در مصباح معتبره و علامه حلی طاب ثراه در منهاج اصلاح و نعمی قدس سره
 در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارت نیست که روزاربعین از شام بیرون آمدند بلکه
 وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود
 خصوص ان قافله حسب دستور اهل نرید یلعان که بآن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلذریاد
 از دو زیست فرسخ است و اگر مراد ان بود تغییر عبارت نمیداد و در حق جابر که اختلافی در روز
 او در روزاربعین نیست بود و در اینجا رجوع تو نیز مودود و در حال این کلمات هم نیست و زیاده
 ایشان بگوید الا ذکر ان در وقائع ماه صفر از جهاتی اولی بود چهارم آنکه تفصیل در دو جای
 دیگر که با همی سلی در دو کتاب معتبره موجود است و باید ذکر کرد از ورود اهل بیت طهارت و ملاقات
 ایشان با جابر در اینجا نیست اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی که از آن

ابوعلی پسر شیخ طوسی است رضوان الله علیه و کتابش المصطفی که از کتب نفیسه ^{سمیه} موجود است
 سند روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیه بن سعد بن خباده عوفی
 کوفی حدیثی که او نیز از روایات امامیه است و اینست در رجال خود تصریح کرده اند که او راست
 گو بود و در سنن وفات کرده روایت کرده که گفت با حبابیرون ^{رضیم} بخت زیارت حسین
 بن علی صلوات الله علیهما نگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکنایه و اجمال آن آنکه
 جابر غسل کرد و خود را شبیه محراب نمود و پیوسته خود را بشوید و چون نایب ابوعطیه پیش را بقبر
 مطهر رساند پس بهوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوزد از خفانی جگر سوز را بنفرت عظمی
 کرد و نگاه بر شهید اسلام کرد و در آخر کلامش گفت که ما نیز شریک بودیم در آن امر که در اهل شام
 یعنی مجادله و مقاتله و نفرت و زنیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دشمنی داشت عظیمی گفت ما هیچ کس را
 و شمشیری نزدیم و سرهای این کرده از بدن جدا و زنا نشان پیوسته و فرزندانشان قتل شدند چگونه
 در ابر با انبیا شریک باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کسی که دوست
 دارد عمل قومی یا ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت نیت من و محاسن بر همان نیت
 حسین علیه السلام و اصحاب او است نگاه فرمود مرا برید بطرف خانه ای که رفتم چون قدری از مسافت
 راه طی شد فرمود ای عطیه آیا تو را وصیتی میکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس
 امر کرد و او را بدوستی و دوستان آلی محمد علیه السلام دشمنی با دشمنان ایشان و از این خبر شریف
 معتبر معلوم میشود جابر چند ساعتی پیش در اینجا در ناک بگردی ملاقات نمود و بسبب هلاکت نشود
 که اهل بیت دارد شوند با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابدان
 بان نهند و هم سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصلح الزائر در اعمال روزاربعین روایت کرده
 از عطاء و ظاهر اجماع عطیه مذکور در خبر سابق است گفت من با جابر بودم روز نهم صفر چون بغاضبه

رسیدیم آنگاه قصه غسل و سحر و هیئتی را ذکر نمود و پس از آن اقامه زیارتی را اذقل کرد که بآن حضرت
 سلام کرد و معروف است که در زیارت بنیات الاله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین
 علیه السلام و نیز مختصری برای شهیدان آنگاه رفت بر سر قبر ائمه افضل علیهم السلام و زیارت کرد
 نماز گجای آورد و رفت و ابد اشاره در آن حضرتان قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی
 باور کند که حضرت مبارک علیه السلام با نجایاید و در ظاهر اول زیارت آنجانب باشد و اشاره بآن
 نشود و زیارتی و سخن از آن حضرت نقل نکند و از جای نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز
 بآن عمل کنند چه چگونگی آنکه این مختصر و طریقی از بزرگان محدثین و معتدیان باب سیر و تواریخ است
 و نقل از وراثت اعتبار چنانچه از نقل اعظم علمای قدیم ازان و از سایر مؤلفاتش معلوم میشود
 و کمال فساد که اصل نقل صحیح بی عیب در دست نیست و این نقل موجود که با و نسبت دهند
 اشتباه است بعضی مطالب که مخالف اصول مذہب ائمه از اعدادی و جمال بجهت پاره از
 اغراض فاسده در آن کتاب حاصل کردند و اینجمله از حد اعتبار و اعتماد افتاده بر مفردات آن
 هیچ واثقی نیست و لهذا ما قصه در و اهل بیت را یکبار یاد را بعین با و نسبت ندادیم و حال آنکه قریب
 عبارت ملوف را از آن نیز دارد و عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور و بعضی رسائل خود که اوجهی
 مسئله است حرمت بسیاری در تطبیق اعظم منکرات آن کتاب بر اصول مذہب و کتب معتبره
 و در آن پوشیده نیست که بزرگ کلف حاصلی ندارد بهر حال دعوی این اعصار برای آن مقتضای نسخ فسخ
 بریاده و نقصان دیده شده و آن نسخ در این مطلب مقتضی اهل بیت جلالت را زان حرکت از
 کوفه از راه تکریم و موصول نصیبین و حدیث شام بردند و آن راه راه سلطانیست و غالباً آباد و بکره
 بسیار و شهر طائی همواره جوهر میکنند و از کوفه تا شام از آن راه قریب نیست و قضایای عذریه
 و بعضی کرامات در ایام سیر از آن راه در آنجا موجود و نشود تمام آن اگر کسی ضاعین باشد سیرا که در

از آنها داعی بر وضع نیست و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سیر از راه بود یافت میشود از سائر کتب معتبره مثل قصه دیر راه قنبرین و بروز کرامت باهره از سربارک در اینجا چنانچه این شهر آشوب در مناقب خود نقل کرده و قنبرین در یکنمزی حلیت است که در سینه سید و پنجاه یک بهمه غارت روم خراب شد و قصه کجی یهودی حرانی و شنیدن او تلاوت قرآن از سر سنور در وقت عبور از اینجا و اسلام و شهادت او چنانچه جمال الدین عطاء الله بن السید غیاث الدین فضل الدین بن السید عبدالرحمن محدث معروف در کتاب فضیله الاحباب نقل کرده و گفته قبر کجی در اینجا است و معروف است یحیی شهید و دهاد بر قبر او سجده و حیران شهری بود در شرقی فرات در بلاد جزیره دان بلاد سیت مابین فرات و دجله و نیز قریه ایست از توابع حلب احتمال هر یک میرود و او نیز اکثر آن منازل را هم برده و قضایا نقل کرده و با آن در آن با آنچه ابو مخنف گفته و تصحیح عالم جلیل بصیر عماد الدین حسن بن علی طبری صاحب مولفات را نقله مثل اسرار الامته و غیره در کتاب کامل السقیفه که معروفست بکامل بهانی بر آن در آن سیر و آمد و موصل و نصیف و ابلک و سیافارقین و شیرز عبور نمودند و آمد کناره دجله است مثل موصل چهارم در سه منزلی شام است و پنجم نزدیک بیابان است که از بلاد جزیره است و ششم قریب بحماه بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات برای این منازل نقل کرده و محل گذشتن سربارک در معرّه که دیرو فرسخی حلب است و از قرائی او است چنانچه بعضی از علماء اعلام نقل کردند و ذکر این منزل و چگونگی رفتار اهل آن با لشکر این زیاده و نقصانی موجود است و نیز طاحسین کاشفی قضایای متخذه و رعین عبور از بسیاری از آن منازل در کتاب روضه الشهداء نقل کرده و غیر اینها وضع که حال در نظر نیست و غرض تسک و تشهدا و بهر یک از آنها نیست هر چند بعضی از آن در نهایت اعتبار است بلکه از مجموع آن

منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بود علاوه معارضی و خلائی از اخبار و کلمات
اصحاب تاکنون بنظر نرسیده و چون عاقل تامل کند سیر از کربلا بکوفه و از آنجا بشام بابل و اقل
ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا بکربلا در مدت چهل روز از متعفات خواهد شمر و اگر از آن
گفتیم اغراض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بصره و غربی فرات بود انهم بعد از تامل صادق نظیر اول است
چه از کوفه تا شام بخط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم در کوفه سیزدهم
العقاد آن مجلس بشیوم و ایام رفیق قاصد بشام و مراجعت بکوفه کمتر از بیست روز چنانچه در تفصیل
گفته نشود و این استند ان ابن زیاد و نیزید و حمل سیر از بشام بعد از آمدن جواب سید و مظهر
نیز ذکر کرده و این اثر در کامل نقل کرده که چون آل حسین علیه السلام بکوفه رسیدند این زیاد و اشیان را
حبس نمود و قاصد می نزدیک فرستاد و اخبار کرد بحال ایشان روزی سنگی در آن مجلس افتاد
که مکتوبی بان بسته بود و در آن نوشته بود قاصد می بجهت امر شما نزدیک رفته روز فلان با شما رسید
و روز فلان بر میگردد پس اگر او نه بکبیر شنیدید پس یقین کنید که شمار انخواهند گشت و اگر نه شمارا اما
دادند چون دور و زیار است روزی آمدن قاصد مانده بود باز سنگی که بان نوشته بسته بود با آنجا افتاد
و در آن نوشته بود و صایای خود را بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد
رسید معلوم شد نزدیک امر کرده که ایشان را نزد فرستند و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر دراز
بحار احتمال داده که استند ان و جواب بتوسط کبوتر بود که ملوک باقی از ابجهت قاصد می و بر وزن
از بلدی ببلدی می تربیت میکردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار
متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الدمشقی تصریح کرده در کتابت رلیف
که اصلاً آن قسم که انرا احام بدی و حمام رسائی میگویند در موصی بوده و ملوک اطمین بسیار با او آشنا
داشتند و از کتابت الم حکام محیی الدین ابن عبد الطاهر نقل کرده که اول ملوک که انرا از موصی

نقل کرد نورالدین محمود ابن زنگی بود در شنبه و با حمله از اقبال گذشت که یکماه در حبس شام بودند
بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول غرادر می بودند چنانچه در کل برائست و محمد بن بربر طبری
در تاج خود گفته که زید ده روز ایشان را در خانه خود نگاه داشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد و در
مراسمت باندهایت جلالت و اکرام توانی دو قار در شرب می کردند چنانچه از کلام شیخ مفیدره که
گذشت و دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم می رفته باشند تا
قریب بیست و دو روز خواهد بود و حال آنکه از آنجا بخت قتل آید و سائر مایحتاج میسر نباشد
خداوند من برای ائمه زینان و کودکان و ضعیفان ششم آنکه باریدن حضرت سجاد علیه السلام در
آن روز بکربلا و جماعتی از مردان بنی هاشم و شرف شدن ایشان زیارت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام جایز در یک روز بلکه در یک وقت مناسب نبود جابر را اول زائر آن حضرت گویند و این
از مناقب او است و شیخ مفیدره در سلسله شیخ چنانچه گذشت گفته و مکان اول من اربعه و شیخ
طبرسی در صیاح فرموده و مکان اول من ذلک من النعم و شیخ ابراهیم قمی ره در حاشیه فصل
چهل و یکم خود گفته و انساب السعید زیاده الاربعین لان وقت ضعیفوم العشرین
من صفر و خاتمه الاربعین یوم ما من مقتل الحسین علیه السلام و ما
هو الیوم و ما من ورد فیه جابر بن عبد الله الا انصار علی بن ابی طالب
صلی الله علیه و اله من المدینة الى کربلا لزیادة الحسین علیه
السلام و هو اول من زاره من الناس زیارت مذکور در متن کتاب زیارت
اربعین سیگویند زیرا که قتش در روز بیستم صفر است که چهل روز از شهادت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام گذشته و از روزی که دارد شد در آن روز جابر انصاری از مدینه بکربلا جهت زیارت
آن حضرت آمده و کسی است که آنجا زیارت کرده و زمان و چگونگی گفته شده

زائر اول جناب است ۴۰ جان فدای آنکه اول زائر است
 و مقصود آنکه بر هر ناظمی در کتب مقاتل مخفی نیست که بعد از آنکه امت ظاهری حرس پلید تیرید و
 خواستن و مخیر نمودن آل الله را بین ماندن در شام و گشتن بطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن
 ایشان مراجعت الالبیت بعزم مدینه از شام بیرون فرستند و از عراق و کربلاذکری در اینجا نبود و
 بنا بر متن انصوب بنود راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا میشود و قدرشترکی ندارند
 چنانچه تیر و دین شنبه شده و از اختلاف طول بین سه بلد با یکدیگر معلوم میشود پس هر که خواهد از
 شام بعراق رود از اینجا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اطمینان از اینجا بین عزم بیرون آمدند
 چنانچه ظاهر عبارت ملوف است بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او هرگز برای ایشان سیر
 نبود و نشود و در آن مجلس ذکر می فرمایند عزم نشود و ظاهر است که در سیر بعراق خیر یا ترتیب مقتضای
 مقصدی نداشته باشند و گمان نمیرود با آن خبیث سریره یزید و پلیدی فطرتش اگر اظهار میکردند
 و اذن میخواستند راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را د و چندان کند با آن دنائت
 طبع و بیجانی که دوست دنیا را بدو بگوید این بعوض آنچه از شمارفته بهر حال این استبعاد و شک
 بالمره و لوث را از کلام آن راوی مجهول که در ملوف از او نقل کرده و البته یکی از اهل سیر و توارخ
 است میرد و چون منضم شود بان شواهد متقدمه اساس این احتمال از اصل خراب خواهد شد
 و با این حال اجبار خبر می رود و خوانان بوقوع این فتنه بجز کلام مذکور کاشف از نهایت
 جهل و تجریت و کاش بهمان چند سطر ملوف یا مقفل بی مخفقتاعت میکردند و انرا مانند
 ریشه درخت در زمین شورش از قلب ویران نمی گاشتند و انکاه این همه شاخ و برگ از او
 نمی رویانیدند پس از آن این همه میوه های گوناگون اکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان
 حجت بالغه خداوند حضرت سجاد علیه السلام میسر و دروغ و وقت ملاقات خیالی با جابر

نقل بھی نمودند کار بیا نیا رسیدہ کہ عطیہ کو فی حدیث تالیفی را علامہ جلوسک بیا نیا انصاری مدنی کو دے
الگاہ اور آزاد کنندہ چون مرثوہ ورد والہ الہییت را بر آئینی آورد و لنعم ما قیل۔

چہ خوش گفتست سعدی در لہجہ
الایا ایسا لہجہ اور کاسا دہاوا

ما اجزایم علی الرحمن و علی انتہاک حرمتہ الرسول و آلہ علیہم السلام تسبیح و دوہم خفی یا نیکو بخت
 پنجم از خبر شخص ثقی و نقل او بکلی نقل مومن عادل پیدا میشود برای سامع ظن یا اطمینان نیست بعد از
 چون ناقص مذکور عمدادر و غنیگوید و احتمال نسیان و خطا در ان امور مخصوصه کہ از ان خبر پیدا

بعید است و اعتنائی بآن نیست اگر واسطه بعد از او نباشد و اگر واسطه یا واسطه بعد از او باشد
از او باشد بلکه سلسله زیاد و عهد طولانی و نقل از کتاب عالم فقه شود و او از کتاب دیگر و مکتب مثل
ناقلین این اعصار تا عصر آئمه علیهم السلام و مؤلفین آن طبقه از واسطه و از باب بیرون و از خارج

اسباب عدم اطمینان بآن خبر بیکه کثرت وجود خطا و نسیان و سقوط و تسبیح و تحریف و تصحیف
کاتب و معلوم نبودن کتاب فلاخی از مولفات آنکه یا نسبت میدهند و معلوم شدن عدم و نسیان
صاحبت بیکه ناقل حجت عدم خبرت و بصیرت یا از اطمینان داشته و غیر آنها بسیار شود لهذا

متدین درست کار نباید بجز دیدن خبری و حکایتی در کتابیکه لعالمی نسبت میدهند قناعت کنند
چیز باشد که انکتاب را در او اهل سن نوشته و هنوز بمقام تمیز دادن صحیح از سقیم و ثقه از غیر ثقه
نرسیده و چنانچه در تنبیه گذشته بآن اشاره شد و از اینجا خبر موثوره دلی اصل و ماخذ و مخالفات

نفقات بلکه اخبار کا دب یقینی در ان یافت میشود مثل کتاب محرق القلوب تالیف عالم جلیل اخوند
 ملا محمدی نراقی که از اعیان علماء دهر و یکی از مہدیین خمسہ عصر خود بود علاءء براخہ بزرگان دین
 اعتراف بہ علوم مقام علم و فضل او کرده اند مولفائے شیقہ او در ذمہ و غیرہ مثل الواسع و مشکات العلوم

و غیر آن خود شاهیت صادق و دانی در اثبات این امر با خیال یافت میشود در این کتاب

[illegible]

که ناظر بصیر متعجب میشود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالبی را مثلاً با جناب خرمی بدون آنکه نسبت دهد به عالمی یا کتابی نوشته در قضایای روز عاشورا که چون بعضی از یاران جنگ رفته شهید شدند ناگاه از میان بیابان سواری مکل و مسلح پیدا شدند که پیاده سوار بود خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپر مدور بر کتف در آورده و تیغ یانی جوهر دار چون برق لامع حائل گرد و نیزه چیده در دست گرفته و سایر اسباب حرب را بر خود آراسته کمال برق المانع والبدار الساطع بمیان میدان رسید و بعد از طریق و جولان روی بسپاه مخالف کرد و گفت هر که مرا شناسد بناسد منم تا ششم بن عتبه ابن ابی وقاص سپر عمر سعد جنگ پس روی بابا حمصین علیه السلام کرد و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله اگر سپر عمر سعد جنگ شما آمده من آمده ام چنان خود را نشانما کنیم تا آخر قصه میاثرت و کشته شدن او که تمام آن دروغ است جز ما زیرا که ما ششم از شجاعان معروف بود از نجهت او را مر قالی میگفتند و انفاصه از زبان رکاب طغیانشاب حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و علم بزرگ اردوی جلال و رایت عظمائی عساکر منصوره در جنگ صفین در دست او بود و در همان روز که از جند الله عمار یا سر و جماعتی بدرجه شهادت رسیدند و از لشکر معاویه ذوالکلاع معروف و عبید الله سپر عمر هلاک شدند ما ششم نیز شهید شد با اتفاق علمای رجال و مؤلفین غرض صفین و در کتاب صفین نصرین مزاحم بر آیات حدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلا دست او را ذکر کرده حتی بعضی مرثیاتی که برای او گفتند و شبهه در کتب آنچه در محرق و قبل از او در رفته کاشفی است نیت و این عجیب تر آنکه نوشته چون سپر هزار سوار برای مقاتله با ما ششم فرستاده حضرت نیز بر او خود فضل را با ده نفر از انصار برای اعانت ما ششم فرستاده که آخر قصه مجعوله که بایست از کتاب محراب سبحان الله اینهمه رنج و تعب علمای انساب و مؤلفین

حالات آئمه علیهم السلام کشیدند و فرزندان حضرت امیر المومنین علیه السلام را از ذکر و انابت ضبط
نمودند و اگر نادرسی فرزندی دیگر از انجذاب نام برده بان اشاره کردند فضل نامی تاکنون در آن
شماره دیده نشده و از این رقم در کتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی گاهی کلامی دارد
که کاشف است از تالیف آن در او ائلس من قبل از دخول در مقامات علیه مثل آنکه گفته باشد
غلامی بود شوزب نام تا اینکه میگوید غلام گفت ای مولای من و من خبر این است و جاعه عایش
بن شیبب الشاکری و معه شوزب و الشاکر راجع شاکر قبیلہ است و همین
از طائفه همدان که از اولاد شاکرین بر بختین مالکند و عابس از آن قبیلہ بود و برای سولی حاکم
عبدیه در لقت عربست در هر جایی بناسبت انجایی از آنها را ده میشود و لکن چون از اباطنه
و قبیلہ نسبت دهند مثل آنکه بگوید مولی بنی اسد مولی از مولی یقیف غالباً را یکی از دومی
است **اول** حلیف یعنی هم قسم باینکه شخصی از طائفه بجهت تقویت و حفظ خود از دشمنان
نزد قبیلہ با قوت و شوکتی میرود و با آنها هم قسم میشود و بخوایند در جاهلیت و اسلام در میان قبایل
عرب رسوم بود پس آن قبیلہ در وقت شدت و سختی و هجوم اعدای او را یاری میکند
و و هم نزل یعنی آنکه از قبیلہ خود بجهت بعضی اغراض مثل وسعت معاش یا قرار از نامالومات
شلا هجرت میکنند و در قبیلہ دیگر منزل میکنند و برفتار و کردار در رسوم زندگی آنها عمل میکنند
و در پیشتر قواعد رسومه موالیان هر قبیلہ باین دو معنی در حکم آن قبیلہ است و شوزب مولی شاکر
یعنی حلیف یا نزل طائفه عابس بودند و از آن سفر مبارک با او صاحب بودند آنکه غلام و تابع
او بود چه شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته اند و کان متقل صافی الشیعة
و برای مثال همین یک مورد پس است و گاه شود که مولف کتاب بجهت اظهار طول
یاغ و کثرت تجربه و اطلاع و داشتن کتاب بحصر و احصار و جامعیت کتاب کجای و کجای نوشته ضبط کند

و در اینجا شیت نماید و از مفاسد عظیمه ترتیب بر آن غفلت نماید و اهل آن مفاسد سحر به و تهنه را بکار
 از دین و ایمان است بر متنقصات و کاذب و ضعیف جمع شده در آن و تسک کردن ایشان بخرابی
 از اخبار موجوده در آن کتابت قرآنی و بی پای ساز اخبار امانیه چنانچه گاهی خود احتجاج بیکای بعضی
 کرامات از قباعت مطهره آمده طاهرین علیهم السلام جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم میشود و دروغ
 و بی اصل بود و غرضشان از این اقمرا نشر و تلو و خلاف نامزدن اجوام کالانعام است که ساز کرامات و
 معجزه که این طائفه برای الله خود تقل کنند همه از این رقم است پس چنین مطالب و ادعیه و اخبار
 بی اصل و پایه را در کتاب درج کردن و بدست خود دشمن را بر خود چیره و مسلط کردن خلاف عقل
 و دیانت است و از این رقم کتابست جمله از مولفات آقایان بر خانی قزوینی رحمهم الله و لکن
 و بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر سهل گردانند زیرا که در آنها مآخذ روایات و حکایات را ذکر میکنند
 لهذا معتبر و غیر معتبران معلوم و صحیح از سقیم جدا میشود و آنچه بی مآخذ است یا از ذکر آن از کثرت
 بی پای شرم کنند آن رقم را بلفظ و ابیتی و در روایتی و بعضی گفتند و اشغال اینها بیان میکنند و گویان
 بهتر آن بود که اصلا متعرض نشوند چه هر ناظری بهره از تمیز ندارد و لهذا اعلام درست کار از آن روایات
 اعراض کردند بآشتن یا دیدن آن مآخذ و اشتغال بتالیف در تمام عمر و گاه شود و مولف
 کتابت کثرت اخلاص و شوق نشر فضائل و ذکر سبب انعام علیهم السلام با داشتن قوه تمیز
 صحیح از سقیم التفاتی با آنها نداشته و فرقی بین آنها نگذاشته چه غرض از عظم دادن و بزرگ شمردن
 آن مصائب و سوز آمدن قلوب است پس هر چه سبب آن باشد بقول بعضی از طرف این طائفه خوش آید
 بلکه کار را با بخار سازد که اخبار و احمیه و حکایات کاذبه را بزرگ پاره اعتبارات ضعیفه و نکات ضعیفه و تحسینات
 باره با اعتقاد خود محکم کرده و در عداد احادیث معتبره درج نماید بخاطر دارم و ایام مجاورت که کتابت
 و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه که تخریف فضل و اتقان عدیل نداشته است

روضه خوانی از حلقه اندویدارش از محاریف این طائفه بود و اجزاء کهنه از میراث پدر داشت
خدمت شیخ استاد آورد و غرضش استعلام اعتبار و عدم اعتباران بود و آن اجزاء را اول و آخر
بنمود و در حاشیه آن نوشته بود که این از مولفات فلان و یکی از علماء جبل عامل از تلامذه محقق
صاحب معالم را اسم برده بود چون در ترجمه حاشی نذکور بود مراجع بنمود اصلاً در مولفاتش
اسمی از نقل نبرده بود و چون در خود اجزاء مطالعه کردند معلوم شد که اکثر اشمال آن بر
اکاذیب و انحراف و اخبار واهییه احتمال نمیداد که از مولفات عالمی باشد پس آن سید عامل اجزاء را
فرمود از نشر آن و نقل از آن و لکن بعد از چند روزی بنیاستی مرحوم فاضل در بندی اخوند
ملا آقا مطلع شد و آنرا از آن سید گرفت چون مشغول کتابت سرالشماده بود روایات آن
اجزاء اشفر قادران کتاب درج کرد و بعد از اخبار واهییه و مجعوله و غیره آن افزود و برای فحاشین
الابواب طعن و سخریه و اشتهار باز نمود و تمش او را با پنجاه کشته که عدم اشک و گویان را به شمشیر
سواره و دو کوه پایه رساند و برای جماعت روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود که هر چه
کیست نظر ادران بترانند با عزت رسانند و در بالاسی بنا بر با نهایت قوت قلب شنید ذکر کنند که فاضل
در بندی چنین فرمود فاضل نذکور از علماء بهرین و فاضل معروفین و در اخلاص نجاس آل عبا
علیه السلام التنبیه الثنابی نظیر بود لکن این کتاب در نزد علماء فن و نقادین احادیث و سیر
بی توقع و بی اعتبار اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ماقبل و قلت بصیرت او است و لایق
یائمه خود و در آن کتاب بقرین بعضی روایات آن اجزاء و نظور علامات کذب و وضع در آن
کرده و لکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابی باروایات اجزاء شرکت
و از طالعیم سیه برای خود مرحوم نذکور شافقه نقل کرد که سن و در ایام سابقه شنیدم که فلان
عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد ساعت بود و من در آن وقت این را غریب

در کتابت و نقل و اعتبار

شدم و تعجب شدم از نقل این و لکن حال که تامل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع باین
 کردم که این نقل راست و انهمه وقایع نشود مگر در آن مقدار زمان این حاصل فرمود ایشان
 است بجهت طول زمان عین الفاظ ایشان بجا نمانده و در آن کتاب نیز از آن قصه است کرده و از
 این فقره بی بر سلیقه ایشان باید بود و گاه شود که بنامی مولف کتاب بر آن نقل
 کتب معتده است لکن بجهت عدم مهارت و خیرت بر حال علماء و ارباب سیر و موضوعین و نه داشتن
 قوه تمیز ثقات ایشان از غیر ثقات باشد و بر کتابی از سیر تواریخ اعتماد کند و در نقل غالباً
 خود را بر آن گذارد و لکن در زوایای خبره چندان اعتبار می ندارد و مطالب بسیار در آن
 نشان دهندند و کتاب آن مولف منکرات عدیده یافت میشود بآن بنا و دعوی بلکه با افتخار
 و طعن بر دیگران و از این رقم بعضی مقاتل یافت میشود چون ذکر آن خالی از غصبه نبود شماره
 نکردیم و نتیجه تمام این کلمات آنکه چنانچه روضه خوان بنامی درست کاری دارد و مشتاق است
 که خود را در سلاک ملازمان خاص در آرد و در خود قوه تمیز کتابست همه چیز از تفقه غیر عالم با
 از کتابست معتد بهر چند از عالم متقی باشد نمی بیند و یا بمقام نرسیده از اساتید اهل فن جو یا شود
 و از تفقه ایشان تجاوز نکند و الا که با غوای شیطان رسم تازه گوئی را گذاشته و از هر کتابی هر چند
 جنک مرغوبات باشد نقل کند و از اهرام بصورت جزم بیان کند البته خود را همیاسازد برای تمام قضا
 نه کوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمان شاه خدمت عالم کامل جامع فرید اقا محمد علی صاحب
 مقام و غیره قدس اندر روضه رسیده و عرض کرد و خواستیم بنماید آن خود گوشت بدن مبارک
 حضرت سید الشهدا علیه السلام را سیکتم آقا و را نمی شناخت سر بریزند اخت و تفکر شد پس با و فرمود
 شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن بپایه سیم مستوفی
 که علماء بهر چنین اعتماد دارند و دعوی کنند که در آن چهل شب در روز که خدای سبحان علیه السلام

در بالایی کوه طور سینا با خداوند تبارک تعالی کلامه داشت الواح تورات بر او نازل شد و در آن
 ششصد و سی و ده حکم بیش مکتوب بنمود و نیز قانون و مراط السعیده لسانا را و آنها شد و در سینه
 انجذاب نوشت شد و آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوبی بود و چون از مناجات فارغ و از
 کوه طور مراجعت نمود هر دو را در حنیفه طلسمید اول آن قانون مکتوب یعنی تورات را با او تعلیم نمود
 انگاه قانون ربانی در روایات لسانی را با او موخت و هر دو پس از موختن آن دو قانون برخاست
 و بر طرف راست جناب سبئی نشست انگاه دو پسر هر دو را بکار و اتمام داخل شدند و آنها نیز
 مثل پدر خود هر دو قانون را موختند انگاه یکی در طرف چپ و دیگری در طرف راست
 جناب لئو ن نشست انگاه هفتاد و شش آمدند که ایشان را مشایخ سبعین میگویند و هر دو قانون را با
 گرفتند و در حنیفه نشستند انگاه کسی که مشایخ تعلیم بودند آمدند و یاد گرفتند باین طریق که هر دو برخواست
 و هر دو قانون را برایشان خواند پس هر دو پسرش برخاستند و آن دو را برابر آنها خواند پس مشایخ
 سبعین که تیره آنرا خواندند و آن شخص چهار مرتبه آن دو قانون را شنیدند و حفظ کردند و فرستاد
 و میگفتند اینها بر سر علی السلام بدست خود سیزده نسخه از آن قانون مکتوبی نوشت و به فرقه
 داد و الا آن روایات ربانی را پس بیوشع تلقین نمود و بیوشع را چون وفادار شنید مشایخ سپرد
 و مشایخ به هم میران تا آنکه رسید جناب ایسا و او به یارخ داد و یارخ به عزرا پسر دو عزرا پسر شمعون
 صادق و شمعون به یثیم کونوس و او به یونی بن نحیمان و او به موسی بن یوسیر و او به تهمان
 اربلی و بیوشع بن برخیا و این دو به یهودا بن یحیا و شمعون بن شطاه و این دو به شمایا و ابلی طلیون
 و این دو به یعلی و او به پسرش شمعون و او به پسرش کلسیل که در عصر جناب عیسی بود و او به پسرش شمعون و او به
 پسرش کلسیل و او به پسرش شمعون و او به پسرش یهودا حق و او به پسرش مقدس پس از طول
 ایامت که آن روایات و دست قانون از سینه سبیه میر سیکرد این یهودا آنها را در مدت چهل سال با

زیاد در کتابی جمع کرده و نام او را ستانگداشت و این کتاب را یهود بغایت تعظیم کنند و معتقدند
 که تمام آن از جانب خداوند واجب التسلیم است و در میان ایشان رواج نام دارد و در
 وند ریس بلکه گویند قانون مکتوبی توراته بمنزله آب است و ستاین از شراب مخمر و ج بهابا نیز بنا
 آن و گاه تشبیه کنند اول باب نمک و دوم را فی فضل و ابابیر گوارا و علمای بزرگ یهود و تفسیر برای
 سنا نوشتند یکی در قرن سیم و در او شلیم یعنی بیت المقدس و دیگری در اول قرن ششم در بابل
 و این تفسیر را کرا او شلیم و کرا بابل گویند و کرا معنی کمال است یعنی کمال توراته است و مجموع
 این دو تفسیر را کرا لان گویند و چون با سنا جمع شوند ترا طالموت گویند و بجهت تمیز کار می گویند
 طالموت او شلیم و طالموت بابل و بجهت اطلاق اول و سهولت دوم غیبت یهود ثبات
 پشته و اعتقاد ایشان بآن زیادتر است این خلاصه معتقد ایشان است در انقیام و حاصل
 آن آنکه کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک و تعالی در شب طور بر قلب جناب س
 علیه السلام نازل شد و تا قریب بدو هزار سال محل این کلمات صد و اربعه و او صیاد علیه السلام
 بود و از سینه بسینه نقل میکرد و چون در منزل آخر به سینه یهود احق و دوش رسیده انرا از سینه
 خود بیرون آورد و در کتابیکه نام آن سنا است جای داد و صدق تمام این اعتقاد و دعوی
 و کذب آن یا صدق بعضی و کذب بعضی بر معلوم نیست و از اهل بیت عصمت علیه السلام را
 باب چندی بنظر رسیده علی صد و چهار کتاب خصال روایت کرده و از ابن عباس که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عز و جل را گفت بگفید بست و چهار هزار کلام در شبانه روز
 یا موسی علیه السلام دو ساعت طعامی و شرابی خورد و چون برگشت بسوی بنی اسرائیل از شنیدن
 سخنان او سین ششصد و شصت کلام حق تعالی که در سماعش جای گرفته بود و این خبر
 فی الجمله تصدیقی از اصل دعوی ایشان میکند بهر حال بر خوان مومنین مخفی نماند که بلا حجت

اخبار متواتره در میان مسلمانین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در استهای سابقه گذشته نظیر
 در این است واقع خواهد شد و در اخبار البدر علیهم السلام بعضی از آن وقایع و قصص این است
 منطبق گردند بر وقایع احم ساله مخصوص بنی اسرائیل با لیسیت برای این قصه مذکوره نظیری
 در این است باشد و اقرب البصر را بنود واحدیر اندیم بان اشاره نماید و لکن جماعت روایان
 چشمه را در روشن روی ما سفید و صدق اختیار بنویسند و در مورد کور و اوج و هویدا نمودند
 و با قوال و افعال خود نظیر آن واقعه را در این است بمقام حسن و عیان در آورند و توضیح این
 احوال آنکه روایات بسیاری در این باب بزبان عبری که بهترین اسباب صحت سند و قوت
 متن خبر است در نزد بسیاری از این جماعت است که بعضی از آنها در نهایت فصاحت و بلاغت
 است در السند و مضامین و اثر و آثار را با تمام قوت قلب بالای سنای خواهند و برای حمله از آنها
 راوی مخصوص همین گفته و نام برند و مجالس اتم را بان اخبار و حکایات روئقی تازه دهند و در
 استوارند و چشمه را بگریانند و آنها را بپند نمایند و لکن در سنین متطاو که گذشته بقدر قوت و
 فصاحت و بدیل میسر بهمت در صد و پید کردن ماخذ آن اخبار و کتابیکه از این طائفه
 روایات را بر داشتند و پراکنده خود و جماعتی از اهل طلاع و خبرت و ارباب دانش و بصیرت آنکس
 اثری از آن پیدا نشد و در کتب اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب محصر و حد و طبقات
 گذشته نشانی از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل حواشی ضعیفه در مقام
 داشتند و مکرر سوال از ماخذ شد گاهی حواله کردند بکتاب بعضی از علماء مثل سید خراسانی و مثال
 او که از حشمت ساجین در اینها مندر عمری صرف کرده و رنج بسیاری کشیده آنگاه است آمد
 معلوم شد حواله بی محل بود و گاهی حواله بکتابی کردند که اصلاً ذکر آن در اهل فن نیست و گاه
 بمقتل عالمی جلیل که احدی در سلفا نش اسمی از مقتل نبرده و گاهی حواله ببلادی مثل بحرین و

و احساک راه تفحص بان مسدود است و باین قسمها و مانند آن از غدار طغی و رتند و این
 سر را از جانب مخفی نماید و چون جمله از اینجا جماعت در عدا و معتبرین محسوب نماید ای ایشان
 بر خیز از گفتن دروغ و غیبت عدا ناچار با نیست بجهت حل کار ایشان بر صحت بقضا می شود
 سلامانی ان رشته سنار که در بنی اسرائیل بود و دست یا اینجا بیاوریم و گوئیم این روایات دست
 به دست و سینه بسینه و سلسله اینجا جماعت باین طبقات رسید و در احوال قریب بهم را در این
 زمان اندک اندک بنای جمع آنها شد در کتاب کاهی قبولی بعضی در مجموعه والد مرحوم و کاهی
 در بنک استاد مخف و کاهی در قتل فاضل کدائی و گاه برای آنها اسم تازه گذاشته میشود و گاه
 از آن مجموعه با اختلاف ترتیب در مجموعه دیگر و بجهت تعدد مانند غرقت یکدیگر و چون جمع شود
 سنای این است شود و لکن سنای بیود کتاب صحیح محمود است که با این خط ان و تفسیر
 از زیادت و نقصان مصون و محروس است و اما روایت سنای این است دارای قوه قویه
 بنایه است که چون از مجموعه مجموعه دیگر نقل کنند و فراموشند و باریک شود و شایع شود و باریک
 تازه با طر و ت و نقصان برای آن پیدا گردد و چون در سیر منزل منابر برسد و موسم نقل
 رسد قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال و هر آنچه بهات مختلفه پراز
 کند و با بجهت مثال بپاره از آنها اشاره کنیم یا نیکی مخفی می آید و ذکر کنیم که معلوم شود که نام خبر است
 چه نقل تمام با وضع رساله نسبت ندارد و اول نقل که خط عیسایان بود که وقت شدت
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن ضربت بطریق با کشتن از طرف در و سار قابل ترقی
 انجمن و محضر انجمن بود و میگردد صافه حاد الاوجه عینه یاترق علی مواد
 حذر علی امیر المؤمنین و غیره و ان اینجا مظهر که سر بر زبان افتد و هالت نفس
 منهم متفلس لا و خلقت ان شطایا قلبه تخرج من انفسه میگردد و اطباء جمع

این روایت از
 کتاب سنای
 است

کردند و ایشان عمر و ریه گوشت را باد کرده و داخل آن جراحی کردند و در بدن او و در ریه نیز سر او را
 حاضرین بر پدیدة فخر و تجلی لسانه مردم فهمیدند و ایس شدند پس سر را بر انداختند
 میگویند از ترس آنکه زنان بشنوند خراصی بن بست که طاقت زیاده در توانست خود را
 کند و در آن شرق بعبودت پس حضرت ششم باز کرد و بعد از کلماتی جیب میگوید گفتم
 یا ابا الحسن لایمکن لک صاعی و ان جرحک غیر ضار فان الیرکایین
 الحبال الا صبر و الفحیة الهیة لا تجنف الی الخضر و العسل یقوی اذا
 از تعش و الملیث یضری اذا احتدش بعد حضرت جوانی داد و ام گفتن شنیده که
 حضرت او را خواست داخل شد خدمت پدر بزرگوارش و ظاهر این نقل چنین است که در
 حضور همه اجتماع آمد و عرض داشت شنید اهل البیاض و قهر الهی انصیب حساس
 کشیدها المتصدد ارقم اجتهد المتفقد عودا اذا اشاهت الوجوه ذکری
 اکل الوکب الکثیر قلاتما اخر این خبر مجمع و قفی که از شنیدنش نفس مخطوط میشود
 و لکن صحت که اصل ندارد و در اصل شریف ثقه جلیل عاصم بن حمید خبر چنین عمر و ریه
 جراح را دارد و از این کلمات در آن چیزی یافت نمیشود و هم چنین ابو الفریح و قاتل
 معاویه این عمر و ریه را ذکر کرده بدین این شرح و حواشی و و هم خبر طولانی و کیفیت بر این
 حضرت البیهده علیه السلام از مدینه طیبه که در میان این جماعت وارد و فاضل و مدینه آنرا
 در اسرار خود از بعضی شاگردانش روایت کرده که او در مجموع که آن را نسبت میدهند بعضی
 روضه خوانان دیده که از عید اندین سنان کوفی روایت کرده و او از پدرش از جدش
 که قاصد اهل کوفه بود و مکتوبی آورد و جراح است حضرت سه روز صحت خواست و بر سر عالم
 سفر شد گفت بروم به بنیم جلالت شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار شود آمد دید حضرت

الکحیر

شرح
 تاریخ
 حجاز
 است

یک روزی ششمینی داشتم دو بشر گرفته و مردان استیاده و اسبان نیزین کرده و کل غل که به نام بود
 و در باج پنهانانه اند و حاضر انگاه کیفیت سوار بر بشری عجیب نقل کرده که هر طرفی که می
 بر میزد و به غ و نیز شخص به راه بود و اعصر و زیاده هم که این سوار کرد بشران بی جواز حاضر
 گرفته و ای سوار شدن اسیران و در اینجا نیز بشری تازه دانه انگاه و بادش آمد ساری
 در آن روز با آن جلالت پس گریست تا آخر خبر که انسان عجیب است از کیفیت یافتن
 آن و از آن عجیب تر ضبط کردن چنین فاضلی آن در کتاب خود حال آنکه دیده که در ارشاد و
 علیه الرحمه مرویست که چون خواست حضرت از مدینه طیبه بیرون بیاید این آیه را خواند و فرج
 منجا خائفی ترقب قال دبت مخفی من العقم الظالمین و چون وارد مدینه
 شدند این آیه را تلاوت فرمودند و ملائکة نزلت فلقاهم مدین قال عسیر دلمان
 بهکدینی سوا السبیل و سیرت و زنی مذکور در این خبری اصل زنی جاریه و ملک
 است با سیرت امامت غایت بهانیت را دارد که هم خبر طوفانی و سنا می این جماعت است
 که خلاصه آن آنکه جناب زینب سلام الله علیها در شب عاشورا بجهت هم و غم و خوف از اعدا
 در میان خیمها سیر میکرد برای استخبار حال اقربا و انصار و دید همسین نظام را و صحاب را و خیمه
 جمع کرده و از آنها عهد میگرفت که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان بیدار شوند
 بشری طولانی آن مخدیره سر و آرد پشت خیمه ای الفضل علیه السلام اینجا نیز بنی هاشم
 را جمع کرده و بهمان قسم از ایشان عهد میگرفت که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان
 بیدار شوند و آن مخدیره سر و خدمت حضرت رسید و قسم کرد حضرت از قسم او عجیب کرد
 سبب بر رسید آنچه دید عرض کرد تا آخر خبر که در غرض را در این فن مهارتی بود تمام چهارم
 نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا بعد از شهادت الهیت و محاسن حضرت با این

امام زین العابدین علیهما السلام آمد پس از پدر حال معامله بنجاب را با عدا پر سید خبر داد که بنجاب کشید
پس جمعی از اصحاب را هم برد و از حال آنها پرسید و در جواب قتل قتل تار سید به بنی هاشم و
از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سوال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمها غیر
از من و تو مردی نمانده این خلاصه این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه بنجاب
از اول مقاتله تا وقت نیازت پدر بزرگوارش ابتدا از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری
نداشت بچشم خبر عجیب که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن بمیدان اسپ سوار را
و کسی نبود آنرا حاضر کند پس مخدّره زنیب رفت و آورد و آنحضرت را سوار کرد و بر حسب تقدیر
منابر کلمات بسیار باین برادر و خواهر ذکر میشود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی
نیز در آمده و مجالس رایان رونق دهند و بشوره آرد و الحق جای گریستن است اما نه بر این بصیبت
بی اصل بلکه متن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیّه السلام در بالای منابر و فنی نکردن انا که میکنند
از نسی کردن بجهت بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئون و مستلک نبودن ضعیف الحال
از عرض کردن بآن گوئی به بی انصاف کتاب که امی تجری بر خداوند جبار نه در مقابل معتدّه
موجود است که اول صبح عاشورا پس از از ایشان صفوف حضرت بر تری سوار شدند و آن خطبه
بلیغه را بجهت تمام بیت خواندند آنگاه فرود آمدند و اسپ خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بجهت
سوار می نمود و او صیالش خریده بود و از آن بجز می گفتند که در السنه عوام بزدانجناح معروف شده
خواستند و سوار شدند و تا آخر کار سواره بودند گاهی بجهت بعضی حوایج مثل نشستن بر بالین شهید
یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود می آمدند و باز سوار میشدند مگر آنکه در جواب
بگویند و مضائقه ندارند که در آخر وداع اسپ فرار کرد کسی نبود بیاورد این هم جواب دارد که
بروایت معتبر با جناب ابی الفضل با هم بمیدان رفتند و شیخ مفید در ارشاد و شرح مقاتله آنحضرت

بعد از قضیه بانکه مالک بن النیسر و شهادت عبدالعزیز بن الحسین علیه السلام رسیدن زخمهای بسیار
 در بدن مبارکش روایت کرده که سه نفر یا چهار نفر از اهلش با آن جناب بودند و دشمنان را
 از آنحضرت دفع میکردند تا آنکه ایشان نیز شهید شدند و بعد سبایید از غلامان و موالیان
 باشد ششم نقل کنند بانکه از غزن و اندوه عبارات شجیه که زنیب خاتون علیها السلام آمد
 ببالین حضرت در آتشگاه و رآته بجو بفسد و رحمت بنفسی علیه و هوی تقوی
 عانت اخی عانت رجاء عانت کشف عانت حمانا کج و قدری از
 آخراں در اقسام دروغ گذشت هفتم خبر سیت لطیف و یکی با مقتدایا کمال در غر
 از فہن سامعین محو کند و سندر اب ابو حمزہ ثمالی بچارہ منشی کنند کہ روزی آمد در خانہ حضرت
 امام زین العابدین علیہ السلام و در را کو پید کنیر کے آمد چون نصید ابو حمزہ است خدایا احد کہ
 کہ او را رساند کہ حضرت را تسلی دہد چون ام وزد و مرتبہ پیش شد پس داخل شد و تسلی
 بانیکہ شہادت در این خانواده عادت و موردی است جد و عم و پدر و عم پدر ہمہ شہید شدند
 در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند و لکن اسیری در این خانواده مروت نبود آنگاہ شمرہ از حالت
 اسیری عمہا و خواہران بیان کردند و اگر خبر اصلی میداشت برای مجالس مصیبت بسیار با
 فائدہ بود ہشتم خبر سے ازان سوزناک ترکہ خراستاد فن کسی نتواند از اباین خوشتریب
 و دہد و سندر از ابنتام بن اکلم مظلوم رسانند و خلاصہ آن آنگاہ گفت ایامیکہ حضرت صادق
 علیہ السلام در بغداد بود و روز حسب الامر بالیت در محضر عالی با ششم روزی بعضی از
 شیعیان او را دعوت بجلس غرای جدیز گوازش کرد و عدہ خواست کہ باید در ان محضر حاضر شیم
 گفت رضعت بگیر گفت نشود کہ اسم این مطلب در حضورش برد کہ طاقت ندارد گفت
 سبب اذن بیا گفت روز بعد کہ شرف شدم چو یامیشود و نتوانم راست گفت بالاخرہ

۴
 روایت از حضرت زین العابدین
 علیہ السلام نقل کنند مقتدایا کمال
 در غر

اور اردو بعد از آن مشرف شد حضرت یا شد بعد از تکرار عرض کرد فرمود گمان داری من
 در اینجا بودم یا در چنین مجلس حاضر نمیشوم عرض کرد جناب تو را در اینجا ندیدم فرمود
 و گفت که از حجره بیرون آمدی در محل گفتش با چیزی ندیدی عرض کرد چاره در اینجا افتاده بود
 فرمود من بودم که عیار بر سر کشیدم و روی زمین افتادم و چون درست حفظ کردم شاید چیزی
 در آن کرده باشم خبر مفصل و بسیار گرفته بود که کاش باید داشت و احتمال صدق در آن نیست
 بهین مقدار بهتر آنکه گفتا کنیم و این تمیز را ختم نایم بد که خواب عجیبی که برای جماعت روضه خوانان
 سوغه الهیت بلوغ و نسیب است تاریخ قیامت ان چنانچه در کتاب السلام نقل کردیم این
 که سیدی فاضل از معتبرین روضه خوانان ششیمه در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و خلوق
 در نهایت وحشت و حیرت و کسری بکمال خود مشغول و طافه ایشان را میبازند بسوی حساب
 و یا بر تنی دو موی کل بود و من چون این را بهیچ راهی ندیدم در آن شب عاقبت کار خود که با این بزرگ
 امر کار بچکار خفته بودم در اینجا و در نفر از جماعت مرا امر نمودند بجهت در محضر حضرت امام العظیمین
 صلی الله علیه و آله چون مال کار خطرناک بود سامحه کردم قوام ایشان بدین یکی در پیش و دیگری
 در عقب و من در وسط هر اسان و ترسناک سیر میکردم که دیدم عمارهای بسیار بزرگی بر دوش
 جماعتی از طرف راست راه میروند یا الهام الهی دانستم که این عمارهای سیده تران محالست
 صلواته الصلوات چون بعماری نزدیک شدم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان ترا
 و خود را بر عمارهای رساندم پس از آن قلعه محکم محل منتهی دیدم که پیش از من جمعی از گناه کاران با نچاپنا
 برده بودند و موکلین را دیدم از عمارهای دور و قدرت بر نزدیک شدن بعماری ندارند و بهمان
 اندازه دوری با ما میسر میکنند و با اشاره التماس کردند برگردیم قبول نکردیم نگاه داشته ما را تهدید
 کردند چون نیکوگاه خود را محکم دیدیم باین ایشان را تهدید میکردیم و با همین قوت قلب سیر میکردیم

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

که نگاه رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن مخطوطه از جانب اجداد گشت
 که جمعی از کاتبان آن است بپناه آوردند ایشان را روانه کن که بحساب ایشان برسم پس آن
 محذره اشاره فرمود و موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بوقت حساب کشاندند و راجعاً بمری
 دیدیم بسیار بلند که پلهای زیادی داشت و سیدالانبیاء صلی الله علیه و آله بر بالای آن بنشسته
 و امیرالمؤمنین علیه السلام بر پله اول آن ایستاده و مشغول است بر رسیدن حساب خلائق و آنجا
 در پیشروی آن حضرت کشیده چون نوبت حساب بن رسید مرا مخاطب کرد و بنویس و بنویس
 فرمود چه دلت قرندم حسین را خواندی و او را بندهای و خواری نسبت دادی پس در جواب
 متوجه شدم و بزرگوار چاره ندیدم پس شکر شدم که خواندم پس دیدم در وی بیادیم رسید گویا
 پنج آهنگی در آن قزوین طفت شدم بطرف خودم دریا دیدم که در کفش طومار است از آن
 داو کشوم دیدم صورت محاسن من در آن بود و در هر جای زینت هر چه خوانده بودم در آن
 ثبت شده بود و از آنجمله همان فقره که از من سوال کردند پس حیل دیگر بجا طرم آمد گفتم مجلسی از آن
 در چهاردهم بجا ذکر کرده پس یکی از عظام حاضرین فرموده بروند مجلسی کتاب را بگیر پس طفت
 شدم دیدم از طرف راست بنظر صفت بسیاری است که اول آن جنب بنبر و آخر آن
 خدای دانند که بجا نیستی میشود و هر عالمی مولف است در پیشرویش گذاشته شخص اول و صف
 از آن بر حلقه ای است چون رسول حضرت پیغام را با و رسانید در میان کتب آن کتاب برده است
 یا و داد گرفت آورده اشاره فرمود من دیدم که گفتم در یک جزیره فرودم زیرا که غرض از آن حلیه اقرار
 خلاصی از آن محکم بود پس پاره اوراق آنرا بپیچیده بهم زدم در آن حال حیل دیگر بجا طرم آمد پس گفتم
 از آن در قتل حاجی ملا صالح بر خانی دیدم باز بخادمی فرمود و بابو گو کتاب را بیا در وقت گفت
 در صفت ششم یا بنفتم شخص ششم یا بنفتم حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشت و آورد پس فرمود

آن فقره را در آن پیدا کنیم دوباره خوف بگشت و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف جستجو
 می‌کردم و غولی برگردانیدن او را قیام بودم یا قلبی را بیان تا آنکه میگویم چون از خواب بیدار شدم
 جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرد و آنچه در خواب دیده بود نقل نمود گفتم اما من پس در خود
 قوه اقامه شر و طرد شره خوانی را نمی بینم از ترک میکنم و هر که مرا نقدیق میکند سر او را است
 که او نیز دست از آن بگشاید آنکه سالیانه بمبالغه خطیری از این راه یا و میرسد از آن چشم پوشید
 و دست از روضه خوانی کشیدیم چهارم در ذکر چه شبیه که سبب تجریم این جماعت
 بلکه بعضی از ارباب تالیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و ماخذ و اخبار که
 صدق در آنها نیست و دیوان احتمال بقاییت ضعیف است بلکه در یافتن دروغ و جعل
 اخبار و حکایات متضمن پاره مصائب و درد نشد و بعضی گریانیدن مؤمنین و رونق دادن
 مجالس تغزیه و جواب از آن او نام و عمده آن دو چیز است اول آنچه از بعضی از دروغ
 پر و زما نقل شده که در اخبار مدح البکار و ترغیب گریانیدن شیعیان ذکر شده که بچه قسم بگویند
 و چه بگویند و چه بخوانند و از این ذکر نکردن معلوم میشود هر چه سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن
 دل بیرون آوردن اشک باشد از دیدگان مدوح و محسن است هر چند دروغ باشد پس
 بمقتضای این اخبار با گفتم که مراد از آن اخبار بسیار که در دست دروغ گفتن وارد شده
 هر چند در نهایت اعتبار است دروغ گفتن در غیر مقام تغزیه داری و ذکر مصیبت است نظیر
 آنچه بعضی در باب غنائق و بهمن بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مرثی بلکه در تلاوت
 قرآن مجید جایز کردند و باین بیان توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد و بر آن
 فساق جاوید و سببی بسوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار فضیلت مدح او حال سرور و قلب
 مؤمن و قصای حوائج و اجابت خواهش او و سعی و کوشش در انجام آن اضعاف اضعاف

اخبار ایکا است پس هر فاسقی هر زنی را که دید و خواستش نبود بوسه بردنش زیادستی بسینه اش
 بالذکر کار را بجای نازک برساند بزدن رواست بقضای اخبار کتاب احوال سرور یا اخبار
 استحباب قضای حاجت و غیر آنها حاجت نماید و خود را تسلیم کند و آن ثوابها را بروح والدش
 برساند و هکذا در لواط و مقدمات آن و امثال آنها از محاصی شهوانی و برهزی شعوری پوشیده
 نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذاهب و سبب بیرون رفتن از این کیش و
 ملت است و جواب اصل شبهه در فقه کتاب مکاسب شروع شده و احوال آن که در اینجا
 توان گفت آنکه مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد یا حرام هر چند در نظر بسیار محقر باشد نتوان
 معارضه کند و طاعت الهی را نتوان بوسیله امریکه سبب عقیب و خطا و استیجابی آورد و با
 نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب شود بلکه مورد محمل تمام مستحبات آن فعلی است که سبب
 ذات جائز و مباح باشد پس اگر حرام شود و از امری مفسده عظیمه شد که بجهت آن مفسده ای فرموده
 از کردن آن کار مخصوص اگر آن کار از مقدمات مستحبی باشد که نتوان آن مستحب را بجای آورد
 بی کردن آن حرامی برای آن مستحب نمی ماند و این مطلب بعینیت مرکوز اذعان تمام اهل
 شروع باشد یا هیچ عامی متدینی احتمال میدهد که اگر رفتن بکربلای معلی برای زیارت حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام مخیر شد در سوار شدن بر اسب خوب یا نشستن در کشتی معضوب یا عبور کردن
 در خانه و بیتان غیر آیینی مالک آن و امثال این از محرمات آن رفتن جائز بلکه مستحب باشد بجهت
 اخبار فضیلت زیارت آنحضرت که صد مقابل اخبار ایکا است حاشا که چنین نوعی فاسدی
 کند و از کتاب آن کیتر را بجهت احتمال درک آن تحبب پذیرد و حاصل مقصود آنکه اگر کمون
 ثل عانت او بر نیکی و قضای حاجت اوست که با جماع علماء و چنانچه استاد غلام شیخ مرتضی
 اعلی اند مقامه نقل فرموده باید اول جواز و ایضا بوسیله و سببی که بان ایکا و اعانت و قضای حاجت

محقق میشود معلوم کرد تا نشود از داخل در اجزاء استجاب ان سه کار کرد و نشود که بآن اخبار
و سبب را اگر حرام باشد مباح کرد مثل آنکه ظلم یا فردی حلال شود چون بان احانت مومن میشود
و از ای دشمن یا انجام امر ترخیص و بکذا و از قبیل مفسد که باین شخص ان در عرصه پرداز
که از ابائت مترتب میشود آنکه ناچار باید هر حرامی که وسیله گریزیدن باشد را مانند دروغ گفتن
جائز باشد زیرا که فرقی در این باب مابین دروغ گفتن و سایر محرمات نیست و آنچه در اینجا ابائت
ایجاب میدهد این شبهه اگر چه قابل ذکر بنود اما شاید در ذهن بعضی عوام پیاده داخل شود لازم بود که
مفسد آنرا بداند و نیز بداند که محصیت در دروغ گفتن و غنا خواندن و مرثی و تولدات قرآن
و نظائر آنها از طاعات و قربات بزرگ تر و عقاب آن سخت تر است و از نظر القحطیات
نسب این مقام آنکه یکی از ثقات اهل علم بزرگ برای من نقل کرد که وقتی از پیاده رفتم به مسجد مقدس
انرازه بیان که شفت بسیار دارد و در سیر منزل و اردو قریه از دکانهای خراسان شدم قریب شایو
چون غریب بودم رفتم مسجدی بنام چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی خاموش روشن کردند و شایو
آمدند نماز مغرب عشاء را بجماعت کردند آنگاه پیشیناز رفت بالای منبر نشست پس خاموش بجا آمدن
را بر از سنگ کرد و بر بالای منبر زد و جای خواند گذاشت تئیر ماندم برای محصیت آنگاه مشغول خواندن
شد چند کلمه خواند خاموش خواست و چراغ را خاموش کرد و تعجب میشدند در اینجا دیدم بنای سنگ
عند اختن شد از بالای منبر بر انجاعت و فریاد بلند شد یکی میگویی ای دای سرم دیگری فریاد از بار
سیمی از سینه و بکذا گریه و شیون بلند شد قدری گذشت سنگ تمام خواند مشغول دعا شد و چراغ
روشن کردند مردم با سر و صورت خونین و دیده های اشکبار رفتند پس نیز پیشیناز رفتم و از حقیقت
این کار شنیع پرسیدم گفت روضه خوانم و انجاعت بفرمایم شتم عمل گیر گفتند الباید باین نحو
افشان را بگریانم و دو هم استقرار سیرت و علماء در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات

باز
در
این
موضع

خیر صحیح در این باب فاضل و قصص مصائب ساجده ایشان در این مقامات مخصوص تمام خیر بانی
 باشد و محسوس است ایامی نبی شیخ مفید طاب ثراه و کتابی است در تمام ابواب شافیه بحالات ائمه
 علیه السلام سوی باب مقتل حضرت ابی عبد الله علیه السلام بجز سائر کتب اصحاب اخبار ائمه در او
 اصل نقل میکند و اما در باب مقتل تمام و قرائع از در یک شسته کشیده و از کلمی و مدائنی و غیر این در
 از صیاب سیر نقل نموده ابو الحسن مدائنی از معروفین علماء اهل سنت است و کلمی نیز چنین است
 اگر چه بعضی او را شیعه میدانند و لکن هر دو در سلاک ارباب تاریخ و سیر مذکور بکند و شیخ مفید و تائید
 میکند سیرت علماء در این مقام یک سسته احادیث که انما را اخبار تسامح میکنند و حاصل مضمون
 انما آنکه فرمودند هر کس بشنود علی را یا با برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده داده اند پس
 عمل را بجای آورد باید رسیدن بان ثواب ان ثواب را با او خواهند داد هر چند پیغمبر صلی الله علیه و آله
 نفرموده باشد و معلوم است هر کس برای دیگری بان خویشی نقل کرد و ان را نسبت ثوابان گوید
 یا انرا انسان در کتابی دید داخل در ان اخبار میشود و میتوان گفت که یا بر سیده یا آنرا شنیده پس اگر
 انرا عمل کرد باجران خواهد رسید و پوشیده نیست که عمل بخیر در هر جائی بمناسبت انجام پذیر است مثلاً
 عمل کردن بخیر ضعیف مخلوق بنماز مخصوص بجا آوردن آن نماز است و بروزه مخصوص بوقت آن
 و بصدقه مجینه دادن آنست و بافطار دادن مومنی خوراندن او است و عمل بخیر که در ان فضیلت
 پاره ماکولات است خوردن ان است و مکن او عمل یا بخیر ضعیفه در ابواب فضائل و قصص
 و مصائب گشودن و حفظ کردن و ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن ان است پس
 در این مقام خیر بر قدر ضعیف یا شد بقضای آن سیرت معلومه علماء در این اخبار معتبر و تسامح
 جائز و برگزیده و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی نیست بلکه بخیر و بات ذیفر شده برای آن اگر است
 بر او واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام که از فرموده بعضی مترجمی میشود خدشات بسیاری دارد که

از این کتاب در ذکر
 بدایه مصائب

تفصیل آن منجر بتطویل است بر کسب تمامیت تا بحال علی فاسد این جماعت روضه خوانان که
کلام در آن است مفید برای ایشان تسک صحیح باشد چه این کلام بیان کند که در شد
یعنی برضا الطه السیت که چون مکتوف شود دیگر دردی از بازار کساد و سوق فساد این جماعت
دو نخواهد کرد و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه السیت و آن است که علماء عظام که از عصر ائمه علیهم السلام
و عصر روات و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتادند و اخبار و احادیث موجوده در کتب
بسیار بود و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم در ادوی ریاست گوازی در روی گوازی
میان رفته و دست بآن نیز سیدنا چار شدند و بان سببیکه برای آن کار باقی مانده بود بقدر قوه
بسیور میرانی درست کردند و از روی آن نیز آن احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند اول
صحیح و آن خبر سیکه تمام سلسله راویان این خبر شیعۀ اثنا عشری عادل باشند و هم حسن و آن خبر سیکه
تمام آن سلسله اثنا عشری مدوح باشند یعنی ایشان راستایش مدوح کرده باشند و لکن بعد از آن
نرسیده مثل آنکه طایف آدم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد یا مثال این اوصاف بعضی
از آن سلسله چنین باشند یا بشرطیکه باقی مانده از صنف اول باشد سیم موقوف و آن خبر سیکه سلسله
راویان او عادل باشند اما در مذہب غیر امامی باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فاطمی و شافعی
یا بعضی چنین باشند و لکن همه امامی عادل باشند یا امامی مدوح بنابر احتمالی چهارم آنکه تمام
سلسله راویان یا بعضی اگر چه بکلیف است فاسق باشند یا آنکه حاشی معلوم نباشد یا آنکه اگر کتب
رجال سهم او را اصلاً نبرده باشند یا برای خبر اصلاً سلسله سندی ذکر نکرده باشند یا سلسله راویان
یکی یا بیش از اول سند یا وسط آن یا آخر آن افتاده باشد و معلوم نشود آن شخص کیست تمام این
اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون نرود اگر چه
بعضی قوی هستند و سلسله تمام آن مدوح غیر امامی باشند یا بعضی آن باشند سابق از اتوی

نماید و بهر حال در میان این اعلام اختلاف شده که دلیل بر این اثبات واجب و حرام در
 فقه از سنت کیکی از ادله است که ائم نوع از این انواع چهار گونه است بعضی فقهاء بر بیان
 نوع صحیح کرده بعضی حسن بعضی موثق و بعضی هر دو را بیان ملحق نموده و بعضی قسم چهارم
 نیز بر آن افزوده اند بشرطیکه علماء در مورد آن خبر ضعیف بآن عمل کرده باشند پس ضعف آن خبر بجهت عمل آن
 قوت گیرد و شکستی آن بموافقت اجتماع است البته خواهد شد و اما در غیر واجب و حرام پس مشهور علماء
 شرکت دارند در عمل الضعیف و الضعیف هر چند در مورد عاملی و جاری نماند باشد و بر این
 و تیره سیر میکنند در ابواب حیات بلکه مکرمات و محبین در ابواب فضائل و مصائب و قصص و چون
 در سیره انبیان تبانی سیر کردیم و در وارد عمل انبیان نظر نمودیم معلوم شد آنچه انبیان نیست
 دادند و در این مقام راست است بلکه جمعی از اعلام بآن تصریح نموده اند مانند بان نحو اطلاق و
 عموم که در بادی نظر در کلمات انبیان توهم رفته و در بعضی از بان غیر مستقیمه داخل شده باینکه
 در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده گویند را شناسد یا نشناسد و پس از
 شناختن چه آنکه فاسق بی سیالات یا شد یا نباشد بآن عمل کنند بخوبی که سابقا ذکر شد و نیز از هر کتابیکه
 بدست انبیان رسد چه صاحب آنرا شناسد یا نشناسد مؤلف آن بی پا گوئی یا نویسنده باشد
 یا نباشد بعضی اکاذیب واضح در آن دیده باشند یا ندیده باشند یا اینحال از آن کتاب نقل کنند
 و با حیاران در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه با جابر ثبت شده در شیت کتابها و در دیوار
 مساجد و مشایخ ثبت شوند حاشا و کلا که چنین اطلاق و عمومی در کلمات انبیان باشد
 یا از سیره و طریقه مرسومه انبیان در کید بلکه بنا و سیر انبیان بر همان قانون و دستور عملی است
 که از جانب شرع رسیده و سابقا بیان اشاره شده که نقل نباید کرد مگر از فقه در مقام نقل است
 و تلقی زبانی یا در مقام اخذ کتاب و گذشت که مراد از فقه در اینجا چه ناقل باشد یا موافق شخص

متحرز از کذب و دارای بلکه راست گوی است که مخطوطی ضبط و کثیر النسیان و آسوده نباشد
و چون خبری از چنین شخصی شنیده نماند کتابش دیدن را که راویان آن خبر تا آخربان اوصاف
گذشته متصف باشند حجت شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس حسب طریقه خودش همیشه موارد
بان عمل کند و اگر تمام راویان یا بعضی از ایشان را بدست نیارند یا راوی در نزد این شخص
شنونده و گیرنده از کتاب بآن اوصاف متصف نیست هر چند احتمال میدهم در نزد آن شخص
ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را میثنا سد هر چند روا دارد که مؤلف او را شناخته و ثقه داشته
اینهمه اقسام ضعیف یا اصطلاح جدید است نزد مشهور علمای متأخرین و مورد و محال ذن ایشان
است در عمل باین ارباب فضائل و مصائب پس معلوم شد که نقل نکردن علمای خبر را اگر دانستند این
بصدق او دارند و نگرفتند ایشان خبر را اگر کتاب چنین شخصی شافعات ندارد یا ضعیف یا غیر
بان اصطلاح در نزد العالم که خواسته خبر را نقل کند و حاصل کلام آنکه علمای راوی اولی
آنکه آزاد خبری می شنوند اگر چه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب آن کتاب قصد کرده
خبر از کتاب او بردارند نشده و نمیشود که آزاد او بگیرند و بگویند و در کتاب خود ضبط کنند مگر
بعد از آنکه یوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جبهه او عیبی نداشته باشد و اگر غیر ثقه و در حد
بعد از او است و ازینجا است که هرگز علمای درست کار که سیرشان در خطوط مستقیمه و موازین
عدلیه است از کتابیکه صاحبش را نشانند نقل نکنند و نیز از کتابیکه سلفس بی سیالات و بی
سیان خبر موهون و غیر موهون نگذاشته و در مقام نقل تمیزی برای آنها مقرر نداشته خبر
بیرون نیاورند و از شواهد تنبیه این دعوی آنکه عالم جلیل متبحر شیخ حرّ عالی یا آنکه حسب مذاق
اجباریه اعتنائی باین اصطلاح جدید ندارد و پیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی دانسته و از جمله
کتاب چهار در نزد آخر حرم بود که صاحبان بعضی از آنها را شناخته و بعضی را که شناخته بی اعتبار

و موهون دانسته و در آخر کتاب هایه و کتاب المل لامل سامی تجمل را نیت کرده و در شش موهفات
 خود ایدار آنها نقل نمیکند و برای اثبات مکره‌های یا سستی هر چند حقیر باشد بدایات انکتب شش ماه
 نموده مگر بعضی از آنها را در او اواخر عمر شناخته و از آنها بنای نقل را گذشته الشیان باین مذاق که
 چنین رفتار کنند طریقه و سلوک مجتهدین البته باید خیلی سخت تر باشد بی گاه شود کتاب گفته صحیح
 که از نظر علماء گذشته باشد بدست آمده که اطمینان بوثاق و سلفت بلکه جلالت آواز سلطان آن
 پیدا میشود و لذا بسیار شود از آن نقل کنند و لکن دانی و نه همه علماء و با تجمل فرقی است ظاهر میان
 اجبار موهون به یه پا و اجبار ضعیف به اصطلاح متأخرین از علماء به بسیار اجبار ضعیف باین اصطلاح
 که موهون نباشد بلکه بلاخطه بعضی قرائن در نهایت اعتبار است مثل قریب بضعف اجبار
 کتاب شریف کافی و بسیاری از اجازات لاجنحه الفقیه و اخبار کتاب نایه شیخ طوسی که بی تردید
 است و در اصطلاح ان را مرسل گویند و در عدد ضعیف مندرج است و کذا اجازت بسیار
 از متقدمین مثل ابن شهر آشوب قطب راوندی و ابن طاووس اشال الشیان که از قسم ضعیف است
 و لکن موهون نیست و نقل آنها را در ان ابواب گذشته جائز و مورد اذن علماء است و در ان قسم
 سخنی نیست بلکه سخن در اجبار موهون و کتب غیر مقیده است که سابقا در میان بود و از نظر زکات
 علماء گذشته و بانه اعتنا نکردند و مراجع نمودند حتی مثل علامه مجلسی و محدثین عصر او قبل از او و بعد از او
 آنست که آنها را ندیده و بران کتب واقف نشدند قصه رفق و عودی قاسم از نظر انبیا مخفی
 نشده بود هر دو در روضه کاشفی موجود و دوم در منتخب شیخ طریحی که شتمال است بر موهون مثل
 دفن کردن دشمنان جناب عید اعظم حسنی رازنده در ری و غیر موهون که گاهی علامه مجلسی قدس
 در بحار از ان قسم نقل میکند باین عبادت که دیدم در مولفات بعضی از صحایب از ان رقم موهون
 فرموده که از حیل آنها است قصه عودی قاسم که قبل از روضه در هیچ کتابی دیده نشده از عصر شیخ مفید

در موهون و اجبار
 ضعیف و اجبار
 قوی

در موهون و اجبار
 ضعیف و اجبار
 قوی

قد تان عصر که بگذشته مولفات اجار ایشان در هر طبقه فاعلا موجود و ابدا اسمی از آن در آن کتب نرفته
 نشده چگونه میشود قضیه باین عظمت و قصه چنین آشکارا محقق و محسوس ط باشد و بنظر تمام این جماعت
 نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتابی است که نرسیده و علاوه بر آن
 آنکه مقتضای تمام کتب معتدیه ساله مولف در فن حدیث و انساج میرخوان برای حضرت الشهدا
 علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قصه قطع نظر از صحت و سقم نقل و وقوعش
 محال باشد و اما قصه زبیده و شهر بلا و قاسم ثانی در خاک رمی و اطراف آن که در السه عوام
 دار شده پس آن از خیالات واهی است که باید در پشت کنایه بزرگ و سار کنایه های
 مجمله نوشت و شواهد کذب بودن آن بسیار است و تمام علمای انساب متفقند که قاسم ابن حسن
 علیه السلام عقیدت بایر و در حال نظیر این دو قصه در پی پائی و اعراض بزرگان فن حدیث از آن
 زیاد است و از اینجهت بر همین وی پائی ادا فروده شود و اگر علاوه بر این معارضه کند با نا نقل
 علماء و اخبار باینکه خلاف ادرا نقل کرده باشند ایضا بر همین افزوده شود و اگر علاوه بر آن مضمون
 آن خبری یا خلاف امور عادی باشد و محسوس است نشود از ابا و کردشال که عدل لشکر خانی
 قریب پانصد هزار بود بلکه ششصد هزار سواره و دو کور پیاده و در آنها مطابق خبر معتبر شامی و حجاز
 نبود و هم از کوفه بودند و حال آنکه تنیه چنین عسکری برای شداد و نمرود در مدت طولانی میسر نمیشد
 و در ظرف چند روز برای سپهر جهان که هنوز استقرار تمام پیدا نکرده بود میسر میشد مصارف عسکر
 و جمع آوری ماکول و علوفه و دواب و حفظ آنها نیز بحسب عادت محال است البته مستی و ضعف
 بغایت خواهد رسید و چون این رقم اجناس ضعیفه بی اصل و مافذ باین اسباب بن در کتبی
 جمع شود بجهت بعضی اغراض فاسده شال ظاهر اکثر تبلیغ و اطلاع و آوردن مطالبه و برتری
 بر مقابل سابقه سنائی برای این مذمت میشود که نتیجه و منتهی ظاهره آن و منتهی باشد عظیم

ذکر اعداد باطله لشکر خانی که در کتبی

برند هب ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استرا و خنده بدست مخالفین قیاس کردن ایشان
سائر عاویث و مقولات انامیه را باین اخبار و موهوم و قصص کاذبه تا کار بانجا رسید که در کتب
نمود نوشته اند که شعیبه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات
این دعوی آوردن کتاب سائر الشماوه بمیدان چه رسد بنظاران مثلاً اگر از بزرگان دین بپرسند
شیخ جلیل علی بن الحسین مسعودی که از شما است و در عصر کلینی بوده نهایت با فقه و کشتهای حضرت
سید الشهدا علیه السلام کرده در کتاب اثبات الوصیه ان است که گفته و روی انده قتل پیدا
ذلک الیوم الفاء و ثمان مائة پس بعضی و هزار و هشتصد تن باشند و این شهر ثوب
با ان کثرت کتب و تحرو و اطلاع و محمد بن ابی طالب چنانچه در سجرا نقل کرده عدد و بانه را قصد
و پنجاه رسانند و در این کتاب که تقریباً هزار سال اجبار مسعودی تألیف شده مقبولین آن حضرت
را بسید هزار و کشتگان ابی الفضل را به بست و چهار و از سائرین نیز به بست و پنجاه رسانده علم
این تعارض چیست غیر از اعتراف بکذب صریح بودن ثانی چاره ندارد بجان الله چه عرض
در این اعترافات و نقل کاذب است اگر باین شخصیت بشیر را بخواب است اثبات ان بطلان
محتاج تمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در ان روز صد نفر را کشته یوند باز بشخص ناس بودند
سراج شیر و چراغ عالم افزون که خداوند منان برای بندهگان میافزوده نیت فیکله مدد نوران
از عالم غیب شیوه مبارکه زیوتنه لاشرفیه و لا غربیه خواهد رسید محتاج با داد به لفظا کندیده سیاه در
شده نیست از کافریلیب پرستی نکته کوئی را باید اموصت جمیع کارکن انگلیسی نمراد کتابی و تاریخ
چین نوشته بزبان اردو که زبان متعارف عالم اهل هند است و انرا چاپ کردند در جلد دوم
در صفحه ۱۱ چون بناستی ذکر می از تیاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبارت او است
در اینجا که راست چون بهادر می و شجاعت رستم مشهور و ماته است کن مردانی چند گفته اند که

مقابلشان نام دستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که شجاعش بر همه شجاعان رتبه
تقدم یافته چه که شخص که در میدان کربلا بر یک تخته یا حالت تشنگی و گرسنگی مردانگی بجای آورده باشد
بمقابل او نام دستم کسی آرد که از تارنج واقف نخواهد بود قلم کرایا راست که حال حسین بزرگوار
زبان را اطلاق که مدح ثنابت قدمی متفاوت و دلفرد رقابلهای هزار فوج شامی و خونخوار
شهادت هر یک را چنانچه باید ادا نماید نازک خیالی کی اینقدر رساست که حال دلهای انهار
تغییر کند بر سرشان چه پیش آمد از آن زمانیکه عمر سعدیده هزار سوار فوج دور آنها گرفته
تا زمانیکه شمر ملعون سر قدس را از تن جدا کرد شل شد راست که دوا می یکی دو باشد یعنی یک
نفر را اگر دو نفر دشمن احاطه کند لابد بر او غالب آیند مبالغه یا از این نیست که در حق کسی گفته شود که
دشمنان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین و هفتاد و دو تن راهبست قسم دشمنان
کجاست تنگ کرده بودند با وجود آن ثنابت قدس از دست ندادند چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج
دید بود که بارش نیزه و تیر شان مثل یادمای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند دشمنان هم گری
و حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان پذیرفته گفته میتوان شد که
تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد دشمنان شمر ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در
تمازت آفتاب شعله زن دماند خاکستر گرم تنور گرم سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای تهمای
میتوان گفت که جابهایش ابله های پایی بنی فاطمه بودند و آتشی دود دشمن دیگر که از همه ظالم ترکی
تشنگی دوم گرسنگی مثل همراهی دعا باز سلسله جدا بودند خواهش و از روی این دو دشمن بهمان
دقت کم میشد که زبانها از تشنگی چاک چاک میگرددند پس گمانیکه در چنین محرکه هزار ماکهار را متعاقب
کرده باشند بهادری و شجاعت را نشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام متین این نصرتی نهی
که بواسطه غالی مسکین در لایمست در خسار سفید کاغذ و سوزاوار است که در ستایش او گفته شود

بخال هندویشن ششم سمرقند و بخارا را بدو با مو محسوسه معلوم شد شجاعت آنحضرت بلکه سائر انصار را به
 تمام شجاعان روزگار ثابت کرد بدو دست آویز نمودن یا موریکه درستی چون خانه غلبه است
 و در پی ثباتی مانند جباب بر روی آب است شجاعت قوت قلب ثبات قدم است در
 صف کارزار و از صفات نفسانیه است که طریق فخرش بجان آثار و علمانی است که گفته
 نه زیادی کشتار که محتاج بر اجتهت و قریبای گفته و اوراق بی پایه دمایه باشد که در حاشیه کدام
 یک عدد و مقولین بفلان اندازه رسیده انگاه مانند غرق باد و دست بان متبث شد و علمایکه
 عالمی را منقض نمود و با بکلیه اعتراف بکذب بودن مطلب مذکور و امثال آن که احصا نتوان کرد
 شایسته چنان بود که فقهایی را سخن و حارسان شهرستان دین مبین قلمه متین ملامتی
 و طریقه علوی را بهتر از این حفظ نمایند و این رقم ننگ و عار از ان بردارند و امن یا کمالی
 کیش جعفری را از تلوث بائشالی بن قدرات و کثافات پاک نمایند و از نشر اشالی بن کتاب
 و نظائرش و نقل از آنها را نمی کنند و گذارند و روضه خوانان که قوه تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل
 و بی بار اندازند با نهار جوع کنند و اگر بنده یقینند در مجالس و تاملک ماد عویشان نکنند اگر مجلس
 دیگران خوانده شد بدین سخن نروند و اگر ندانسته در اینجا حاضر شدند چون مشغول خواندن شوند محض
 اعلای کلمه حق و نهی فعلی از منکر بی ملاحظه احدی از جای برخیزند که در آن فائده عظیمه السیت برای
 تنبیه اجتماع است و پذیرفتن آنچه بایشان گفتند و بنالداشتن بر درست کاری نه انکه نشینند و
 گوش دهند و بعد از فراغ و دعا خواننده را بلکه احسن و طیب است فاک در جائیکه باید بفرمان فضل الله
 فاک تجید و توصیف کنند بلکه علامه او را دعوت کنند و آنچه گوید و در آن محضر بخواند اگر چه از جمله
 باقهای بالای بنبر باشد بیکوت و تقریر و ایراد نکون با مضاف نمایند نگاه داخل در اجناس صحیح
 اجتماع شود بخوبی که اگر وقتی در بلاد دیگر و مجلسی آن خبری پا و حدیث بمحلول را خواند و خواندند

برگشته که فی الجمله خبرت و بصیرتی در این فن دارد ایرادی کند چنان نمیشود که یکباره سخن گفتن
 از یادش رود و آنچه دانسته فراموش کند و یا نهایت جلالت و قوت یاد بگوید و بهتر سیرانی
 یا فلان که علوم فاش امر و چنین و چنان است در محضر شریفش خواندم این سخن نفی نمود و ایراد
 نمود و گوید باید که صرف میزخوانی در محقولات چه تصرف میکنی یا مثال این کلمات این بیچاره
 دل سوخته را رسوا نماید اینها همه شرح آن دو کلمه است که در خطبه این رساله بآن اشاره شد
 که تمام خرابی از سرشته است چه خوب بود که بزرگان این نهمیک قولشان سموع و حکشان
 مطاع است طریقه علمای سلف را از دست نیندازند و در این مرحله یا نهایت تشدید و جا بید
 اهل علم و طالبین احادیث و جامعین و حافظین و ناقلین از کمال خود نمیکند و استحکام این
 رشته از این راه هم عظیم خود قرار میدهند و نقل از کذاب و و ضاع و بی پا گو تا قائل جبار نکره را مانند
 جماعت سلف بربان و نوشتن در رساله های علمیه منع میکردند و اگر طاعت نکند طردش کنند و
 دیگران را از مصاحبت و شنیدن سخنان بمنزله او منع نمایند شیخ بخاشی در رجال خود در حال
 عبداللہ بن زید که معروف است به ابوطالب بناری گفته که او شیخی بود از اصحاب ثقه بود و در نقل
 حدیث و عالم بود بان و در قدیم از واقفیان بود و نگاه از شیخ خود ابو عبد اللہ حسین بن عبد الغفار
 نقل کرده که ابو غالب زرارمی که از بزرگان علما و از راویان ثقه الاسلام کلینی است گفته که
 ابوطالب را پیش از ختم در بشیر عمرش مدافعی و با واقفیان مختلط بود و نگاه برگشت و امامی شد
 اصحاب ما او را جفا کردند و عبادت و خشوعش نیکو بود و ابو القاسم بن سهل واسطی عدلی میگفت
 ندیدم اهدیرا که عبادتش نیکو تر و زور بدش محکم تر و جامه اش نظیف تر و شمائش بیشتر باشد از ابوطالب
 و از جامه خلق واسطی خائف بود که شاید نمایند از او را و عارف شوند به عمل او پس خود را
 منفر و میگرد و زاریها و بیج و کائناتش پس اگر در آنجا کس را امیدیدی یافت او را در بهترین حال

از عازم و عاقلای ما از اهل بغداد او را غلبه نسبت میدادند حسین بن سید الله خضائری فرمود
 ابو طالب و بنده شد هر چه سعی کردم که اصحاب مرا بگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث بشنوم
 مرا اذن ندادند از این رقم حکایت بسیار دارند و نه هرباب باین قسم حفظ و حراست میکردند و اینکه
 گاه تنگ گرفتند نشیانی بی محل بود آن هم از روی اختلافات علمی بود مثل آنکه دائره غلو با اعتقاد بعضی
 بسیار وسیع بود حتی نفی کردن سهو و نسیان را از منی و امام صلوات الله علیها غلو میدادند یا اشتباه
 در موضوع بود مثل آنکه سخنی بکسی نسبت داده میشد که سبب کفر یا فسق او بود و این نسبت نزد بعضی
 اصل داشت و نزد بعضی دیگر بی اصل هر دو مایه و روشنا بند و خدمت بدین کردند به جهت غرض
 نفسانیه تنگ گیری میکردند و سخن ما در این رقم مطالب نسبت که قابل خلاف و اشتباه باشد
 و پیوسته میان علما در آنها نزاع بود بلکه سخن در مطالب مشترکه بین تمام علما است که احدی را در
 خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه در حکم آن است چنانچه سابقا بیان
 اشاره شد و این ربطی بقیع متن حدیث یا اشتباه در موضوع ندارد و غرض ساین باب است
 که در نزد کل بابیت مسدود نشود و در همه موارد خصوص در این مقام که علاوه بر حرمت سبب و بیان
 مذہب و انتضاح ملت است که روزی روز بجهت و گداز شدن این جماعت بحال خود در تزیینات
 و قیج اصل دروغ بالمره از میان رفته شعریکه ابوالحسن تمامی شاعر که در سنه ست عشره و اربعه
 وفات کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی که گویند اما کان اقصی و جمعه
 و لکن الله عسی کواکیب الاسحار صریحا در بالای منبر نسبت دهند بحضرت که در بالای هر
 جناب الی گیر خوانند و خود در بعضی از کتایبهای یافته جدید دیدم که در قصه شهادت انتخاب
 باحضرت نسبت داده با چند بیت دیگر از آن قصیده برای جناب ابی الفضل در جناب صفین
 و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که یک کلام آن راست نیست و ایضا ذکر آنرا از جناب در آن غرض

نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام لباس خود را تغییر دادند و لباس او را در بر کردند و عجب انیست باین نقل قصه دیگر نقل کنند که فکر قدر عین شود در جمع آن تحیر ماند خلاصه آن آنکه روزی امیر المومنین علیه السلام در بالای منبر خطبه میخواند حضرت

سید الشهدا علیه السلام تشنه شد آب خواست حضرت بقبر ارم فرمود آب بیاورد عیاس در آنوقت

طفل بود چون شنید تشنگی برادر را و دید نزد مادر آب برای برادر گرفت در جامی و از آب سر

گذاشت آب از اطراف میرخت بهین قسم دارد ششم پدر را و افتاد گریست و فرمود ام و

چنین در روز عاشورا چنان و قدری از مصائب او ذکر نمود و این قصه البته در کوفه بود و اگر در

مدینه بود باید در اول خلافت آنحضرت باشد زیرا که قبل از آن مسجد و منبری برای آنحضرت نبود

و عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان زیاده از سی سال بود و اظهار تشنگی کردند

در آن مجلس عام و کلام کردن در آنجا خطبه که مکرر هست یا حرام یا مقام امامت بلکه با اول درجه

عدالت بلکه یا رسوم تعارف انسانیت مناسبتی ندارد و خجاست صغیر دوسه سال بعد از آن بود

اگر جناب ابو الفضل در آن روز طفل بود اینهمه قضایای او و صغیر چگونه محقق شده اند اخلاق

کو بک هشتاد نفر را بهو بخو یک هشتاد مر که انداخته هنوز او بی برگشته بود و هر کدام بر گشت با شمشیر

و دو حصه می نمود از خوارق عاداتی است که از پدر بزرگوارش نیز برگزیده شده بود در و خلوه مطابق

بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و حال معلوم نشود و حوص جمع کردن زر و سیم ادراک رانیز از ایشان

برده و پیرده شرم و حیا را با لمره از ایشان برداشته علم نسب را از اصل خواب کردند و علما انساب

با ششمین را که سابقا چه قدر در این باب رنج کشیدند و عمر صرف کردند بی پانودند و برافریخته طاهر

شرکائی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعضی در مدینه گذاشتند و بعضی

در کربلا شهادت دهند و بعضی را بجهت صدق کلام حضرت جبرئیل صغیر و هم بمیتهم بعضی در کربلا تشنگی کردند

قصه فصوص

باب

عجایب

عجایب

و بعضی را در قلعه شیهه عبدالعزیز بن الحسن علیه السلام شهیدش کنند و بکذا خدا می دانند و آنها
 بحساب اینها بکار رسیده باشد هر حال این رشته سخن قابل تمام شدن نیست بر فرض در مجلداتی
 تمام شود چندی نخواهد کشید که اضعاف آن از ناز بپیدا شود اگر مطالعه و تدبر در این ادراک که
 امید است خبر واقعیات خیری در آنها نباشد اثری ظاهر و پندی گرفته نشود یاد علمای اعلام
 شوق روم و منعی پدید آمدن پس بایست شکر خداوند منان را بجای آورد و الا هر که در دین دارد
 باید در خلوات بر مظلومی و غربت اسلام بگریزد و از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج را از صمیم
 قلب بخواهد و باین فصل را بگذرد چندی فرع تمام کنیم اول در عدم جواز نقل دروغ از دیگری
 هر چند نفع باشد و این بر دو قسم است اول آنکه نقل از برون بیان آنکه آنچیز دروغ است
 چنانچه رسم بعضی است که چون فی الحکله در مقام حفظ ظاهر خود هستند و لکن میل دارند خبر دروغی را
 که در آن سوزی است نقل کنند و مجلس شود دهند از نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند
 و گویند فلان چنین خوانده یا در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند
 و لکن دروغی را باین لباس بجلوه در آورند و آن را نشر دهند و از آن نتیجه گیرند و حکم این قسم
 حرمت است چه در هیچ کذب عقلا فرقی نباشد میان این دروغ و آن دروغی که خود گویند
 و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ مرتضی طاب ثراه در رساله تسامح فرموده و لا یجوز عدم
 الجواز الا مع بیان کوفه کاذبه و در نیست جائز نبودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از
 بیان آنکه آنها دروغ است و در امالی ابوعلی پسر شیخ طوسی قدس الله روحه و همایون شیکه روایت
 صلی الله علیه و آله فرمود هر کس از من حدیثی روایت کند و او میداند که آن حدیث دروغ است
 یکی از دروغ گویان است مجلسی قدس سره در بجا گرفته که این خبر دلالت میکند بر عدم جواز نقل
 چیزی که میدانند دروغ است هر چند نسبت دهد آن خبر را یا آنکس که آن را روایت کرده دوم

آنکه بیان کند که آن دروغ است یا دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر
 شیخ معظم تقدم در آن رساله جازان است و لکن کلامه مجلسی رحمه الله در کتاب اصول الحیوة
 گفته باید دانست که از چیزی که مذکور است بلکه دفعه حرمت در آن میشود نقل دروغ است
 مانند قصه حمزه و سایر قصهای دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
 بدترین روایتها روایت دروغ است آخ و مؤید کلام ایشان است آیات و اخباریکه تواتر
 انشاء الله تعالی در مذمت گوش کردن خبر و قصهای دروغ بلکه اطلاق خبر تقدم و العلم
 و مسمومان او قافیه منافع ان معین شده برای اقامه مجلس غرامی حضرت سید الشهداء
 صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و ملقت تکلیف خود شوند و منافع اعیان
 موقوفه را بحسب قانون شرع انور و دستور العمل و اقصین در محل مذکور صرف نمایند و چون
 مجلس عزاد مصیبت محفل عیش و مصیبت برانگیز که علاوه بر آلوده شدن بگناه خیانت و
 مال حلال در سبیل مصیبت متلا خواهند شد باشتغال ذمه تمام یا جمله از ان منافع که در غیر محفل
 صرف کرده و چون بموعد رسیدگی بحساب خود رسد در اوقاتیکه باید در دنیا بحساب خود برسد
 مکشوف گردد که نامه علمش سیاه و دار امیش در مقابل آنچه در ذمه اش جمع شده تباهاست
 و اگر حساب با خیرت کشید حسانت خود را در نامه عمل و اقصین خواهد دید و اگر بدش از حسانت همی
 بارگناه انجماعت را برودش خویش خواهد کشید و پوشیده نماند که برای صرف آن منافع در غیر محفل
 بعضی افراد واضح و موارد معلومه است که جایی شبه کاری و عذر خواهی نیست مثل آنکه جوان
 غنا خوانی را دعوت کند و اجرت دهد و همان خوانندگی او قناعت نماید و مجلس غرامی بگذرانند
 و گریهای از روی وجد و طرب را بعوض گریهای از سوز قلب در مصیبت هدیه برای روح نفق
 فرستد یا روضه خوان دروغ گوئی را که در نزد اهل دیانت خبره این فن بد و نکلوی معروف است

عالمی است که در این
 نزاری حضرت از ان
 و شرح حدیث منافع
 الاصل نقل شده است
 کافیه من الله تعالی
 عدل الله تعالی
 علی شیطانی قدس سره
 فرمود که در این مجلس
 مبین غیبت و انوار
 پاشا از حدیث ان
 است از نقل حکایات ان
 که دفع کرد و ان
 و عذر خواهی از ان
 از احادیث است

دعوت نماید و مجلس را بدر و غمهای او یا بنجام رساند و غیر اینها از ماصی که بجهت اقامه آن
مجلس در اینجا پیدا شود و طاعت را بعضیان و ثواب را بعضیت سیدل نماید و چون شرح
آنها مناسب صنع رساله نبود اعراض نمودیم و بعضی افراد شتبه دارد که برای آن میرانی تنوا
بیان کرد هر کس که در او درودین است در وقت حاجت از اهل علم بادیانت و بعضی سید
و تکلیف خود را بفهمد و مثل متولی وقت بجهت روضه خوانیست وصی که حسب الوضیه از ثلث
میست باید روضه خوانی کند و هم چنین آنکه مذکرده ابتدا را باید از بر آورده شدن حاجت چند
مجلس روضه خوانی کند و آنرا که در نزد ایشان از بلاد خارج مالی میفرستند بجهت اقامه غرای اشهرت
چه همه این جماعت شرکت کند با متولی مذکور در رعایت آن مجلسین تخوید گفته شد و الا همه بدر
او مبتلا خواهند شد خداوند تبارک و تعالی چشم دل را باز و بعثات غیبیه همه را سر فراز نماید هم
کبتی که تالیف شده در ذکر قصه های در درغ و غیر قصه از مجموعهات هر چه باشد بر دو قسم است
اول آنکه برای تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمی و تکمیل صفات نفسانیه تالیف شده باشد
کلیده و دمنه و رساله مقالات حیوانات و کتاب خوان اصفاد و رة التلج تطبیق و تظا
آنها پس حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون نوشتن آن جائز شد معامله بآن محقق است
جائز است و و هم آنکه تالیف آن برای افاده مطلب حقی نباشد پس در غالب احکام مثل حرمت
تالیف و نشر آن بچاپ و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن آن با کتب متکامل
شریک خواهد بود بلکه معامله بآن به عنوان حرام و آنچه در مقابل آن داده میشود بر دهنده گیرنده
حرام است مگر بحد آن اگر در آن لفظ قاطعی نباشد یا کاغذ در بعضی صورتهای بسیار دارد و اما حفظ
و نگاه داری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در آن منفسده باشد و مصلحتی در آن نباشد که بتوان
بلاخط آن مصلحت از آن منفسده اغماض نمود مثل کتابی که برای ذکر اجنافضیلت پد نظر میریزد

تالیف شده و البته در این صورت داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاه داشتن آن جایز
 نباشد و بایست آن را تلفت کرد و اگر در آن مفصده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظائر
 اینها پس وجوب تلف و حرمت حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاهداری آنها است اگرچه
 خبر قطعی ندارد و داخل در اموال نیست پس اگر کسی آنها را تلف کرده همان ضامن قیمت جلد است
 و علامه مجلسی قدس در همین ائمه بعد از آن کلاسیکه در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصای
 راستی که ننویسند یا طبع باشند شاهنامه و غیر آن از قصه های مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام
 است از نگاه خبری در تأیید آن نقل کرده که در خاتمه پاید و صهر الشیخ عالم میر محمد صالح
 خوانقون آبادی نیز در کتاب روایع انفس الشیخین متابعت نموده خاتمه در مذمت گوش
 دادن با جلد کاذبه و حکایات قصص و غوغ و تکلیف شنوندگان نجایس تعزیری داری
 در گوش دادن باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متجربین فی سبالات
 در مقام سخن گفتن خدای تعالی در مقام مذمت یهودان بلکه و منافقین و بیان صفات خبیثه
 و افعال قبیحه الشیطان میفرماید سماعون للکذب سماعون لفقهم اخذین
 و بقا صله یک آیه باز اتهام نموده و فرموده سماعون للکذب اکالوا للسمحت
 اینجاست شنوندگان مذمور و غریبا شنوندگان دروغ و غیبه برای دروغ گفتن یا بخوبی قول کردن
 و پذیرفتن گوش دهند بر دروغ بهر حال در این دو آیه که میهنید بلغی است در گوش دادن سخن دروغ
 چه برای نقل کردن آن یا شنیدن آن چه باید یافتن آن یا شنیدن آن و نیز در مقام تعذیر آنها
 که در پشت بتقیان مکرمت نموده میفرماید لا یسمعون فی صفا العفا و لا کذا یا بنابر
 تفسیر بعضی که مراد از کذب همان کذب یا شنیدن شیطانی در پشت جاودان سخن بوج بی فایده
 و کلام دروغ نشنود پس هرگاه نشنیدن سخن دروغ از جمله تعذیرهاست شد که خدای عزوجل آن

برندگان خود منت گذارد البتة شنیدن آن نعمت باشد و بقانون مقابل و مضاده خاصه دوزخیان
خواهد بود چنانچه در دوزخ می راکه در دنیا عادت داشتند و آخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنانچه
خدای میفرماید و یعم تقوم الساعة لتقسم المحرمون ما لبثوا غیر ساعت کذا
کأنما ایوسف کون آن روز که قیامت بر خیزد کافران سوگند خورند که ایشان در گور دوزخ
نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین دروغ میگفتند و نیز بعد از ذکر بعض منافقین که در دنیا محض نبوی
قسم دروغ خوردند و ذکر ابیکه برای ایشان میافزوده میفرماید یوم یبعثهم الله جمیعا
فیجلفون له کما یجلفون لکم و یحسبون أنهم علی شئی الا الهضهم
الکافون یا دکن ای محمد آن روزی که خدا تعالی زنده کند و برانگیزاند ایشان را پس
سوگند خورند برای او یعنی حق سبحانه تعالی هم چنانکه سوگند خورند برای شما در دنیا و پندارند که
برند که ایشان بر خیزند یعنی بچند و مشرک و منافق نیستند آگاه باش بدستیکه ایشان در دوزخ و گویان
در آنچه گویند و بران قسم خوردند و نیز میفرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت شد لهم یکن
فتنه هم الا ان قالوا والله نهنا صا کتا مشرکین انظر کیف کذبا
علی انفسهم و ضل عنهم صا کتا یفترون پس نبود ما بقت کفرشان
یا غایت مخدرتشان مگر آنکه گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ما از اهل شرک بلکه چگونه
دروغ گفتند بر خوشترین و گم و غائب شد از ایشان آنچه بودند که دعوی شرک البتة و شفاقت
ایشان را میکرد و عمل و عبادت که برایشان می نمودند باطل و ناپوشود و نیز چون کلام دوزخیان
را در آنگاه که آتش را بر ایشان عرضه دارند نقل فرموده که کاش میگفتیم بدینا و کبریا بآیات پروردگار
خود نمی کردیم و از اهل ایمان بودیم میفرماید و لورد و العاد و اما انما هو عند الله
لست کاذبون و اگر باز گردندشان به بیا بیا توبه باز گردند بیا بیا ایشان را از آن توبه باز گردند

و بدستیکه ایشان دروغ زنده گانند و نیز دلالت کند بر مذمت و توجیه گوش کردن بدروغ آیه
 شریفه فاجتنبوا قول الزور از قول زور اجتناب کنید بنابر آنچه گذشت در مقام دوم
 از فصل دوم که مراد از قول زور دروغ است و بعضی لغویین نیز تصریح نمودند و اگر مراد مطلق
 کلام باطل باشد که مثل نخس و غما و حیث و بهتان را نیز شامل باشد کذب نیز داخل در آنها باشد
 و اجتناب محقق نشود مگر بدورسی کردن از دروغ بهمه جهت چه گفتن باشد یا نوشتن یا گوش
 دادن و اگر کسی دروغ نگوید و لکن آنرا گوش دهد نشود گفت که از دروغ اجتناب نموده و آن
 انجبت است که بزرگان فقها استدلال کردند باین آیه چرمت حفظ کتب ضلال که برگشت
 غالب آنها بدروغ است هر چند در اسم آن کتب گوئیده و مولف آن نباشد و بنا
 آنکه معنی نژودروغ باشد باین شریفه و الذین لا یشهدون النور که در عدا صفات
 عباد الرحمن خدا تعالی ذکر فرموده توان استشهدا نمود چه آنانیکه در مجالس دروغ حاضر
 و وصف باشند صنفی برای دروغ گفتن و صنفی برای دروغ شنیدن و شاید دلالت
 آن بر صنف دوم ظاهر تر باشد بلکه الدستی زور بر معنی باشد دروغ را شامل است و شیخ
 صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام
 پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلال است حضرت فرمود حلال نیست
 و فرمود هر کس که گوش دهد یکلام سخن گوی پس تحقیق که او را پرستیده پس اگر از جانب
 خدا تعالی سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش کننده خدای را پرستیده و اگر
 از طرف ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را
 پرستیده و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول
 خدا تعالی و اذا رایتم الذین یخوضون فی اایاتنا فرمود گفتگوی در خدا شوا

است و فخاصه در قرآن یعنی مراد از خوض در آیات این است انگاه خوانند فاعراض
عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره پس روی بگردان از ایشان تا که شروع کنند
در سخن غیران انگاه حضرت فرمود از جمله آنها است قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانی که با
از مجالستان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد و روضه خوان اگر دروغ بر خداوند
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بنید داخل در صنف اول است و اگر حکایات کاذبه
گوید داخل در صنف ثانی و شیخ صدوق ره در کتاب صفات اشیعیه از حضرت ابی بکر
علیه السلام خبری طولانی روایت کرده که آنجناب برای اخف بن تیس صفات خلاص
اصحاب خود را ذکر فرموده و در حداد آنها فرمود و یسمی السماع هم ان یلیحوا خوض
خائض حاصل ترجمه گوشهای خود را بستند و باز داشتند از آنکه داخل شود در آن روض
و باطل یاوه گوین و مجلسی رحمه الله در عین الجلوة بعد از آنکه مقصدهای راست پیوده
را طحی نمودند در مذمت گوش دادن باین بدو غشای آن و از بعضی علما حرمت
آز آن نقل کرده گفته چنانچه در بعض کتب معتبره امامیه مسطور و مردمی است از حضرت
امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمود ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام عبادة و من علامات
المنافق ان یتفرعن ذکره و ینتار سماع القصص الکاذبة
و اساطیر الجیوس علی سماع فضائله ثم قرء علیه السلام و اذا ذکر الله
وحده اشمارت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین
من دونه اذا هم یستبشرون فستل صلوات الله علیه عن نفسیه
قال اما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقیق

انكرواعلم ان المطالب عليه السلام فان ذكره وذكرى ذكر الله فالذين
 اشمازت قلوبهم عن ذكره واستتبشروا من ذكر خيرة اولئك الذين لا يؤمنون بالاخرة واهم
 عذاب جهنم ان لا يادركون على بن ابي طالب عليه السلام عبادت وادعائا ما تمست كه ميرت و تفرق
 از ياد كردن او و اختيار سبكه شنيدن قصه هاى دروغ و افسانه هاى مجوس را شنيدن فضائل حضرت
 بعد از ان ايام عليه السلام خواندن اين آيه و انى بدايه را كه اذ اذ كره الله و حله تا باخر پس پرسيدند از ان
 حضرت صلوات الله عليه از تفسير اين آيه فرمود كه آيا نميدانيد كه پيغمبر صلى الله عليه وآله مي فرمود
 كه ياد كردن على بن ابي طالب عليه السلام را در مجلس هاى خود پس بدرستى كه ياد كردن على بن ابي طالب
 ياد كردن من است و ياد كردن من ياد كردن خدا است انگساييكه ميرد و گرفته ميشود و له هاى ايشان
 از ياد كردن على بن ابي طالب عليه السلام و شادمان ميشوند از ياد كردن غير او ايشان امانند كه امان
 ندارند باخرت و مر ايشان راست غذاىى خوار كننده و نيز در عقايد شيخ صدوق ره مروى است
 كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند از قول خداوند عز و جل و الشعراء
 يتبعهم الغا وون فرمود هم القصاص ايشان قصه خوانند مخفى نمازند كه
 اگر سائل از معنى شعرا در اين آيه پرسيده باشد چنانچه ظاهر است و در بعضى جبار ديگر تصریح
 فرمودند كه مراد شعرا و سحرف نيت پس اينحال مراد از ضمير هم يعنى از ايشان شعرا باشد
 يعنى مراد از شعرا قصه خوانند چون ايشان مثل شاعر و ناظم دروغ با نند پس مراد از غا وون
 كه ايشان را متابعت ميكنند گوش كنندگان بقصه ها و دروغ هاى ايشان باشد و نيز در
 مے كند بر مذمت و قبح استماع دروغ آن آيات و اجباري كه بنى فرمودند و رانها از
 اعانت بر انهم و عدوان و گناه و عصيان زيرا كه اگر گوش كننده نباشد كتر دروغ گو
 دروغ گويد پس گوش دهنده اعانت نموده دروغ گوار را در كتاب مصيبت دروغ

فصوص اگر او را بجهت آنچه گفته مدح کند و شیخ صدوق ره در کتاب معانی الاخبار روایت کرده است
 حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول زور یعنی از تفسیر آیه تفسیر
 واجتنبوا قول المن و سر فرمود از جمله او است یعنی داخل است در قول زور گفتن مردی آنکه
 غمانخواه احسنت و ظاهر است که غرض آنحضرت شال است پس مدح روضه خوانان
 در و غلو یا آنچه شائع است که بعد از فراغ باد میگویند احسنت یا طیب الله فاك
 داخل است در قول زور و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن استقرار غالب کلمات
 زبان مثل غیبت و غنا و سب و بتان و استهزاء و نظائر آنرا زیرا که چنانچه
 غیبت در شرع حرام است گوش دادن بان نیز حرام است و خواندن گوی حرام است گوش
 دادن بان حرام است و سب اولیاء خدا و مذایموسن کفر یا معصیت است گوش دادن
 بان نیز حرام است خدا تعالی میفرماید و قد نزل علیکم فی الکتاب
 ان اذا سمعتموا آیات الله یكفر بها و یستهزئ بها فلا تقعدوا معهم
 حتی یخوضوا فی حدیث غیره انكم اذما مثلهم و تحقیق که قزوین استاد
 خدا تعالی بر شما در قرآن که چون بشنود آیات خدا تعالی را که بان کفر می آورند و تهنه میکنند
 بایشان بنشینید در اینحال تا آنکه از آن سخن دست کشد و داخل در سخن دیگر شوند که اگر بایشان
 بنشینید در اینحال که بیایات خداوندی استهزاء میکنند پس شما مانند ایشان باشید و برای این
 آیه مبارکه باینی است وانی که بان ظاهر میشود دخول تمام معاصی در آن و اینکه هر کس ترکیب
 گناهی شد بآیه از آیات الهیه استهزاء کرده چون بسطی داشت که مناسب الیه نبود بحال خود
 گذاریم و چنانچه معلوم شد که شنیدن استهزاء بیایات الهیه و غنا و غیبت و تمتم و سب و مومن
 حرام شد نتوان گفت که کذب سیما اگر بر خداوند و رسول و خلفایش صلوات الله علیهم باشد

محبوب از کیا تر گفتنش حرام و گوش دادن بآن جائز باشد و اما آنچه در کتاب جعفریات در باب
حسن معاشرت روایت کرده از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه
و آله چنان بود که هرگاه مردی در محضر شرفی دروغی میگفت تبسم میکرد و میگفت که او سخنی
میگوید پس بظاهرش نتوان دانگذاشت چه نشود با حضرت نسبت داد که در حضور بسیار کوش
گنهی کند و منع نفرماید پس شاید مرد دروغ در امور عادی بی مقصده بوده که بغیر عدا گفتم
مثل آنکه خبری شنید و درست فهمید یا بعضی از اخباری خبر را فراموش کرده یا بد فهمیده بود
و امثال این موارد که اصل خبر دروغ است اما گویند به محصیت نکرده و چون تحمل حاجت
مینمود و تکلیفی بآن متوجه نبود و مقصده نداشت رویش لازم نبود نظیر آنچه شهید ثانی طایفه
و دیگران نقل کردند از ابی موسی محمد بن ثنی عنزی که او گفت ما قومی هستیم که برای معاشرتی
هست ما از غزوه ایم یعنی از آن قبیله ایم شاید همین قبیله باشد که حال معروفند بعینه گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله نماز کرد بسوی ما و این دروغست و حضرت بسوی قبیله ایشان نماز نکرده و
لکن او دروغ خرم نگفت بلکه اشتباه کرد چون غزوه معنی دیگر دارد و آن عصای دستی است
که در پیش اشی است و حضرت آن را داشت و گاهی که در صحرا نماز بجای می آورد و آن
عصاره در پیش روی بجهت استجاب تره نصیب میفرمود و او در خبر دید که صلی الله علیه و آله
المعزوه حضرت بسوی غزوه نماز کرد یعنی بسوی آن عصا و غزوه را قبیله فهمید پس چنان نقل کرد
و ندانسته بان افتخار نمود پوشیده ماند که آنچه در این خاتمه گفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود
برای متعارفات فلق که در شنیدن ایشان دروغ را مقصده خبر ضرر نخب و چیزی نباشد و مقصده
دیگری پیدا نشود و اما آنکه پیشوایان بندگان خدا و اینها میان خلقند بسوی خداوند عز و سهم
و عباد با بیست پیروی کنند ایشان را در رفتار و رفتار و سیئه و کردار و یاد گیرند از ایشان حلال

و حرام و طاعت و عصیان را پس در شنیدن ایشان در مجالس تفریه داری در روغهای بی اندازه
 را از روضه خوانان مخصوص آنچه متعلق بسیره و کردار و گفتار آنم طاهرین علیهم السلام است مفاسد
 دیگر ترتب شود که یکی از آنها است داخل شدن این پیشوای دانا می که گوش کننده در روضه است
 در زمره دروغ گویان پس هر دو بلا مبتلا شده هم دروغ گو شده هم گوش دهنده دروغ زیرا که
 ما در اقسام دروغ توضیح نمودیم که کذب اصل لغت اگر چه از صفات لفظ و سخن است اما در
 شرع حکم آن جاری است در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست و چشم
 و سرقه و پا و هم چنین در سکوت و تقریر چنانچه مثال آن گذشت و این مقام نیز از آن قسم باشد زیرا که
 دانا می مطاع اسموع القول هرگاه شنید که روضه خوان خبری دروغ گفت و نسبتی بی اصل
 یا امام علیه السلام داد و چون نمی از این منکر بی ضرر برای او میسر بود با اینحال ساکت شد معنی
 نکرد بلکه حالتش متغییر نشد و لاحاله سلوکش را با او تغییر نداد که سبب ترین مراتب تقی منکر است
 معلوم میشود از آن دروغ نداشتن بلکه بسکوتش مضای نقل آن را کرد و پس چنان است که گویا
 خود گفته و لهذا روضه خوان بسکوتش تسک کند و آنرا برای آنکه بر او انکار کند و بدو غش نسبت
 دهد دلیل صحت خبر دروغش قرار دهد و بآن منکر را مخدول و محجور و شرمنده کند و غیر این مفاسد
 که در ذکرش مفاسد دیگر است اجمالا سکوت تمکین سبب تحری و بی سبالاتی این طائفه بی نصفا
 شده حتی در حریمهای شریفه و روضات متبرکه مخصوص حرم صاحب غر حضرت سید الشهداء
 و خوا و ارحام العالمین الفدادین غالب اوقات سیما و اسرار که موسم گریه و ناله و استغفار است
 یا قسم دروغهای عجیب و گاهی یا آوارهای مطربان محض انور را تا یک نمایند و افواج ملائکه
 رحمت را حسب جبار گذشته از آنجا بیرون کنند و نندگان خدا را از حالت عبادت و انابت و تقوی
 بنده ازند و در زمره صادقین عن سبیل الله داخل شوند با اینحال کسی ایشان را منعی نکند و علاوه

گاهی تعجب کنند از عدم تجایت و عا تحت ان قبه سامیه و ندانند قبه نمائده حرمی نمائده ملی نمائده
فیضی نمائده بلکه ملقب بعضی است و ملی بعضی و مکسب بعض گاهی بسیرایه مالی دنیا و گاهی بسیرایه
امور دنیویه و خرابی اجتماعت سرایان بدیگران کرده تقالبا با قصص کا ذریه طولانی بساط تقالی
و کلاشی را بدست و در صحن مقدس می اندازند و سه ساعت مشغول گفتن در و خهای معلومه
و اضحه و جمعی از او پاش و اراذل دور شان جمع شده اگر این محفل کثیف محل لعن و سخط حضرت
جبار مستقیم جل جلاله و بیابان دور از آبادی منعقد میشد بر مسلمان لازم بود از آن متفرق کنند و از آن
عمل قبیح منع نمایند چه رسد در صحن شریف که در زیر پا قیور هزار مامومین و اختیار و محل عبرت و
پند گرفتن و برای آنها دعا کردن و قرآن خواندن و با لامعراج ملائکه و محل تردد ایشان و
اشتغال مجاورین بگریه و ناله و تمارد و متعارف برای زوار آمانه ان زوار که خود مشغول ان نکو تیج است با
و یاورا و است یا چنین قبیحی را در چنان آئین می بیند و میگردد و صلاطت بقبح ان نمیشود چه رسد
بآنکه متاثر و عکین شود چه رسد بآنکه در مقام منع در آید پس حال سزاوار است که اربابانش و پیشتر مجالس
جاییه حضرت ابی عبد الله علیه السلام را ترتیب دهند و صد مائیکه بر آن وجود مبارک سیر از آرد و مجاور و خاک
و حامل علو کم حضرت و معتبدین ناسکین مامومین و غیر ایشان بانواع و اقسام شریف و رفیع کرده بدست بندگان
و بسوزد همنده که در مجالس ملی تقوی و دینا و غیرت و عصبت بخوانند و بسوزند و بگریند و ارضاء تقالی
تجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان قانع کفر و نفاق و عدا
را بخوانند اللهم عجل فرجه و عجل خیر و صل علی ابائنا الغر

تمام شد این ساله شریفه در روز دحو الارض و غیبت مومنی آه کی از ایام تکریم

که در عدا ظهور در آید و اندک است در آن و قرآن و نور و فرج و خیر

الحمد لله رب العالمین محمد تقی النور الطهری صلوات الله علیه

ذکر مصنفات مصنف علام حجة الاسلام احقر الله دار السلام از افادات صنفه الانا
الکرام اسقوا الاماثل لنجام سلیل الاجلة والا کابر وارث المجد و اشرف کابر عن کابر
الصام المشهور المنتقى جناب المولوی السید محمد تقی دامت معالیهم
و بوركتم ایاهم و لیا لیسهم

محقق نامند که جناب طباب مصنف علام اعنی فخر الفقهاء والمحدثین و سند الرواة و المسندین عماد
العالمین و سناد الافاضل المحبتین فخر الشیعة و مصباح الشریعة ظیل الله و الدین آیه الله فی العالمین
طوبی فضل الشلح و علم العلم الباذخ اعلم علماء العصر و فقهه فقهاء الدهر سند العلماء الاعلام و سید
فضلاء الاسلام علامته البشیر مجدد دین الائمة الاثنی عشر علی راس المائة الثالثة عشر اعرف
اهل العصر باخبار الائمة المصطفین شکر کار شریعتی دار مولانا میرزا حسین النوری اعلی الله
درجته فی اعلی علیین و جعله مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
در نشر احادیث و اخبار اهل بیت اطهار جد و جمد طبع داشتند و در و شب در جمع آنها مشغول
بودند کسی از علماء زمان و فقهاء دوران درین باب برانجناب سبقت نگرفته و کتب نفیسه
و مجامیع لطیفه که آنجناب در احادیث و اخبار تالیف فرموده اند هر چند تمامی آن پیش نظر
حقیر نیست اما آنچه بر آن واقف شدم باجمال ذکر میکنم پس از آن جمله است کتاب
نفس الرحمان فی فضائل سلمان که ذکر فرموده اند در آن احوال جناب سلمان را
رضی الله عنه از ابتدای عمر تا وفات و این کتاب را بمعیت بصائر صفار رحمه الله در طهران
چاپ زده اند و حقیقن را از نزد بعض تجار کتب بمبئی طلب کرده بودم و از آن جمله است
کتاب معالم العبر فی تمة البحار السابغ عشر و ان مجلد ضخیم است در مواعظ انچه در
بحار فرو گذاشت شده آنرا جمع فرموده و در کتب بحار در طهران در شمس المهر طبع نمودند و حقیقن

در غرة ماه رمضان سنه ۱۳۰۰ هجری از بی طلبی طلب کردم و از ان جمله است رساله
 انجته الماوی فینین فاز بلقار الحجة فی زمن الغیبة الکبری و در ان پنجاه
 و نه حکایت ذکر فرموده و آنها غیر آن حکایتها است که در مجلد سیزدهم بجا ندر کور است رساله
 مذکوره را در آخر سیزدهم بجا در سنه ۱۳۰۰ هجری طبع کرده اند و از احباب ایما و جناب مصنف رحمه الله
 از طهران نزد حقیر فرستادند و از ان جمله است کتاب فصل الخطاب فی تحریف
 کتاب رب الارباب که در ان احادیث تحریف و اقوال فاضلین و منکرین آن را جمع
 فرموده و با حسن جواب کلمات منکرین تحریف را دفع فرموده کتاب مذکور را در سنه ۱۲۹۱ در طهران
 طبع کرده اند و جناب مصنف علام از اهلیته از عراق نزد حقیر سال فرمودند و بتاریخ ۲۶ ذیحجه
 روز پنجشنبه ۱۳۰۰ هجری در جوین و در وطن بالوف حقیر واصل گردید و از ان جمله است -
 کتاب دار السلام فیما يتعلق بالروایا و المناام در دو مجلد ضخیم در مجلد اول مناهات
 انبیاء و اوصیاء و علماء و سائر ناس که در آنها معجزه از معجزات یا اگر استی از کرامات برائی انبیاء و
 اوصیاء ظاهر شده ذکر فرموده و در مجلد دوم تحقیقاتی که متعلق بمنام است مع فوائد بسیار
 دیگر ذکر فرموده اند این هر دو جلد را در طهران در سنه ۱۳۰۰ هجری طبع کرده اند و خود جناب
 مصنف مرحوم هر دو جلد را هدیه نزد حقیر فرستادند و بتاریخ یازدهم جمادی الثانیه ۱۳۰۰ هجری در
 وطن حقیر جوین رسید و از کمال لطف و محبت و کمالت نام حقیر القلم مبارک شایم بر بیست صفحه اولین
 کتاب نوشتند که بایه فرحقیر است و از ان جمله است صحیفه ثانیه علویه که جمع فرموده
 در ان یکصد و هشت دعا از ائمه اهل البیت صلوات الله و سلامه علیه و انبیاء المعصومین
 علاوه بر آنکه علامه محدث شیخ عبد الله بن صباح سماهی قدس الله روحه در صحیفه علویه نقل
 فرموده و این صحیفه را در سنه ۱۳۰۰ هجری در طهران چاپ اند و هم جناب صوف از اهلیته نزد حقیر

فرستادند و در ماه رجب^{۱۳} بهیجری در جوین^{۱۴} واصل گردید و از آن جمله است صحیفه رابعه
سجّادیه و جمع فرموده در آن هفتاد و هفت دعا از ادعیه جناب سید السّاجدین صلوات الله
و سلامه علیه علاوه بر آنکه از ادعیه پنجاب^{۱۵} صحیفه کامله و صحیفه ثانیه محدث حرّ عاملی
و در صحیفه ثالثه علامه عبد الله اصفهانی رحمه الله مذکور است و این صحیفه شریفه را هم در
طهران در^{۱۶} رجب^{۱۳} بهیجری طبع نمودند و هم آنرا جناب مرحوم بطریق هدیه نزد حقیر فرستادند و
تاریخ هفتم صفر^{۱۳} بهیجری در جوین رسید و اگر کتابی از تصنیفات جناب صوف
بناشد محض این صحیفه اول دلیل است بر وسعت نظر و تبحر جناب مرحوم در اجزاء و احادیث
الطبیات سلام الله علیهم اجمعین و از آن جمله است رساله کشف الاستار
عن وجه الغائب عن الابصار که ذکر آن می آید و از آن جمله است کتاب
مستطاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل در شش جلد در آن جمع فرموده
احادیثی را که از علامه محدث حرّ عاملی عطا الله مضجعه در وسائل الشیعه فرو گذاشت
شده و این کتاب جمع و احسن و افضل تألیفات جناب محدّس است که مثلش ندیده
و کسی از علما از زمان دین بایش^{۱۷} آنجناب جمع و تألیف آن رحمت نکشیده بلکه احادیث
از آن چشم ندیده و چون علامه محدث حرّ عاملی رحمه الله در مدت بیست سال کتابی نوشت
که در جامعیت و حسن ترتیب و خوبی تهذیب نظیری نداشت و مدار علماء و فقهاء و محدثین
بران بود از آن زمان تا این زمان که زائد از دو صد سال است کسی از ایشان مثل آن ننویسده
تا اینکه نوبت بسرکار شریفه دار علامه محدث نورانی نور الله مرقدہ رسید و آنچه علامه محدث
حرّ عاملی رحمه الله در بیست سال کرده بود جناب مرحوم کمتر از آن زمان مثل آن آورده پس
اگر وسائل و مستدرک آن را من^{۱۸} کچیفه الامام گویند چنانچه نام فهرست^{۱۹} مسائل است را خواهند

که مدار سایر احکام شریعت بر همین دو کتاب است و طالبان از بغیر رجوع آنها چاره نیست که آنچه از جایای دیگر بجهت شاقه و تعب بسیار حاصل خواهد شد جمیع آن ازین بهر دو کتاب بلا زحمت و تعب ممکن است فی الواقع که آنجناب از تصنیف این کتاب شرفیافتند اسلام بلکه بر جمیع انام از محدثین کرام حسان فرموده اند جزا الله عن الاسلام و الحمد خیر الخیر کتاب مذکور هر شش جلد را در سه مجلد مثل مجلدات شش گانه و سائل در سه مجلد چاپ کرده اند و ضماحت هر یک از آنها مثل هر یک از سائل است مجلد اول و دوم را که در یک جلد کرده در ماه رجب ۱۳۱۹ هجری چاپ زده اند و شمل است بر کتاب طهارت تا آخر اعتکاف در سال گذشته و مجلد سوم و چهارم را که هم در یک جلد کرده و ربیع المولد ۱۳۱۹ هجری چاپ زده اند و شمل بر کتاب حج تا آخر کحاج و ابواب نعت است درین سال حسب ایت جناب مصنف علامه اعلی الله مقامه از طهران نزد حقیر فرستاده اند و مجلد پنجم و ششم را که نیز در یک جلد است چاپ میکنند در طهران و جناب مصنف علامه و عده ارسال آن بهم فرموده بودند و این جمله کتب که بر آنها واقف شدم در زبان عربی است و همه آنها را در طهران طبع کرده اند.

اما کتب فارسیه پس از جمله آنها رساله مختصره در رد ایرادات فضل الخطا فی تحریف کتابت الاریاست که قلمی نزد حقیر بطریق هدیه فرستاده اند از جمله آنها کتاب چشم شاقب در احوال امام غائب است در مجلد ضخیم و کتابی است بسیار لطیف و شمل بر معارف حق امام زمان روحی فداه و یا وجود آن محض در مدینه تصنیف فرموده چنانچه در آخر آن فرموده الحمد لله و اله المنة و الشکر که این بنده عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را با توار و اسباب مغرور حواس در دست

قریباً ماه به انجام رسانده و جناب حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی طاب ثراه
 باین الفاظ آن کتاب لیل المستوده که کتابی است در نهایت تمامیت و تسانت و
 جامعیت حسن ترتیب و جود تهذیب که در نظر ندارم درین باب باین خوبی نوشته شده
 و ردفع شبهه و تصحیح عقیده برستدین مراحتش لازم است تا آخر و کتابت کور باد و طرآن در
 ماه صفر سنه ۱۲۸۰ هجری چنانچه مذوقیر از ان نزد بعض تجار بعضی طلب نموده بودند و از جمله
 آنهاست کتاب کلمه طلیعه که آن را در آخر ماه رمضان سنه ۱۲۸۰ هجری در بی طبع
 کرده اند و حقیر از آنجا طلب نموده بودم و شکر است بر مضامین کثیره و مذکور است در آن
 عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و اخچس نافع است و در لزوم احترام علماء و مومنین
 و در ذکر سایر صفات موجوده در اهل علم و در تدبیر صلاح این طائفه و در مدح صدقه
 و در شروط و ادواب آن و اقسام آن و احکام آن و در فصل عانت سادات و در شرح
 حال فقراء و سائکین و در شمه از تکلیف مسئولین و ادواب الشیان و در ازمنه و املکه که تلمیذی
 دارند و در انفاق کردن در آنها و برین مطالب شواهد از آیات و اجناد بسیار نقل کرده و آنچه
 در تحقیق آورده خیلی خوب و بطریق بسیار مرغوب آورده و از جمله آنها بدین شرح در حال
 فریبه موسی سبرقع است که از ادب بعضی در سنه ۱۲۸۰ هجری که سال تالیف است چاپ شده اند
 و گویا این رساله شرح فتاوی جناب حرم علامه میرزا محمد حسن شیرازی رحمه الله است که
 باجمال بر استقراء سادات کشمیر ارقام فرمودند و از جمله آنها جواب فتاوی سید محمد حسن
 کمال پوری است و چون تمکلی بر احادیث عدیده است باید که در تالیفات محسوب شود
 و آن رساله است شیخ فی از اهل هند که با وجود ادعای تشیع بنی و امام را مستجاب الله دعوت نمی اند
 و استعانت و استعانة را بائمه علیهم السلام شرک دانسته و به فتوای چند دیگر در رسائل خود نوشته

که حقیق در ساله جواب آنها را نوشته ام و این جوابیست مقدار را با جوبه دیگر علمای عراق دهند
 بمسأله محرم شمس العجری در کتب طبع کرده اند و از جمله آنها رساله لؤلؤ و مرجان
 در شرط پایه اول و دوم بنبر روضه خوانان است که نسبت به حامی حقیق تالیف فرمودند و عنوان
 را از نام این گننام آید فرموده با لفظ فلیک لائون آن فرمودم یاد فرمودند و در حقیقه عالیه طبیعت
 رساله مذکوره ارسال داشتند رقم فرمودند که در رساله لؤلؤ و مرجان چند جا از کتابت
 نقل شده بعد از تقصیر معلوم شد لغت غلط است باید ملهوف باشد محبت فرموده آن مؤلف
 را اصلاح بفرمایند و حقیق حله الامیر جمیع مواضع را درست کردم امید است که ان شاء الله تعالی
 روضه خوانان هندو قاریان فضایی و مصائب ایهار رجوع باین رساله شریف کنند و این
 ایاطیل و اکاذیب بر سر بنای که در لایحه معاش کرده اند و ثواب خردی را بیدل بنر خازن
 وینوی میکنند باز آیند و چون رساله لؤلؤ و مرجان در پانزدهم ماه ربیع الاول گذر شنبه
 شمس العجری از نزد مصنف علام رسید و بنای طبع آن گذاشتیم ناگاه هوای ظمائی از عراق فرست
 و عالم را تیر و تاریک گردانید و خبر رسید که تیار پنج ۲۸ جمادی الاخره روز چهارشنبه شمس العجری
 جناب مصنف علام عتی ثقه الاسلام حجه الله فی الانام مولانا محدث میرزا حسین فخری
 نور الله ضریح در حقیقت اشرف پر حمت حق پیوستند افسوس صد هزار افسوس که این حادثه جانگناه
 قلوب جمیع اهل ایمان را شکافت بلکه باید گفت که دل نام زمان رو خافه را بیدر آور
 و اگر آنجا ظلم بودی بر آئینه علی رؤس الاشهاد فرمودی والله لقد اوجع قلبه
 موت حسین کما قال جده الصادق علیه السلام لما
 اتاه لعمری ابان که آن مرحوم حجت بالغه آن جناب بود و آیتی بود از آیات الهی
 فانا لله وانا الیه راجعون و حشره الله مع ساداته حجج الرحمن

فی اعلیٰ درجات الجنان مجاہد طالب جلالت انتساب حاوی الفضائل
الزاهره و حائز المناقب الفاخره المولیٰ البکلیل و الخطیر الفیل جناب میرزا محمد نور
ایده الله فرزند ارجمندان غرق رحمت ربانی تحریر یکجواب تقریرت نامه حقیر متاوند در فیض
کبتی که آنرا از تصانیف آن مرحوم چاپ زده اند کتب فیل را اضافت فرموده اند
میرزا ان السماو رساله مولودیکه منظوم است سلامته المصداو اعمال مسجد کوفه
شعاع حکیمه غیر معروفه و ارقام فرموده اند اما کبتی که چاپ نخورده ازین تشریفات
تحتیة الرأرئ مراری است فارسی شمل بر زیارت مخصوصه ظلمات الهادیه فی
مثالب معاویه شاخه طوبیٰ کتابی است لطیف متعلق بر ذریعہ بیع المولود و محال
می شود چه در آن است رد و شبهه فیصل الخطاب که سابقا ذکر آن گذشت
ترجمه جلد ثانی دار السلام نا تمام مستدرک مزار یحیٰ نا تمام تعلیقہ بر حال
ابوعلی بغدادی شجره اچانه مسماة بمواقع النجوم و چون جناب مصنف علامه شریف
من اللہ اکرام و عدو ارسال رساله سابقه الذکر یعنی کتب الاستاذ عن وجه الغائب عن الابصار فرموده
بودند و نوشت ان تہ کہ داعی اجل البیاب فرمودند فرزند ارجمند آفتاب و عدو والد را و قاف
فرمودند حسنا و الله سبحانه و الخیر و الخیر رساله مذکورہ را در طهران در جمادی الثانیہ ۱۲۸۵ هجری
چاپ زدند و تباریح سوادیکه زمره شریفه ۱۲۸۵ هجری اند اکنون چون پور وصول گردید و آن
رساله السیت و لغت عرب در رد و قصیده لبیض مخالفین بغداد که استیجاد در طول عمر امام زمان
عجل الله فرجه و عدم ظهور آفتاب با وجود ملبوس شدن دنیا از ظلم و جور کرده در مقدمه این رساله
اصل قصیده را و در فصول روایات و اقوال ائمتہ را در ولادت امام زمان روحافزاه
و در انیکه آفتاب دوازدهم از ائمه علیهم السلام است نقل فرموده و در خاتمه جواب شبهات تصدیق

با ذکر فرموده است و در آخر رساله جواب منظوم از جناب ملا محمد حسین ایدهداشدین علامه
 شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء چاپ شده است و این چند سطر را بطریق تشکریه و ادای
 حق جناب مصنف علامه صلوات الله و آله دار اسلام نوشتم هر چند ادای حق انجناب از دخول علمای علم
 تار و قیام مکن نیست چه جایکه از شلین گننام و ماثقافیه الا بالله و قد کتب
 هذه الاحرف بمیده الهی از سره محمد رفیعی آیینی بخیر

الامامی ابو نفوری عفی عنه فی یوم الخمیس

انحاس العشرین من ذی الحجه

سنه ۱۲۸۰ هجره

حال مصنف برفع الله درجه منقول از کتاب المآثر و الآثار الضیف
 نافع جلیل و بارع مثیل نظیس ابجل و منطیق اکمل عین الایمان و رکن
 الارکان الدستور العرفی المعظم و الیهفوف العظرفی المقیم جناب
 جلالتهایب مزراحمه شهنشاه اعتماد السلطنه وزیر الطیاعات و
 دار النعمه هایونی حمالک محروسه ایران تدارکه التدبر حمته الواسعه

حاج میرزا حسین خاں

اعظماء علما میباشد بحکالت قدر و علو شان از اقران ممتاز است ترویج اصول مذہب جعفری
 و تشیید بنیان طریقه اثنتی عشری و نشر اخبار و آثار الملبیت عصمت علیهم السلام را از معاصرین
 کمتر تقدیر او موفق شده اند و در علمی حدیث تفسیر و معرفت احوال رتبه و طبقات رجال بلند
 و تراجم علماء اسلام همانا موزن نخستین دانای ایرانیان است پدر جلیل الشان میرزا محمد علی
 نازندانی از فحول مجتهدین و شایر روسا و احمد خاقان میر و فتح علی شاه رحمه الله بود و تفرقه نام
 و اطفال مقام او و تحصیل حاصل است مقام تقوی و ورع و عبادت و تقدس بن فرزند
 هنرمندش مسلم سلیمین میباشد و هم از تجر تام و تنبع عام در صناعات علماء اسلام باعلی مقام
 رسیده و وصیت فضل و وثاقت و درجه استعداد و لیاقتش برای هر گونه تعلیم و اکرام و
 توقیر و احترام تأیید یافته است تصنیفات سودمند دارد منها نفس الرحمن فی رحمة
 سلمان و دار السلام - فیما يتعلق بالنام - و انجم الثاقب فی احوال الاما
 الغائب - و الکلمة الطیبة - و رساله میران السماء و الصحیفة الرابعة - و خبء ملک
 کفی الحقیقة باب من رای القائم عجل الله فرجه را از جلد نهم و هم تجار الا نوار بدان لایف

تالیف شریف ندیل ساخته و کتابی حافل که در استزاک و تکمل و سألی تصنیف کرده از جملة آثار این عهدهایون است فی الحقیقة مجمع و استخراج و تتبع و استقصاء آن احادیث و احیاست رسول صلعم نموده و درجه توفیق و تائید و رتبه احاطه و تبحر خویش را بر مائی قاطع آورده و این عالم و فقیه فاضل و محدث کامل در حضرت حجة الاسلام ثقة الانام مجدد الاحکام نائب الامام علیه السلام حاج میرزا محمد حسن بسیار موثق و معتد و موثق است ادام الله ایام قضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمة المصنف اعلى الله مقامه ماخوذة من كتاب

اليم الججاج في سائند السراج تاليف البحر الزاخر

والسحاب الجامر جاف العلوم العقلية و

قاصود المعارف النقلية وحننة الرضان وناذر

الاوان واحد الدهر و فرد العصر غرة وجه

الليالى الايام و درة تقصير الشهور و الاعوام

الحافظ المجتهد في علوم الاحاديث و الاخبار

و العلم العليم في فتوح الروايات و الآثار

المحدث الكبير الشهيد لصيته في لاقطار والجهنة النحرير المنيق باسم في لامصار جباب الشيوخ محمد سراج الدين حسن بن عيش التيمالي ادام الله روحه ومجى بحقه السبع المثاني

هو الشيخ الامام انفة الحجة الحاكم سيّد الحفاظ والمحدثين طراز العلماء
 المسندين امام ائمة الحجج والتعديل وسقى من فدى الله سبحانه
 به سيّدنا اسماعيل بن ابراهيم الخليل صدوق اوانه ومفيد زمانه
 وشيخ الطائفة الامامية في دوراته اكمل اضرار لسيد علي بن
 طاروس وابن تارا المحققين المنسوبين الى حلة وطوس عامر اذنية
 الفقهاء المجتهدين وناشر الوحي الشرع والدين والجاد الحاج في
 الذين شرعية الائمة الاطائب المعصومين والقرية المباركة
 الظاهرة من القرى لقا امرنا بالسيرة فيها ليالى واياها اصين بنظر
 القران المبين نضاء استار المعقول وكشاف اسرار المنقول الخالص في غمار
 العلوم والسائر لغوار كل سر مكتوم منقطع القرناء ومنتجع الاكفاء
 ويا فخر المحدثين السادة الكبراء وعربان المستدين القادة العظماء
 وتاج الشريعة الطيبة الغراء وناصر الملة المصطفية الميثاء صاحب
 المجد والسوداد والعارء والراغب بنفسه عن الدنيا الدنية

الشوهاد خير الحاضرين الامن استثنى منهم من نسل آدم وحواء الاضواء
 غرة وجهه اليموت من قعر الشتاء المشهور عن سابق جد الاذيا في الكتبة الآثار
 المنقولة من باخ في الجلال والمشتهر سيف طيعه الوقاد الذي لا يغيب الصفا لا سببا
 الاحكام الالهية المتعلقة بالحكم والحلا في قدار الآثار المروية عن الائمة الاطهار
 واجل المجتئين لحياد الثمار عن غصون تلك الاستجار اليانعة الآثار الدائمة
 الاخضر والنافحة الازهار فارس خال المصنوع الذي لا تشق له عبار ولا يدانية
 في افاضاته الخيرة الهاطل لمدار العالم العليم الهام والميدان الزاهر المايخ الثم
 رئيس العلماء السادة الكرام شيخ الحديث السامي لمقام واسرحة العلوم
 الماثورة عن امتاء المفضل لمنعام ذوا الكرامات الميهر للاحكام وضما
 الايات الزاهرة المدهشة لالبياب الصناديد الاعلام امام ائمة الاسلام
 المضروب بفضل المثل في الاقطار والافانيس سيدنا وصولنا وشيخنا مستد يا للعلم
 الحاج ميرزا حسين العلامة المحقق محمد تقى النورى الطيرسى رضي الله عنه
 وارضاة وجعل في علي عليين منقلبه ومثواه ولد في الثاني عشر من
 شهر شوال سنة اربع وخمسين لآلاف ومائتين في بعض قرى النواحي
 كور طبرستان ومات اية وهو ابن ثمان سنين في سنة اربع وخمسين في سنة اربع وخمسين
 ان بلغ اوان الحلم فوفقه الله سبحانه لملازمة المولى الامام العالم الزاهد المولى
 محمد علي الحلي وكان من الائمة المتبحرين البارعين في الفقه والاصول واعلم هذا
 في تدريس الرضاة والقوانين والشرح الكبير وامثالها ثم عكف على العالم الفقيه ^{المحقق}
 الشيخ عبد الرحيم البروجردى فقلقه عنه ما شاء الله فمتهل الرضا سلام الله عليه

الى الحرق في سنة ثلث وسبعين والقب وثمانين وبقي في المشهد الغروي الى ما قد تقرر
 اربع سنين ثم ارتحل الى بلاد الهند ثم رجع تايبا الى العراق في سنة ثمان وسبعين بعد الالف
 وثمانين ولازم العالم الفخير افضل اهل عصره الشيخ عبد الحسين الطهراني طيب الله
 روحه وهو اول من اجازته في بلادنا بظاهر عليه السلام فيقه معتزلي وفيه وفقه الله
 سبحانه الحج بيتا ملكهم في سنة ثمانين ورجع الى المشهد الغروي و حضر مجلس بحث الشيخ الاعظم
 الشيخ المصطفى الانصاري رضوان الله عليه في فضل الله بفتح الميم ثم سافر الى الهند في سنة اربع وثمانين
 وزار الرضا صلوات الله عليه بخبر اساق جمع المال العراقي في سنة ست وثمانين وفي القوت شيئا من ذكره او لا
 وفيها حج بيت الله تعالى مرة اخرى ورجع الى المشهد الغروي وبقي سنين الى ان ساعد التقدير على الهجرة الى النجف
 المقدسة بسبب نزول ما هاجر اليها السيد الامام حجة الاسلام نبيه العجائب والشيخ حجة المذهب في القرن الثالث عشر
 المشهد اليه رئاسة الشيعة في ذلك العصر الحاج الامير زاهد حسن الدين ابي قدس سر الله تربية
 الركبة فمكث هناك عدة سنين ودرسه الله فيها الحج ثالثا فلما آتته وقيل راجعا من مكة
 سافر الى الهند سنة سبع وسبعين وزار مشهد الرضا عليه السلام ورجع مسافرا الى بيت الله
 الحرام رابعا ثم رجع وبقي في سائر السنوات اربع عشر بعد الالف وثمانمائة ثم هاجر الى المشهد
 الغروي وعند ذلك غرم على القوم فيه وبقي في حجة الله سبحانه تبارك التوفيق الا الهية
 بنشر العلوم الشرعية والاحاديث النبوية ولم تشتت المشقة منها في ويا الارضيات
 الخاوية واقاصى العمران النائية فالولاء بمرور مضيعة بعد النجاة الموقفة الجيدة وسلسلة
 اجازات العلماء المسماة بمواقع النجوم كما يفسر الرحمان في فضائل سيد سلمان وتلاه بعد
 ذلك تصنيف عدة كتب اخر بالغة الحد في فضائل الدين واعاد وكلامه الاغة المعصية في نحو
 كتاب دار السلام فيما يتعلق بالترويا والمنام في مجلدين كبيرين هما تبارك عظمتان من ايات علمه

وتبخره في المنطق والمنطق رضي الله عنه ومنها كتاب فصل الخطا في فهم الكتاب احسن
 فيه القرن العظيم بل الى النبي الكريم على غرض ان كل شيطان صغير ورضي عن كل من
 وكتاب محكم العبد في استدراك الجاهل السابع عشر من كتاب البحار وكتاب خاتمة المادتين
 فازيله ماء المحجة في الغيبة الكبرى ورسالة في فضائل النبي في حق العلامة المحمدية والصحيحة
 الثانية العلوية والصحيحة الرابعة السجادية القليلة من العقول فيها السبعة اطلاقا وتفسيرها
 على شعار الادعية المناقورة عن مولانا الامام سيد الساجدين التي فلتت غزاة المحرقة
 سيقم من العلماء والمحدثين من هذا النوع البائع والاستدراك الواسع من المتقدمين
 والمتأخرين واصله كتابا لم يفرقوا بالفارسية سماه بالكلية الطيبة في الحكمة التفسير وسأله
 ميزان السماء في تعيين موارث اخوان الانبياء وكتابا في سماء نظام المفاوية وكتاب
 بعض الشبهات على كتاب فصل الخطا في كتاب آخر اسمه البدر المشعشع في رتبة موسى المير
 وكتاب مستدرك الوسائل في تبسيط المسائل في مجلدات ثم في مجلدات الوسائل ولعمري ان هذا
 الكتاب من اجل جلال آياته واوله ولا يقل في جلال البهجة وما كانه وعلو كعبه السامي في
 علوم الحديث مما زلزل لعلوه من بين سائر تصنيفاته وله عدة رسائل اخرها توقف عليها ولو
 نورق الاستفادة منها الى الان بيد ان اشجى العالم العلوي الغني بثمرته عن الوصف والعلامة
 اخبأت الى الذين تفرج العلماء السادة من ابناء الاكرمين محمد رضا محمد حسين والعلامة
 الشيخ محمد باقر الاصفهاني صاحب الحاشية على المعالم رتقاء الله وادامه وايده اليقين القوية
 اخبرنا عنها وعن عدة حاشيات على جلالها على لم تتعرفنا كتب اليها من ارض العراق وارض
 عليه كتاب مستدرك فوار البحار لم تتم وله كتابا اخر سمى بكشف الاستار عن وجه الغائب
 من الارصاد رديفة على بعض علماء العامة من اهل بغداد في قصيدة له خاطب فيها علماء الشيعة

والى بني ابيته واهيته على جميع الخيرة سالم الله استاصل فيه ثمانية تفويض بين ثلاثة
 وعوايته ولم كتاب اخر جليل الثبات وجميع الخيرة المتطهر بحال قدر ظهوره سماه بالخير
 الثاني في احوال الامام الغائب لم يصنف مثله في هذا الموضوع الطاهر من عيوب الدنيا
 الدهر لا يرتجى ان ياتي بمثله احد الا انظر الى العصر واليه الله سبحانه واستعان به احد المؤمنين
 والمقام خلقت على ان جاهد هذا الشيخ رضي الله عن جميع الواصلين الى ختم الخيرة في الدنيا
 ببقائه عليه السلام المستفيد من فضله عجل الله ظهوره في الغيبة الكبرى والى القاطع على ان
 هذا الشيخ رضي الله عنه بنفسه لم يوضع اليه ابراهيم العجائبية على اضافة الاثمة حيث
 كان يذكر الله سبحانه وتعالى المنة المباركة ويزيد المرء تقوى وخشية من الله تعالى
 الخيرة الميمونة ويرعى في الاخرة سائرته المحمودة وله رضي الله عنه كتاب النفاذ والجليل
 لفتح في روضة الزاكرين لوزن الحسين عليه السلام بنصائح شافية وعظمهم من عظماء
 فيهم على البغاة وخر المستاكين يذكر ال محمد عليهم السلام والمفتخر عليهم السلام لا كائنه
 واقفا اشار فيه الى هذا من طرائق ذكرهم واستيكالهم ويعدهم الشديدين عن خلافه
 النبوية وتوكيد الوجهة وتصفيته الروية ووضعهم الروايا المختلفة والحكايات المحقق
 جليل الاصل وتجنباً الى الوساخ الجاهل المغرور كالحماة تونيه من تسامع الافعال وروا
 الاعمال وهذا المصنف اشرف علماء رضي الله عنه بعد كتابه د عليه من بلاد قجوة بواحد
 بلاد الهند مرجحة بعض اهل العلم الذين لهم عنائهم شديدة وسم مشكوك فيهم في الامة
 واعلاء كلمتهم وطرد سم البدعة وخفض اعلام اصحابها وخصمهم وقد علمت
 ان الواناضر البديع الفطيع قد شرث الاخوان الشيعية في جليل ايقامه التعزيم
 وقد كابر ماجرى على سيدنا الحسين عليه السلام يوم الطف وان كان العامة هم الاصل الاصيل

في ذلك كما أنهم هم الأصل فساهموا في المدح حسب ما ينبغي في صدر كتابنا المعروف بآمال
 المنه ونقص من أبحاث السنة وكتاب الكشف عن الغشاة وكتاب عيرات العيز وغيرها من الكتب
 المأهولة والحديثة وذلك أن هذه الطائفة معروفة بالوضع والاختلاف في عهد القديس
 قدس سره أيام الوضائع وشرع بينهم لا فاك في وضعوا كثيرا من الاختيار والآثار وتخلقوا بالآثار
 كثيرة في متعاقبات الأوقات والأصناف حتى أن جميع علماء الخلفاء اجتهدوا والجمع تلك الآثار
 المحببة والآثار المنجولة في كتاب من الباطن بالعلم فقدموا لها كتباً مستقلة وسفارة مخصوصة ^{هي} ^{خارج}
 غير ذلك على من له يسير الملام يكتفي بالموضوعات والواهيات نحو كتاب الموضوعات في الجوزي
 اللام المصنوعة وذيلها للسيوطي وكتاب تزيين الشريعة لابن عراق وكتاب الموضوعات في طاهر
 السنة الهندي وموضوعات الشوكاني على القاري وغيرهم كتب الضعفاء والمحرفين الذين
 الباحثون ابن جازي وابن عدي ومن تبعهم على منوالهم نحو الذهبي والعسقلاني وغيرهم فاما
 في خصوص هذا الموضوع اعتمدنا على الحين عليه السلام وآل الكتيب الموضوع في هذا الشأن
 هو كتاب روضة الشهداء تأليف الموعظ الكاشفي العامي الذي لا تزال العامة والاهل ^{يسمى} ^{بشعور}
 على منواله ويذكر المراتب والاختلاف على عين منطقة ومقاله وتبعهم في ذلك جملة الشيعة
 وضعفاءهم وعاصرتهم وجملة منهم وتلقوا هذا الكتاب بالقبول مبدا عرف من غير منصرف
 من ان التعزية بأسر روضة الشهداء خوارق استقلوا ذلك فحفظوا بالاصطلاح ثم روضوا ذلك
 على ان لا يترك هذا الشيخ المجلد عن صاحب السيرة وكتاب هذا الذي نحن في صنفه فاما تحليل هذه
 الاكاذيب الشيعة والاراء الضعيفة والضعيف بالآثار الغشاة والمزاهير وغيرهم من كتاب
 الشيطانية فهذا ايضا من جملة آثار العامة الكونهم معروفين بذلك متفرين الى الله سبحانه
 بما في اعينهم وعيادتهم كما هو ليس بذهابهم من انظر في الكتب المفردة عنهم اننا كنا

الامتناع للادقوى وغيره من الكتب المبسوطة والاسفار المطولة ولم ينزل علمائنا الاعلاء
 رحمهم الله واعلمنا انهم قد ازالوا السلام بجهنم وفي نفوسهم البع المسترئية الخافك الاعمال
 الشريفة والعبادة المبرورة التي لا يلائمها عبادة اخرى لمخلوق المجاعة عند قيام السما
 واحراز تلك الوسيطة العظمى لفكك الرقاب من النار يوم القيمة ولكنهم معدل لم يفتوا
 قط بآثارنا بقا ايماننا الذي هذا الشيخ الاجل في هذا الكتاب المبسوط من الافادة العامة النافذة
 الحاشية لمواد تلك البع المرفقة لها شتمه الهادمة لهذا الضلالة الموقفة التي اقر الله سبحانه
 بها الحق على عباده ووضح بطريقه الحق خلقه وشيعته ولية انا محمد الله اروي هذا الكتاب بحكم
 هذا الشيخ رضي الله عنه بحق الاجارة العامة التي كتبها الى امن ارض الغر في ليلة الجمعة الثالثة عشر من
 شهر شعبان من شهر ١٣٢٠ حين كان حاضرا بالمشهد الغروي والله اعلم على ذلك وقد صنفنا هذا
 الشيخ رضي الله عنه مشايخ كثيرين واستفاد منهم من العلوم والمعارف الله سبحانه اعلم به ولا كثر
 الذين استجاز منهم فاجازوه خمسة مشايخ (١) الفقيه النبيه الشيخ عبد الحسين الطهراني
 (ب) خاتمة المحققين الشيخ ميرزا ابراهيم اري رج، السيد الفقيه المكي والقريني
 (ج) الفقيه الزاهد الحاج المولى علي الكنتي ره، والسيد الجليل الامير محمد هاشم
 الخوانساري هذا او اما من الله سبحانه من مكارم الاخلاق وسدة الوع
 والاجتهاد في حياء مراسم الشرع وتبيينه معاني الدين وامانة رسوم البع
 واقامة دعائم الشرع والاستغناء عن العبادات والزهد في الدنيا والدار غنى والاقبال على الآخرة
 هذه اشياء لا يسع لضبطها المقام وكل عن اثنائها الا ناضل والا قاصم وناهيك واراها العلا
 الوزير عظمى المحققين وقدة المدققين العالم العام الرباني المولى محمد السلطان بن
 صاحب التصانيف الرائقة في نفقة والاصول الجامع والمجمع وغيرها في ليلة السرة اولها

في بعض مشهوراته كان هذا الشيخ رضي الله عنه صعد الى السماء في اسرع زمان و
 اقلك القمر واخذ شيئا منه ورجع من الحين ورأى بعض السادة الاحياء كان
 بيد هذا الشيخ شبيه كدج صغير في نهاية المصنوع للطاقرة وفتح عنده شيخه البصير
 بقلبه اية الله العظمى وارضاه الذي لا يغير هذا الشيخ عن الشاء عليه لسان الصدق له
 لشدة الاعتقاد فيه وهو الحق فتح على السلطان ابادى رضوان الله عليه وفيه لا
 غريبة متعلقة بعلوم نافعة تحير في الناظر وواقع له ذات يوم انه راسع شيخها
 السلطان ابادى سيدنا ابا عبد الله عليه السلام في يوم عاشوراء رتبته كان
 بناجعة في المعروف العشاء على سطح الكفشد ارية التي هي على الجانب الغربي من الايوان
 المطهر وفي ليلة عاشوراء شاوره هذا الشيخ السلطان ابادى في تعيين زمان المواجهة
 الى ان انتهى رأي ان يصلوا الظهر في يوم الجمعة ويخرجوا بعدها الى النجف الاسترق لما كان
 ليلة الحادي عشر رأى شيخنا هذا رضوان الله عليه وقت الشكر المنام كانه واقف في
 سطح تلك الكفشد ارية وليس فيه احد غيره وليس في الايوان واحكم ايضا احدنا
 كلهم في الصبح الشريف على عادتهم في ايام الزيارات المخصوصة من الاستغفار والبيع والمراء
 سائر امور المعاش فبينما هم واقفوا اذ ابرسوا الله والمجرب عجل الله فرجه ظفر قد صعد من
 الكفشد ارية من الجهة التي تواجه القبلة والحج عليه السلام اطوح منه صلوات الله عليه
 وعليهما عظامه بيضاء فشيئا الى ان قربا من الباب الاوسط الذي يفتح الى الرواق قبل الدار
 يجيبا من النطق بالقت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا الشيخ فرج من ظهره قبا
 اليه فعلم رض انه يريد فاسرع الذهاب اليه فلما ترك من درجة واحدة من الدج واذا به
 صلوات الله عليه صعد اليها فسلم عليه هذا الشيخ رضي فرج عليه ناله يده الشرفية فقبلها

ثم قال صلى الله عليه وآله انا جئت هناك للقاء ك أو لحاطراد فلما اوقفت في هذا المكان
فبقى هذا الشيخ خجلا منفعلا من مصيبي الدج للمقائه وقوله هذا ثم لاحظوه واكوه بكمالات
لم يبق في خاطره غير انه ذكر صلى الله عليه وآله في محلة كلامه المولى السلطان ابا دى المذكور بالخير
نزل رجع الى المكان الذي فارقه واما الحق عليه السلام فكان واقفا في تلك المدة في مكان خجلا
الصحيح المقبول فقال هذه الشيخ في نفسه واخبرنا ما تشرفت به فوجدته فقصه هذا الشيخ رضى عن فلان عليه السلام
سلاما الى استقباله فخطوا فلما اذنته سلم عليه واعطاه يد المباركة فقبضها ثم ساله رضى الله عنه
عن حاله في المولى المعظم السلطان ابا دى المذكور وكان حرم وقبلة من خشيته بعد ان يترك
المريض الصديق ولا في احوال الاوقات ^{الذكر} اذ عوقها ^{الحمد لله} ثم تطف عليه السلام هذا الشيخ وقصته
الى الخلف قال ان المولى فتح علي في الليلة السابقة على الرجوع بعد صلوة ظهر يوم الجمعة فقبضه
وقال ربنا اولدت مرات بالغازمية مجتهدا ست وراشيل بنيت وفهم هذا الشيخ رضى الله عنه
من هذا الكلام وحاله عليه السلام في الامم صلح في محلة في الوقت المذكور الا انه لما كان محلة
فلا يد ان يعمل بوابه ثم سكت عليه السلام ففكر هذا الشيخ رضى الله عنه في بعض مسائله انما
وجد في نفسه مجمل فكانه وقف على قطر العلم ثم فارقه عليه السلام ورجع الشيخ الى محلة
والناس كلهم على شغلهم وعلمهم فانتبه واخرج النحر شاكر الله سبحانه ثم صادف في الصحيح بعض اشياء ورا
منه شاكر حقة في اليقظة مزيجاه وهذا من جلائل بشارته رضى الله عنه النبي عظيم من ربه وكبر
حقيقته عندهما صحتهم سلاما وكفاه بذلك غرا وشرفا لهذا الشيخ وقبضه الله اليه
الارضيات في يوم الخميس لثمان وعشرين خلف من يجادى الاخيرة من شهر ربيع السنة الثامنة
الرابعة من الالف الثامن من الالف ستمائة المقدسة النبوية على صاحبها الالف التسليوي
وكا بسبب وفاته انا على الله مقامه زار الحسين عليه السلام فاشيا على من ضلح من الغري والمبارك

المبارك المختار المقدس في عتبات أيام ثوار اديزي ولا يذوق مؤنن علي كرام علي تلك الحالة فخرج علي
 الاجازة من غير ركعتي حتى وصل الي النجف وقد لحقه من التعب النصيب صايبا من الوصف فمرض
 لذلك ونشبت به الحمى فلم تزل حتى تمكنته فصار رحمه الله الشريف الكوفة يشق من الاجلاء
 فاقام بها مدة يسيرة وعليه فيها بعضهم كذا لم ينفذ شيء وعراهم الا السعال الكبدى فتوفي فيه وفا
 برتبة الشهادة وقال الغاية العظمى في العادة وتقال الى ان ارض تعرف من بها وضاعبة مشواه
 علمه وعمله وكان يوم دفنه يوما مشهورا لم يعهد مثله منذ اعصار ولم يختلف بعيد من لم يحن
 شأوه وليسق عبارته واشهد له السلام فقد بثل ولا يري حتى اتم السلك في ايام الساعة وضا^{من} المواقف
 بذلك مصايك يصايق مثله المسمى المدهر فادله انا اليه احيى وثاق له بعد وفاته مناما
 عظيم حنة قد اكل جلاله ثمانية عند الله سبحانه ولقد اخبرني بعض ائمة العلم واية من ايات^{الله}
 وحجة من حجج الله سبحانه بعد يائنه الاطائب ودياء العظمى على نبيهم ومولاهم وتمازضه
 على اعدائهم من بعضهم ونصيب حقوقهم انه راي في الليلة التي قبض في صبيحتها هذا
 الشيخ في كمال التمام كسفي يفتوق في هذا الشيخ في صبيحتها هذه الليلة وجاءا^{لجنبا}
 المله يفتوق في الثاني عشر من شهر شعبان من سنة ١٢٠٠ في الله المشتكى

من سوره تلك الداهية الكسبي في قلب

هذه النعمة العظمى المأمون

فضل الله العباسي ان لا يحضر

عن يامر نصراني في ركا

نواليفه والفا

انجلى كذا

صحنہ رسالہ کوٹو و مہان							
صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	رسائی	رسائی	۱۴	۱	اور دین	اور دین
۶	۶	رضائی	رضائی	۳۶	۱	آواز	آواز
۳	۱	لجبتی	الجبئی	۹	۹	موسیٰ جفر	موسیٰ جفر
۱۱	۹	شدہ	شدہ	۱۶	۱۶	لمضقول	لمضقول
۱۰	۱۰	تینز	تینیز	۴	۹	گردن	گردن
۷	۹	منقصر	محضر	۲۳	۲	اد	و
۸	۴	غلاق	اغلاق	۵۵	۱۵	پیروداش	پیروداش
۱۰	۱۲	بوداشتن	بوداشتن	۵۶	۱۱	بر	بر آکھ
۱۳	۱۳	پروردگار	پروردگار	۱۵	۱۵	دوٹائی	دوٹائی
۱۴	۱۴	نبیند	نبیند	۶۸	۱۱	گفتن	گفتی
۱۳	۲	دست	دست	۶۹	۱۷	افزائی	افزای
۱۶	۴	توقیر اکرام	توقیر اکرام	۷۶	۱۹	سنیہ	سنیہ
۱۹	۱	جیب	جیب	۷۷	۱۸	فرزندش	فرزندش
۳۰	۱۵	دستورا	دستورا	۸۰	۱۹۰	قد متیقن	قد متیقن
۳۵	۴	اسن	سن	۸۵	۷	وازندہ	وازندہ
۴۷	۴	لبستہ	سنتہ	۹۱	۷	انچہ	انچہ در
۵۰	۵	وررا	ونرا	۹۳	۳	تبج	تبج
۵۱	۵	بنقص	بنقص	۹۵	۱۹	نوجہ	نوجہ

صفحه	سطر	خط	صحیح	صحفہ	سطر	خط	صحیح
۱۰۰	۶	است	است	۱۰	۱۰	البحیر	البحیر
۱۰۱	۱۶	صفا	صفا	۱۰	۱۰	اذلال	اذلال
۱۰۲	۳	اعظم طاهرین	اعظم طاهرین	۱۱	۱۱	بسیب	بسیب
۱۰۳	۱۹	جانیشر	جانیشر	۱۱	۱۱	بھادی	بھادی
۱۰۴	۴	را	را	۱۲	۱۲	زینب	زینب
۱۰۵	۷	ایشان	ایشان	۱۳	۱۳	میکرد	میکرد
۱۰۶	۱	نور	از	۱۴	۱۴	گداز	گداز
۱۰۷	۱۶	ابن یادر	ابن یادر	۱۵	۱۵	افتر	افتر
۱۰۸	۹	موتی لقیف	موتی لقیف	۱۶	۱۶	استقرار	استقرار
۱۰۹	۱۱	پائی	پائی	۱۷	۱۷	در انجام	در انجام
۱۱۰	۱۰	آن	یا آن	۱۸	۱۸	شکر	شکر
۱۱۱	۱۰	داو	داو	۱۹	۱۹	الاولی	الاولی
۱۱۲	۷	سنا	سنا	۲۰	۲۰	فی	فی
۱۱۳	۱۷	ضعف	ضعف	۲۱	۲۱	ججادی	ججادی
۱۱۴	۴	بیادیم	بیادیم	۲۲	۲۲	بجادی	بجادی
۱۱۵	۷	کذائی	کذائی	۲۳	۲۳	کذائی	کذائی
۱۱۶	۱۳	پرداز	پرداز	۲۴	۲۴	سظایا	سظایا
۱۱۷	۱۹	سظایا	سظایا	۲۵	۲۵	الهجر	الهجر
۱۱۸	۶	الهجر	الهجر	۲۶	۲۶	الهجر	الهجر

CALL No. { ۱۷۰ ACC. No. ۷۵۵۴

AUTHOR حسین نوری طبرسی

TITLE

لؤلؤ و مرجان

Class No. ۱۷۰ Acc. No. ۷۵۵۴
Book No. ۱۷۰
Author
Title لؤلؤ و مرجان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

